

ح
۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ش
۲۶ -



۸۱ - ۵
کتابخانه

بازدید شد
۱۳۸۲

۷۱۳۹۶ -

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تشریح الطفر

مؤلف: صادق الملک و قانع نگار

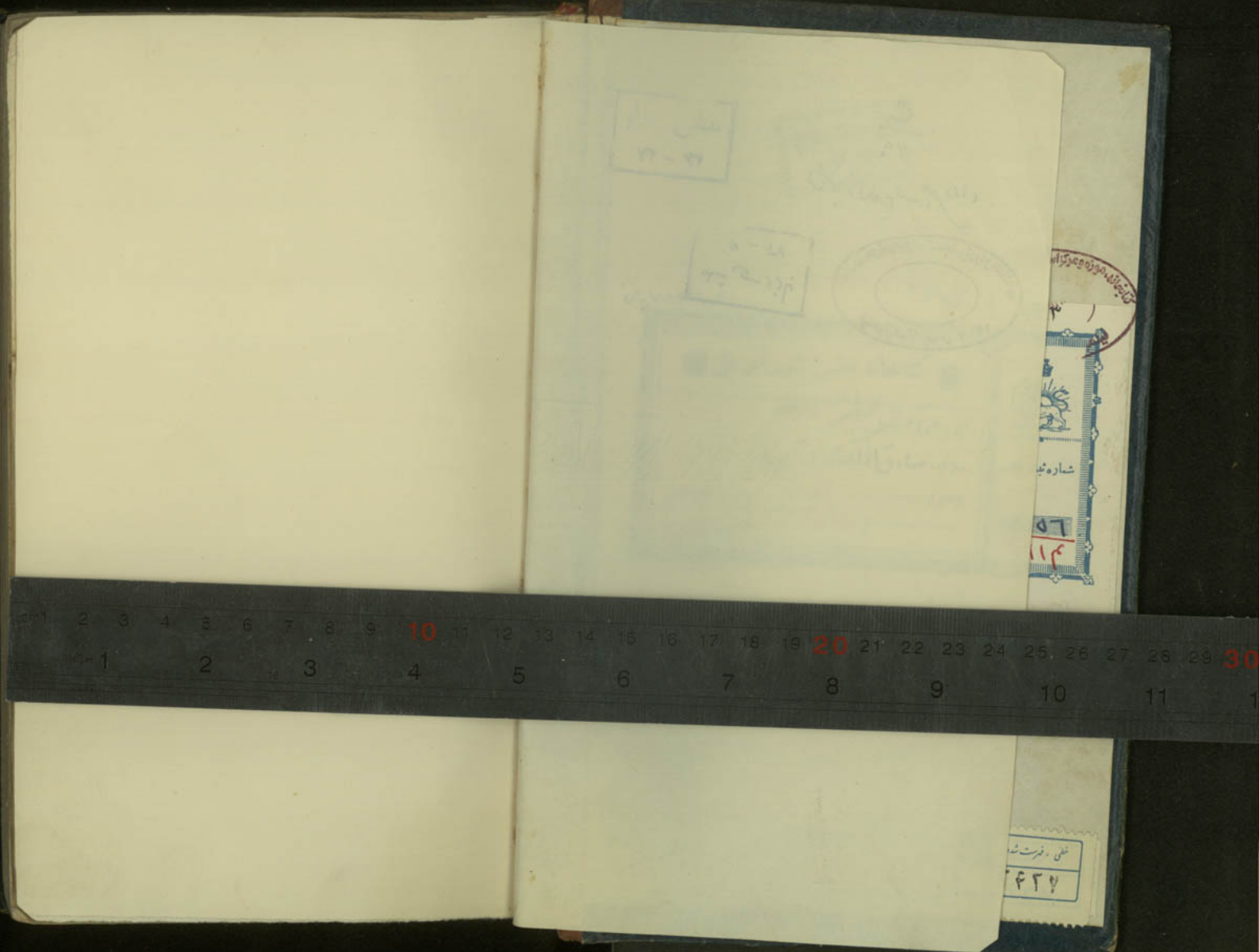
موضوع: شماره ۷۱۳۹۶

شماره ثبت کتاب: ۷۱۳۹۶

۷۱۳۹۶



نظری و فهرست شده
۲۴۲۷



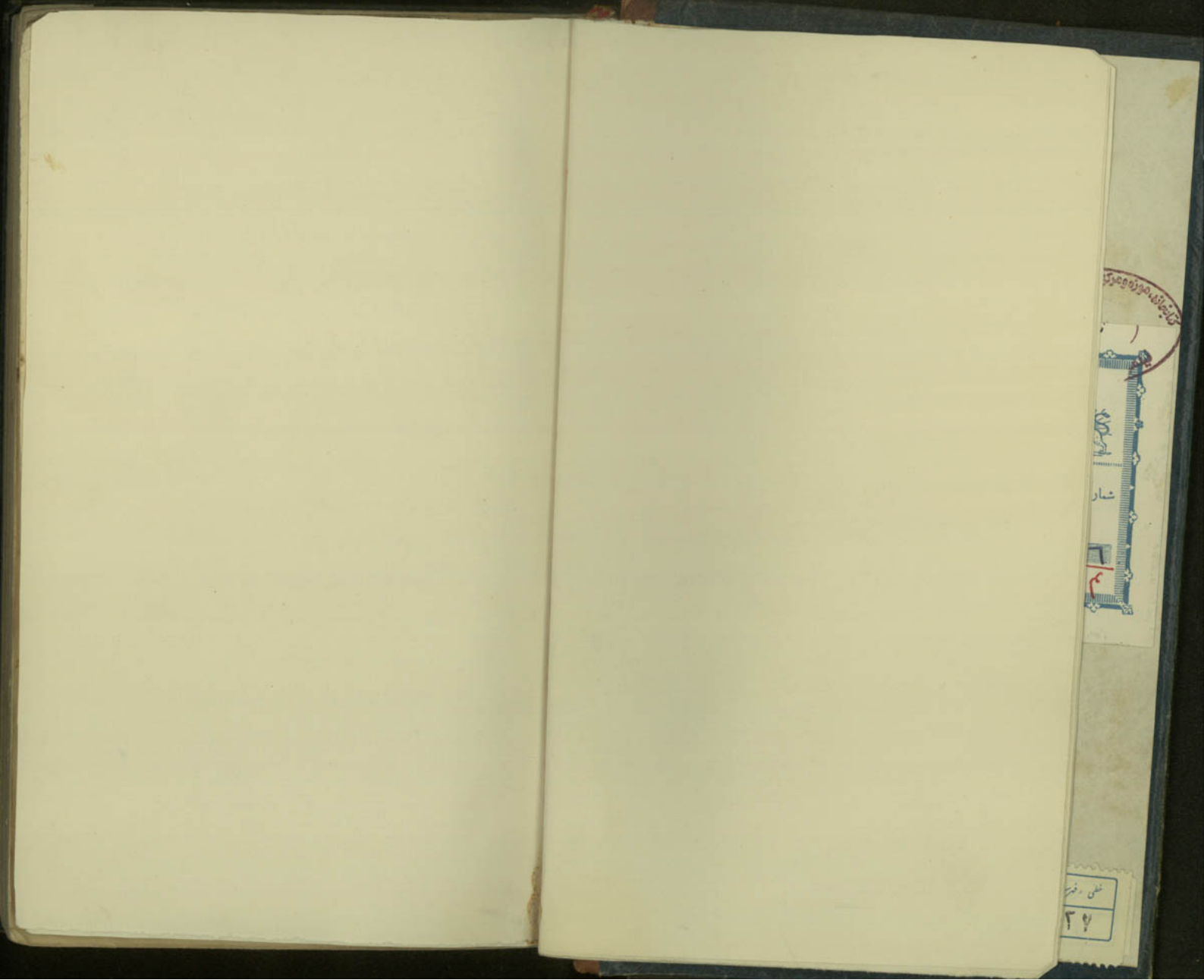
کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد



نقش - فهرست
۴۳۷



شماره - فهرست
۲۶





که در هر مرتبه در هر نقطه اتفاق افتاده بود از شدت بعد از آن که ملک تحت
سلطنت و پادشاهی از سلاطین روزگار برده بعد از آن شرح وضع جغرافیای
آن می پردازد **کروستان سنندج**

یکی از ایالات در تحت سلطنت در جبال واقع است و یکایک از دهه های
جبال محسوب می شود و از قدیم قول (دیودور) که بیست و شش تباری
در آنجا می باشد (طیب یونان) که هفتاد سال همین اکثریت را می کشید
و طیب مخصوص همین پادشاه ایران بوده و تاریخ امانت قرب جبال
در شش کروستان و سایر بلاد جبال را (مدی) گفته اند و آن زمان
(مدی) بوده یکی می گویند که همین کروستان و کن ف و طراف آن
باشد و پای تخت آن ایالت آن که بعد از آن لیست بوده و یکی (مدی غیر)
گذاشته و پان که در آنجا می باشد بوده و در پست پست سال
در پست که در مدون ایران می باشد که بعد از سلطنت این جری را بنام
پارس و باختر و بل و کیلان و غیره می باشد و همین از میان شخص دیگر
شجع و داعیه جو در شیدی بوده است و با صحنه از آن زمان که مدی
مستمره ب خلوی شهرت می یابد که پای تخت می گویان بوده در آن وقت
در زمان (سارداپل) که آخرین پادشاه می گویان است سلطنت در آن
رفت و همین ملک پارس سردار از آن زمان بوده و وضع سلطنتی سارداپل

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه

کمرش بر این پایه بسته اند و در وجه سینه این نواحی بمدی تدارک چنین
اعتقاد است که ثانی این مملکت از اولاد داری بن یافت بن فوج علیا
می باشند لهذا آنها را حسب بمانوی نموده اند و مملکت آنها را کهنه
یعنی مملکت اولاد داری یعنی بر آنست که این مملکت از زبان قدیم مدعی
و ترجمه آن میانه است یعنی میان مملکت سیری و ایلخان واقع است
مدعی که بر مملکت دوات از طرف مشرق پارتی (طبرستان) و قدی
از سلسله جبال کوسی و از طرف شمال بمانند آن و کیلان و از طرف
بکوه باطلان که در جبال پشت کوه آستان و از جانب غرب باین
اگر چه موضع قدیم ایرانی و یونانی با هم که در مملکت تهری تهره و ولی
بدلیل و قرائن خارج معلوم و مستغلا می شود و هم که در میان بزرگ
و در جبال میان ذکر کرده اند و منظورشان که در میان بزرگ
پوشیده مانند عقیر که با مع این اوراق بسته مضمون این شرح
مملکت مدی را از آنکه سمرات البلد آن صری که تصدیق فیلسوف
که بر جانب مشرق چنان اعتماد سلطنت وزیر اطباء عات است
افتباس کرده که شخص شریخ چنین موافق افتباس که بر آن
به صورت گردستان سنج که یکی از بلاد مدی که بر آنست جنوب متصل
که در آن و شمال متصل به خاک کردس و شرق متصل به خاک اهند

دعنا

دعنا بخاک سلیمانیه که حال در تصرف دولت عثمانی است اتصال دارد و در
جنوب تا بحد شمال آنست و چهار فرسنگ است و از حد شرق تا بحد
غرب آن چهار فرسنگ است و این بین آنکه هوکرستان
و آرای یک شهر و مفرده بلوک و مفرده رودخانه و مفرده طایفه از ایلان
چهارمین که در بعضی چارمین و بعضی دواتین هستند و چندین جبال
مستقیم است این بند و تهر بعد از تفحص کامل شرح شهر و بلوکات و
خانه و طوایف و بعضی از جبال سلسله آن که آنها هم شماره مفرده و نزدیکی
بصیرت بطور اختصار برشته تحریر می آید و توفیق از خداوند بخشنده

که بر سرستی قلمی می ندارد

سندج که در آنجا که در آن شهر است جدید بنیان دارد
چهل و شش جری سلیمان خان نام که از سلسله اردلان و از عالم فقهی است
که در آن بوده از مکن و برانی بکشته اند و در آن در آن و در آن
آنها را یافته اند و انصافا برای بنای چنین شهری است و این
بهمه این که در آن و تاریخ کهنه و از در مبرغان است و تاریخ که هم
از آن سید و نه بهری است و در آن و در آن سال است بنیان این شهر
شد و در آن از خط است و این که در آن در آن در آن در آن
خالدات لو که می دوش درجه است و در آن در آن در آن در آن

سی پنجم درجه و دوازده دقیقه و طول شرقی چهل درجه و شصت و یک دقیقه
 تجدید بصیرت بوده بهر صورت در چهارده سال قبل بر این شهر که لغت
 این سال است بر حسب امر دیوان نفوس این شهر را شمار کرده در آن
 که هزار و دویست و نود و پنج پست و چهار هزار و دویست و چهل و چهار نفر
 و پنجاه و چهار صد و بیست و چهار نفر و نوار باشد اکنون که چهارده سال از آن
 تاریخ گذشته تخمینا هزار و نود و پنجاه و شش نفر و شصت نفر و نفوس آنجا
 زیاده است قلعه کوی این شهر بر بالای شیب واقع است که از هر طرف
 شهر بقدر پست ذرع ارتفاع دارد و در وقت ضرورت مرکوب همه شهر
 در این قلعه دو حمام و هفت موضع آب دایره تفصیل آب این قلعه
 قریب باین پیش از آبادی این شهر در تاریخ شصت و دو هزار و هجده
 دارالملک کردستان قلعه غلم در خاک شهر زور واقع است بوده و
 آن تاریخ و کلول نام پسر پادشاه اردلان حکم دفن فرمای کردستان
 و بموجب حد و محصوره شهر را در تحت حصار و اقله در شصت و نود
 (هندان) عربا در پست که الی هر محصل از درختان است
 (شمال) درختان جنوبا در کاشان و سقز سلیمانیه که در آن
 تاریخ شهر را از پسمانده نام کوی (و عمارت) در وادان
 (و شهر زور) و اصل شهر به کرتان و تصرف بین کلان امیر اردلان

کردن

کردستان نزد آنوقت به (زین کمر) شهرت داشته و غیره شمالی
 و جزو تصرفات کلول بوده و نگار منقول و نام که بر این استیلا یافتند چندی
 بعد خویشی کردستان آلهه لاری پیشین نزد و نوبست بطور تمام و دوام در
 خطبه بنی الحکومتی بنایند و کلول نام و امای کردستان را به تنگ سازند
 شجاعت و رشادت این طایفه اگر در زمان غلبه سکندر بر ایران بر حسب
 استعمال این ملک در عای این ملک از سرداران و جانیان سکندر
 شده و قتل می کشید اسکندر در اطراف این ملک بعد از پیش از آبادی
 که شمرش کرده و در تصرف نهاده اند مع انحصار همین کلان نام که پسر
 پادشاه اردلان حکمران کردستان بوده و پسر دارالملک کردستان را
 داده و قلعه غلم بقایه بلخان لکه (قلعه بلخان) در دره لکه و فرسنگی
 بین شهر سنندج و لیدت در اینجا بنیاد آبادی نهاده قلعه و عمارت
 و بنا را در مساحتی را در آنجا کمال استحکام احداث کرده و قلعه
 دیگر را با لوازم آبادی در نقطه دیگر که یکی مریدان یکی حسن بلک است آباد
 نموده هر دو این قلعه بر بالای کوه مرتفع واقع و قلعه که از اینجای طرف سرگز
 ندارد قلعه بلخان در مساحت فرسنگی شهر سنندج و لیدت قریب
 سی سال این قلعه تصرفات وقت و مقتضای مقام دارالملک
 حکام کردستان بوده اند این قلعه بلخان در کاشان یا سخت و صعبی
 است که

۶۵ = ۴
 ۹۵۵
 ۴۶۸۱
 ۲۹۱۵

ملایان

۳ شرف صدور یافت
پست و چهار سال
این خان اخذ نمود
م

مفادہ خوا
بار فوسی
بر فربار
مبار
بار فوسی



این محل مستنج بیاد حکم کردستان شد چون کردستان آمدن حبيب
 عهد خود مستنج را از آن قلعه حکومتی را در بالای تپه که در وسط شهر بود
 نهایت استحکام بنیاد نهاد که آن همان قلعه دارالایام که در کربستان
 عمارت و حمام و مسجد و بازاری را نیز در خارج و اطراف قلعه حکومتی بنا
 و بنا تمام رسانید یک رشته قلات را نیز در پشت سر نودی که در غرب
 مستنج واقع است احداث کرد آب آنرا شهر و میان قلعه اردو حصبی
 می نامی که بعد از او در کربستان حکم شد قریب تیر از این قلات کرده و
 شهر کلبو برای این قلات درست کرد که بهوالت آن میان قلعه حکومتی
 بیاد و حال آن شهر کلبو باقی است و بهین وسط این قلات بقعات
 حصبی آن شهرت ظهور بر صورت سلطان خان قلعه ظلم در دوران کلبو
 حسن آباد را در آن نموده که دیگر وقت ضرورت بناد و دیگر کارهای برای
 حکام کردستان شمع و قلعه مخفی نیز در طرف این آبادی ساخته شد
 و تاسی ساقی از این آبادی قلعه پید ابو زریب یکصد و بیست و شش
 این شهر بهمان حالت باقی بود که حصبی خان والی میان قلعه حکومتی
 چند عمارت و تالار را بنیان نمود و حمامی را نیز کرد و تالار
 ولایت کردستان در تاریخ هزار و دویست و چهارم در بهمنی کتب
 اقتدار امان الدخان والی مشهور بان را در خان بزرگ رسید

این امان الله خان شخص بیست و یک سالگی بود و خیالات عالیله
قدح کسوتی را توسطه کلی مال و چندین تالار و عمارت را در آنجا پرتو
که اکنون همه آنها برقرار و پدیدار است و در بنده ایست آن بزرگ دلی
و واضح و برائی لایح می باشد و از تاریخ هزار و دویست و پست بجای
هزار و دویست و سی بجای ترمعه شهر کسوت و دنیای عمارات و
و بازار و دیان شهر گذاشت و هرست این ده ملک همه این خیالات
با تمام رسید چندین عمارات عالیله را بر پای نمود و مسجدی را در بن
زینت و حکام به نام کسوم این مسجد و دار احسان است و بسیار
و مت زود و درو و در آن کاشی کاری است شبستان و در و پست چهار
سوی کسوت و آن نصب شده که در تسمیه چهار درو در این شبستان کسوت
و طراف ستر و نما محمدی است و در آن مجید را با کاشی بخلی که در بخلی
کودک نوشته اند که نهایت مسیاز راه و در این بزرگ که یکی در
قبه و دیگری در طراف شرق در این مسجد نباشد که در این رفیع و شکوهمتی باشد
و از اصدق باطن خلص صفها و قصد و باجه تمام این مسجد که در
مصرع آن قصد و تاریخ اتمام مسجد است که در شب یک هزار و پانزده
آن مسجد بخوبی و در هر سه کوه و میرا شمع الله خرم خلص کرد
و نیز قصد و عزای که بنا تمام این مسجد که در مصرع عادل بر این

قصیده تاریخ بنای این مسجد است و مضرع خبر هر یک از ائمه اقصیه
 تاریخ تمام این مسجد است و انصاف بسیار صنعت شری بخیر ماله و این قصیده
 نیز در کتب معتبره بر این اثر شریف ثبت شده و روزی جمعه در این مسجد
 نماز جمعه را بطریق امام شافعی محمد بن ادریس علیه السلام میخوانند و غالب
 اهل ملک در این نماز حاضر میشوند خارج از این شهرستان مدینه را ساخته
 که در دوازده چهره و دو غنچه دارد و محل سکونت طلاب می باشد و در مسجد خود
 بزرگترین مدرسه دارالعلوم اعلیای مدینه بوده و قریه فلیجان که یکی از شهرهای
 قطعه باغ و هفت میانش طلاب و قریه مسجد نبوده ولی نزد بی انصاف و متوهمانی
 قدیم طبقات طلاب نیامیاشده و هسل مسجد رو بخواب نهاده هر چه بخواهی
 مدرسه میخوانند که می حرام ولی بنیال اوقاف است بکوش متوهمانی خوش
 انصاف فرود میروند هر سال بیشتر از چهار صد تومان حاصل موقوفه این
 همه را میخورند و می بردند و قریه فلیجان میصاف آن هر سالی در نجابت
 لطف ائمه شیخ الاسلام چندین است مسجد موقوفه اش از تصرف دور
 خیال تعمیر است و از ابتدای بنای این مسجد تا کنون که مسافرت
 سال است مسجد و قریه فلیجان از این مسجد نشسته و قریه فلیجان از این
 ریخته رفته رفته رو بخواب نهاده است هر صورت بنای اهل این مسجد از
 مسجد و عمارات و بنا را در بنفحات عجب روش و آبادی این شهر است

از ادوات

سر ادوات است این امان الله خان افاضل رجال او را در تاریخ علم دین
 و ثبت نهاده و یک از بزرگان روزگار او را محمود بیست اگر فخر جاز قانون
 نگاری می بود

غیر این منطق یکی بکشت دمی در پیشش و او معنی داد می
 شهرت جو نمردی این سخن بزرگ از بک که علم را گرفته بود پادشاه هندوستان
 وقت مجاور بکلیس است و از او کرده و کاغذ مفصلی در نهایت خضوع
 و خشوع با نوشته بود رسیدن او کاغذ و دوست آن بزرگ دیگای تاریخ افغان
 او را رسید این کاغذ در توفیق کسی که جامع این ادوات است حضرت در این
 می و هفت مسجد و مدرسه و بیست شش حمام و ارباب است و غالب فانی شهر
 آب جاری وجود و حضرت امام طه پیر عسکر که شرح حال او در ساد کو
 در این شهر موقوف است کند و با یکی با شکوه و عواید بسیار این نظام امارت
 و تاریخ هرگز کسی حد و شش بجز یکی میان کند این امام طه را این کار می
 خرید کرده و خارج زبانی نهاده خارج از این کند و با راه مدرسه کوچکی را
 بنا کرده بعد که دارای شش حجره بود و حالا کوچکی شش در تاریخ هر ادوات
 نمود و هفت بجز میرزا صادق خان توفیق باشی کردستان پسر مرحوم میرزا
 محمد بنیال در تعمیر کاری از این مدرسه نمود و محوطه آن را خیلی بزرگ کرده و حجره
 عالی را در آن بنا نهاده پشتر از یک هزار و با صد تومان صرف می راج این بنا نمود

این مسجد

این مسجد بنام حضرت جواد امام نفعه است و پیش
 از بنام زاهد و شاعر پیش از این تاریخ در میان مؤمنین و اهل کربلا
 اختلاف بود و علت عدم قطع آنکه کتب آن ب عربی و کتب تحقیقی
 بر آنکه بعضی این امام نفعه را بر حضرت غائب کربلا علی ابن اطمینان
 میباشند و بعضی بر علی ابن حسین علیهما السلام میباشند و باره اولی را امام موسی
 بن جعفر و ثانی گویند که اسم آن حضرت سید عبد جبار است و چون قدس درین
 اهل سنن اتفاق افتاد و از پیغمبر ما خوانده اند اکنون بر سر مشهور است
 و این تحقیقات بر زمین آمده و بقیه نیز خبر در کتب آن سید جعفر می باشد
 و ائالی کاتبین که یکی از علی بن ابی طالب است و علم صاحب مهارت به کمال است
 و قاتل نه و تحقیق بسیاری و درین امر یک نظر را در ظاهر و در باطن
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و کتب که در این باب است و درین صحاب
 و صاحب کمال و دیگران به آنکه محتوی بر شرح احوال و کتب بسیاری و درین صحاب
 کبار و ائمه اطهار و ائمه اربعین برابر بوده است آورده و نفع هر کس است که درین
 امام زاده را که بر وجه و آن کتاب یافته و کسی که در گریه که کسی در آن
 حیرت بر معده که علی کبر و قیام کتب این امام نفعه بزرگ و بزرگوار است
 فخر و آله با کمال نب این امام نفعه شرح حالت در این کتاب
 و این صحت کتب بزرگوار را بکم و زیاده این کتاب یکبارم (عمر)

بن (یعنی) بن (حسین) ذی الدعدان (زید) است و بن علی بن
 ابن حسین ابن سید علی ابن اطمینان علیه السلام قال ابوالمکارم امام شافعی
 الصالح خرج من الکوفه آله و ابی و نزل سنین و هر موضع عن الدینور
 درین محل بنی الشمال ب عربی نام عند بنی النخله حتی مات و دفن درین
 و مات عن ثلاث سنین اولهم یحیی الذی خرج الی کوفه با پیغمبر و صحابه
 محمد بن عبد الله بن طاهر قتل و کان ذلک سنه ثانی و ثلثین و ثمان
 و ثمانه الی محمد بن عبد الله بن طاهر بنس با کوفه ثلثین و ثمانه و ثمان
 و او بن القاسم الجعفری و کتب کتبنا بقیه فی کتب کتبنا بقیه فی کتبنا بقیه
 علیه السلام حاکم بن حنیف و فی کتبنا بقیه فی کتبنا بقیه فی کتبنا بقیه
 و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه
 که درین کتاب است مسجد دارالان است از بنای امامان الدینان شهرت و ثمان
 است که در هر روز درایت و ثقت و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه
 و کتب شمسان و کتب خذ و خذ و خذ و خذ و خذ و خذ و خذ و خذ
 و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ
 ملک آب و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه
 این مسجد در هر روز درایت و ثقت و ثمانه و ثمانه و ثمانه و ثمانه
 تعمیر می لازم دارد و در بنای این امامان کتب کتبنا بقیه فی کتبنا بقیه

و باغ نیش طاست که در اطراف شهر واقع است این امان الدفان کوچک
 شخص در پیشگاه شرف است یک صورت پاک برت بود و مثل
 و هم نیکو خواجه زیر کستان خود بود اکنون در کستان هر یک است
 و در آن راه دارد و بر توان بزرگ است دیگری در بناهای قابل ذکرش باغ
 خرد و آله است که در صدقه می شود در بین مغرب و جنوب واقع است این بنا
 از حرم امان الدفان بزرگ است این باغ شهر است بر چهار باغ و دوازده بنا
 و چهار محض بزرگ و یک عمارت بسیار عمارت را حرم امان الدفان
 بنا نهاده و در وضع قدیم بود اکنون که بطریق کلیت این باغ که به علی کفران
 و تهاکت شده علی کفران شرف الملک بر حرم محمد علی بن امان الدفان
 بزرگ است کلیه وضع عمارت را تعمیر شده و وضع جدید عمارت عمارت
 بنا نهاده و در کلک استقام این بنا را از اجبر و سنگ بر پای کرده در حله
 بناهای خوب رزق کار است و چهار باغ و بنا را نیز تعمیر کرده و تعمیر
 شایسته تعمیر کرده و در این باغ خندق درخت و سید و چهار کاه
 که حالا طرف باغ مثل شکل عظمی نظری آید تخمین شرف الملک در این باغ
 و خندق می آید می و پنج در دهان صاف غصه فی الواقع یک کار
 که بسیار آن نام دارد و در کار باقی می ماند درین محوطه
 با جرفا تون حوا بر حضرت امام شافعی علی بن موسی الرضا علیه السلام

حضرت
 عیسیٰ عیسی
 و یحییٰ عیسی

در بناها

در بناها خاص و عام اهل ملک است مسجدی در جنب مدفن آن مسجدی
 در یاقوب نام بنا نهاده و مسجدی با جرفا تون شهر است و چندی
 مسجدی این مسجد است بنا شده اکنون حاجی شیخ سکر الیه شیخ طریقه نقشبند
 و از خلفای معتمدین شیخ عثمان است از آن مسجدی غالب اوقات سکوت
 دارد و این حاجی شیخ سکر الیه شیخ طریقه نقشبند کلیه اوقات در آن
 مسجدی در زمین غیر سطحی است درین آن است و بلند افق افکار هوای
 کوچه درین شهر واقع است چندی بزرگ و کوچک بر روی این دوازده
 از عماد دل بزرگ است که مولف این رساله قسم نموده که هر گاه
 آن کرده اطراف شهر و در این باغ و بستان کثیر است طول از مغرب
 است و عرض شهر از جنوب شمال درین شمال و مغرب متصل شهر تبرستان
 که تبرستان شیخان شهرت هوایی که چند نفر از شیخان که درین
 مدفن است بعضی خوارق عادت از آن نقل می نمایند اگر باین شهر
 جدید پسندان است و در این تبرستان شیخان چند قبر است که
 فوت آنها بر روی سنگ قبر خوانده میشود و بیشتر از هشتاد سال است که این
 سنگ قبر را در آنجا گذاشته به علت بی مباله موریان سابق کردستان
 اسی از آن درین نیست بودن مدفن حضرت امام زاده عیسی و حضرت
 با جرفا تون درین نقطه نیز دلیل بر این قول و مؤید این مطلب بطور

در بناها
 در بناها
 در بناها

اتصال صلح جمیع کهستان و غیره این بزرگ بخت است و چنانکه آن وقت
 مانوج است و این درخت مانوج چهارده ثمر با قیمت سید بدی زار آنها
 که گنیم است که یکم سه هزار و پانصد و یکم از آنها مانوج است که
 یکم پنجاه و پانصد و یکم از آنها پیل جمع ثمرای خدا داده آن
 قیمت سه و بیست و نهمی این درخت را که هر بر آن اطلاع ^{تفصیل} ^{نقص}
 گویند مانوج سبکی تلفاف بلور فک
قدردون قرراک انگیزی دارسپاد مردوک
 اهل این ملک بجز ثمرای این درخت دیگر زراعت کنند و سایر محصولات
 کثیری بردارند بقصد کفاف امانی کنند و جو در آنجا بعل می آید
 تا چار از خارج آید و اهل آنجا حاصل می نمایند نفوس این بزرگ
 در تاریخ بزرگداریست و نفوذش بجزیره که جامع این ارض است
 با مردویان شماره کرده و در وجه ^{نقد} دریت و چهل نفر است در آن
 قصبه بانه و خانه بطرف مغرب در جریان است یک حمام و یک مسجد
 دارد مسجد جامع بزرگ که نیز مسجد که در نای جمیع مسجد اهل آن قصبه است
 نماز جمعه را میخوانند سه کاروانسرای بزرگین هم در آن قصبه
 در وقت رسیدن مانوج از هر طرف تجار و محرم به آنجا می آیند و از
 اجداد حکام بانه سلیمان یک نامی است که در آن آن دریم فرستاد

قصبه

قصبه بانه واقع است در بارگاه ۱۵ هزار آن ملک است که نیش شخص صاحب
 و کرامتی بوده و در دختنهای که در اطراف آن مرفق است اعدای طرقت
 بریدن آنها را نهاده و این در خط جعفر انوری شده و این بزرگ صاحب
 میله را که در قصبه میگویند شانه و خوشه بسیار بزرگ دارد و اغوا
 امانی از آن است که نای نومی از آن است در ده پهنه نوشان
 هزار و صد و هشت بجزی در درون پهنه میجد هم شهر دیگر است که
 روز جمعه غدا بر است برین مکان آنجا تیه قتل حاجی مصطفی
 برادر بزرگ خود و پسران او را می پسند آنها را همان یک پسر
 برین مکان با شاره پدرش بفرستاد و حاجی مصطفی یک
 از پای در می آورد و پسر عوی مقتول که در آنجا حضور داشته
 میرساند و دیگری که نگاهدار مسعودی پند و وجود که است
 در همان کوه دارد بدن او رسیده بود بهمان حالت بزرگت بیل
 وقت عزت و جفا که در دست بگردشیر تیز با خنجر کشیده چون
 شیر خزان برین مکان حاکم بانه حمله می بود و بفرستاد یک خنجر او را
 داده و به جهنمش میفرستاد و شش نفر دیگر را زخم شکست میرساند بعد از
 خود را بر سر هم انداخت که برین مکان بفرستاد بر سر بدن نهاد
 در شادت این جوان که شمس عیداد یک بود و این یله داشت بعد از

این جنفر ذکر این کوهستان را کرده که هم شجاعت این جوان با نژاده سالار این
 نموده و هم حالت شجاعتی این طایفه را ذکر کرده باشد در این بولک صید
 باز میشود و ذکر کوهستان خدیجهین بولک است در این بولک در فصل سال
 یکی در بهار یکی در بهار یک بولک فوق العاده میشود این کار تفصیل
 مخصوصی دارد و هر یک جای عالم چنین شکاری نخواهد شد و هر یک در این
 حاضر بوده و برای این دین از این قرار است قرینه از قرار این بولک
 گوشت بکار اسم هوگو بگردد یعنی بولک دیگر یعنی کد که معنی مجموعی
 یعنی کد که بولک در این قرینه تنگه واقع است که در یک بولک
 طول این تنگه است این طرف و آن طرف تنگه کوه است که تا آخر تنگه
 کشیده شده و از کد های آن هر وقت کدن بولک را بگرفت اطمینان
 جمیع اهل این بولک با اتفاق حکومت بیان کان میروند در این کان مقام
 و منزل هر یک از طوایف و کد های آن دعات معین و شخص است و ترتیب
 هر یک در منزل و مقام خود جای میگیرند و چاکد و کد که حکومت را در
 این تنگه میزنند سه روز طول این شکار است و در این سه روز جمیع این
 مردم همان حکومت هستند و هر یک که در این میمانی بر حکومت دارد
 می آید همان برنج است زیرا بقاعده معموله هر یک از طوایف و کد های
 که در این شکار حکومت می آیند روغن و نان و زغال و بهر چه دلو

و بره بوقاقت می آورد و این آذوقه پیش از انداختن میماند سه روز است
 بهر صورت در این سه روز از طلوع الی غروب آفتاب و سحرات بولک
 بر این نژاد خصل این تنگه میشود و یکدانه از این کد که در بولک بولک
 امانت میدهد آن تنگه بدون نژاد و در جمله قرار می که باعث نظم این شجاعت
 یکی این است بهر یک از جای خسته خود هم به خارج نمیگذارند و کد خصل
 دیگری شود و اگر شخص چوبه یا تنگی یا تنگی بولک زد و در این نژاد هر جا که
 فریاد میکنند شکار دهند شخص است و در جای که بولک از آن گذشت
 بر این شخص بر میگردانند

در بولک شکار

دوایه
 این تنگه این بولک شکاری نژاد و این تنگه میماند سه روز است
 این بولک چاکد و شکار صدقان است و دیگری از بولک است که کد
 بولک (سفر) است سفر بفتح بین مهر و کد کد فاشد و در کدن
 معجم این بولک در این شمال و غرب بندهج بقا صلب است و چهار فرسنگ
 واقع است دارای یک صلب و صلب و صلب با هر دو است است رفقا
 بزرگ در بیت قری صلب و شمال و جریان است این صلب در بیت
 خاندان هو سه هم در اینجا داریست که از چهار صلب نامی
 از آن است و در این صلب در اینجا سه و ده مسجد نیز در این صلب است
 که یکی از آنها مسجد جامع است و بنا می مسجد فانی حاکم سابق این است

دیک بازاده کار و نهی ستر در آنجا موجود است عمارت بلوکی است
 خیلی شکوه در دوش است اندرون و درون و بی و در و در آن
 بلوکات قرب جوار بریت تر و دینیت آنها بیشتر است بلوکی
 قصبه شل بس بلوکی است آب خوردن ذراعت و حاصل
 و محصول قصبه و نبات این بلوک یا در و در خانه یا در چشمه است
 چنانچه در بلوک شکر میگذرد آن در و در خانه یا در خانه
 شرح طایفه ها با غایت است در این بلوک زیاده است نفوس قصبه و بلوک
 از روی نفوس شاری هزار و دویست و شصت و شصت و شصت و شصت
 این اوراق به هم شده سی و چهار هزار و سی و چهار نفر است
 عند الله که قصبه و توابع از اهل سنن و شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی
 پیروان و سلفه و تلمیذ می باشند طایفه علوم دینی و ادبی در آن
 پیدا میشود شیخ الاسلام و قاضی و امین الاسلام دارند یک نفر شیخ طریقت
 حضرت شیخ مصطفی نام از خلفای مرحوم حضرت شیخ عثمان در آنجا
 سکونت دارد شخص بزرگ و در عبادت شریعت و طریقت بقاعده قرار
 میکند محصول این بلوک صیفی دشتوی است از قبیل کندم و جو و غلات
 و عدس و ذرت و ازین و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
 زیادی از این بلوک بمثل می آید عمل بطهران و از آن بجان و در بجان شود

بهر

اصول است دیوانه دین بلوک شهر از و سید و پنج تومان است
 دیگری از بلوکات بهمنه که از کربستان در آنجا است این است
 در طرف شرقی شهر سنج بقاصه دوازده فرسنگ واقع شد چنانچه
 سال پیش ازین در آنجا که این بلوک قصلان بوده و در حرم امامان
 در این قصلان قتل و عمارت و حمام و باغ و چشمه بزرگی ایجا کرده بود که
 همه در نهایت استحکام ولی در مدت چهل سال بهیچ وجه تخریبی ازین بنا
 نشده و جمیع خراب و ویران گشته و اکنون حکم آنجا در دوات بلوک
 مزبور گردش میکند خود چهار دکه در این بلوک بمثل می آید امام زاده
 معتبری که سید جمال الدین اسم در و در و با کور کور شهر است و در
 در آن ریکه در دوات این بلوک مدفون است و دهمه هم با کور کور شهر است
 میکنند این لغو ترکی است یعنی با بسمین بسمین چنین برداشت و حکایت
 میکنند که از دای بسیار بزرگی از دور پیدا شده و این سید جمال
 خطاب به پدرش نموده با کور کور مرد با کاف فارسی است پدرش شیری
 بر این دژ دما زده و آن کرشمه آلاک در نزدیکی برقدار سید جمال الدین
 پشته از سنگ پیدا و به ترکیب از دوات است از ابتدا تا انتهای این
 پشته شکافی دیده میشود و میگوید این شکاف جایی همان شمشیر است
 اسم عند الله مدفون دین امام زاده در جایی بلند است زیر این

دکتر بلوک قصبه

۲ سوره در چهارده نفوس این بلوک در هر قصبه و توابع

بقیة آن دریا چه است و آب این دریا بمقتضای عجیب و غریبی از صد
جزیره و آن است می کند و چون نقطه آب این دریا به دریاها
علی الاصل بهر آن که در جهان است طعم آن شور و تلخ است و بجهت این
بودای و مملکتی مفید است و هر با صد قدم فاصله از این دریا می آید
که آنرا و کز می گویند این (دکن) هم ترکی است یعنی دریا وان جان
خیلی عمیق و مدور تخمیناً دویست قدم در ده آن شود و پر از آب است
و حال نوشته اند که در عمق آن را شخص چندین کس تا علی غری
کرده یک سیاه در جلوی این دکن از این آب دایره کرده اند و این
بولک شده و جغری مذکور است و این بولک شهر از کوه
و در میان و چهار هزار و چهار صد دینار است
و یکی از بولکات کوهستان (دکن) است که غرضش کاف تازی دریا
مهر و سکون فاقم های فغان و او در مدور این بولک در طرف
سندج بغا صید می کنند و فرسنگ واقع است قریب به نوزده دیکه و در
جزیره بولک تقریباً در مدور کشته بهر آن که در مدور و در مدور
آنجا که در شصت نفر است و این بولک قسماً بسیار بی است که می آید
غریب رزق کار است و بعد از آنکه به تمام این قلم را کرده اند
بانهای آن چنانکه نرسیده و معلوم نیست بنای آن از کجاست و این

تجرب
کند

اما جزیره

اما در غرب بسیار است به کوه انداخته که شخص با چراغ در دشتها
و در این قلمه شود و در طرف راست غره را بنظر می آید و این غره را
ترشیده شده و در می و بخرهای آنرا را نیز از سنگ تراشیده اند و حتی
این سنگها در نهایت خوبی و استادی است و طرفین بهر جهت است که
ساری باشد و در اینجا که چند قدمی می رود و محیط است تخمیناً پنج
دست ربع زمین این محیط نمک است و چوب دستی زیاده در اینجا
میکنند هر که با این مقام میسر می آید که در دست می آید زمین بکند و در
محیط صند و در بشکل تابت گذاشته شده که آدمی که خیلی بزرگ است
میان این صند و ق است با مردمان از غرب و بومی و این مقام است
رشد و میروند و میگویند در اطراف این صند و ق جای بای خیلی بزرگ
می شود و چون ایشان را بهر میزنند بعد از چند دقیقه که بر سر کوه
بعین همان جای باران می آید پسندند آنجا که میگذرد و در میان کوه
فصل اولی نشانی شده که آن قسم از سنگ تراشیده شده در میان این
چند در دیکه بنظر می آید و در سیاحت با اختیار از هر دری که میروند و در
پلهای زیاد و بفرهای دیگر و در این شود و پسچین در آن غرهها با زوایا
بعضی به بالا بعضی به پایین میروند و سیاحت در این قلمه می کنند
قدری که با خود میزنند که اندک اندک در این راه بریزند که در کشته راه

که گفتند هر که در این فتنه دلخواه با چرخ و آذوقه زیادی سمرانه خود را بفرستد
 نشو و نما فیضان دلی جمیع است و حساب و آذوقه زیادی و خیل و قشقه
 بود روزی که پیاده با شاهی آن رسیده بود و محمود خان نام عموش در یکی
 از غرافات کم شده بود باین وجه فسخ عریضت رفتن با شاهی از کار کرد
 بودند از همه محبت چیزی که در آن سلسله شده شده رسیده بازاری است
 که به بازار است که آن شبیه بوده چندین شوش که رانیده که در وضع
 و نیم نزع عرض داشته ولی از نظر باین که که رسیده و الا قدری
 و همچنین بعضی رسیده بازاری و دیگر دیده میشود که در جملات آن بستههای
 پارچه و آن که داشته شیشه چمن دست میزنند یکی پوسیده است بهر
 چون در روزی بصیرت احدی با شاهی آن رسیده و آنکه آن را کردی
 کرده بستی از وضع آن اطلاع حاصل نیست چون ندیده نه حقیقت را
 زدند و بعد از آن بلوک با قصد و پست در میان است
 دیگری در بلوکات مهندسه که در گروستان (سیکوه) است این سیکوه درین
 شمال و مغرب سنندج بقا صلیه مهندسه فرسنگ واقع است پست چهار
 پارچه دنیا است و معلوم آنجا در دشت که روشن میکند اهل آنجا شورش و
 بفاد و سست چهار هزار در دویست و چهل نفر نفوس آنجا است صید
 آنجا صیغی دشتی است آب این بلوک در چشمه و دو تونل زمینی

بلوک سیکوه
است

اعلا

ایله از ایل است و شاهی نه میبستد باغات زیلای تانکی بعد از آن
 و بعد از آن آنجا میگردند با قصد و پست و آن است
 دیگری در بلوکات مهندسه که در گروستان (خورخوره) است این بلوک
 مهندسه فرسنگی شهر سنندج در بین کمال و مغرب واقع است حالا قریب چهار
 پارچه دنیا است و در چندین سال پیش نود و یکده باشد و یکی از دهات آن
 اسم آن (بست) است مسجد و یکده بسیار خوب است که در مهندسه و
 سال پیش از این بنا شده و شش ابراهیم نامی ده آنجا در فون است که
 جملی شش که روبرو و قریب از راه است شش بلوک از اولاد این
 شش ابراهیم میباشد و شش از راه و آباد و در این قریب موجود است و یکی از ده
 دیگری این بلوک (مولان آباد) است قریب پنجاه فوار و دوازده سکنه
 از سلسله شش که میباشند یکی از اجدها آنها شش حسن نام داشته
 بزرگ و صاحب کف و کرامت بوده و الان مدفن آن بزرگوار در آنجا
 و کسندی از آنجا بردی آن مدفن بن شده و طاق آنرا از چوب پوشانیده
 و در آنجا عسوم است و معلوم نیست بنای و کسندار کیست این
 شخص بزرگوار در حیات خود دارای مقامات عالی و مرتب تعالی و حیات
 کیمیه و سکنه و در میان پاروای شریعت و سندی شش خانها و حقیقت
 و طریقت منزل او محل رجال ادا و محظوظ حال عرفان بوده و مادر این بزرگوار

بلوک سیکوه
است

بلوک سیکوه
است

وصیت فرمود که هر که میخواهد این را بر سر نهاد و کتب فیض نماید باید اول از
 مردم را کرده بعد بر این است قمر بنی هاشم را که کسب آن عمو باین بزرگو
 اعتقاد دارند تخمین این بزرگ است هزار نفوس دارد و کلمه آنجا را پیش
 از این سلطان نمیده که در دوزخ نواذای همان بزرگ بعد از من بجه
 حاکم بفرزند آن سلطان است ابراهیم سلطان نام و بعضی میگویند که
 سکنه این بزرگ اندا بل سن و شصت و نه می باشد و عوف بن بزرگ
 که بر عوف بن خرمشهر است و این بزرگ واقع است در طرف شرقی
 در ده کلان این بزرگ است و وجود ازین دین و انور و نور است
 و این است و بعد از این بفرزند خود است و این شصت و نه نفر است
 دیگر از بزرگ است و بعد از آن که کربان (برهان) می باشد
 این بزرگ در طرف غربی سنجید و فرستاد است و این است
 این بزرگ در حد خاک دولت علیه ایران است و در غرب جوار باغ است
 عثمانی دارد و این بزرگ در باغ شهر بزرگ و واقع است و در ده هزار
 این دریاچه بزرگ با دشت ایران شهر با دشت ایران در حدین شاه قاجار
 و دام آنه شوکت الی یوم الله و سلسله بسیار بزرگی تاریخ هزار و دویست
 هشتاد و یک سحری بنا نموده اند و تاریخ هزار و دویست و شصت و یک
 بجز این بعد از این عوف بن خرمشهر است و بعد از آن که در دشت طلسم

بزرگ کربان
 است

برهان

برهان شش افزون اول و دوم چهل و نه نفر است و این بعد از عوف بن خرمشهر
 بسیار در دشت سنجید و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 قلعه بعد از آنکه در دشت سنجید و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 در طرف غربی قلعه سنجید و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 صد و نه نفر است و بعد از این بزرگ در دشت سنجید و کرده که چهارده توپ
 آبادی جای قلعه آبادی سنجید و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 و این بزرگ ازین اسم این سجد و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 حاجی فرزند سنجید و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 که حاکم و سجد ازین قضا و این است و آب این قضا را میسجد
 برده در آنجا آب و این بزرگی را بسیار قلعه و در این آب پر شود و در
 ضرورت کفاف آب قلعه را میدهد و در میان قلعه حوض بزرگ را نیز دارد
 کرده اند که ازین قضا و این است و بعد از این بزرگ در دشت سنجید و کرده که
 قبیله خان و این حاکم آن بزرگ و سجد و کرده که چهارده توپ نه و نه و سجد و بندگان
 افزوده است چندین دوطبقه شصت و یک حاکم بسیار خوب در میان
 ساخته و آبادی خارج از قلعه کار و نه ساری بزرگی را نیز بنا نموده که هم جای
 تجارت و کسبه آبادی است و هم باران از قافله و جای عابری و مکرر کردن
 و این قلعه ملک یک شصت قضا و دیگر احوال قلعه در این قضا

باغ خیار که را با یک کله در قفسیل درخت و شاخه تر غیر شمر در این باغ شکر
 انور زیادی در این باغ بعمل می آید در این قفسله آب بسیار خوب و لذیذ
 که خیار با عت رفاه اهل این آبادی است هوای این قلعه شاه آباد و
 خیلی گرم است بجهت مجاورت دریاچه قری به هواست جمیع این ملک
 جنگلی است غالب این جنگلهای درخت مانوج است برنج زیاد می آید
 بلوک عمل می آید و سایر محصول در قفسیل کندم وجود درخت و نخود و غیر
 نیز بعمل می آید اما علی درین صفت جنگل و غیره نیز ندانی از اهل این
 مذمت است در سال حاصل بسیار قشون دولتی بجهت منع طایفه جاب
 باقیقه میرود این ملک دارای دیست دیکه است پست و شهر دار
 نفوس بسیار غلبه رعای آنجا گفتند در این صفت هزار و پانصد نفر
 تفکیک می آید با سبب حرب وقت ضرورت موجود است
 ملا ابوبکر مصنف مشهور که از اهل علمای روزگار بوده اهل قریه چور که یک
 دوات یعنی بلوک است می باشد اوقات علیدجات در این قریه چور
 و در سایر بلاد این ملک بوده و پیش از شیخ اسلام صاحب این ملک که
 سید حسن اسم دارد از جمله سادات این قریه است و شخص بسیار
 و کامی است و علوم ادبیه و دینی سرآمد علمای روزگار است و زیارت
 پست آنکه شریف را نیز کرده بزود علم و حلیه و این پیر است و در است

در سه چهارم از قدمی این قلعه شاه آباد در میان بر بالای کوهی صفت قلعه
 که کوفت و دارالملک و اینها را کردستان بوده واقع است و جایی
 محلی است خرب پست مرتبه درین نقطه که دولت عثمانی با قشون
 علیه ایران در زم و مصاف داده اند انقضای برای برادر شاه طهاسب
 که مدتها در شاه طهاسب باقی بود آخر الامر در حکومت سرفرا یک والی
 اردلان در تاریخ یک هزار و پنجاه و پنج بهی باین نقطه پناه آورده سرفرا یک
 در حضور شاه طهاسب شفع کنان او کشته و او را با پست و کفر روز
 کشتش بود و شاه نعمت الله قستانی که طرف اعتقادش جاب
 بوده حضور شاه طهاسب فرستاده درین ملک سلسله شیخ نیز می شد
 مردان با تکیه و صاحب خیره جاشند و قریه بیلاک که یکی از دوات
 این ملک است حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله حسن سلطان اداری
 حاکم اردلان و با هزار نفر تفکیک می آید از آن شاه طهاسب آمده بود و طایفه
 و دو برادر او را زنجیر کرد این وقعه و اقدام به تخریب کاری از جمله دوات
 غریبه عالم است اصل نبات دیوان این ملک که هزار و شصت و پنجاه
 پنج تومان است
 دیگری از بلوکات هفده گانه کردستان (اردلان تخت) است
 این اردلان تخت درین غرب جنوب شهر سنج بفاصله پانزده

از بلوک اردلان
 تخت است

فرسنگ واقع است جای بسیار سخت و صعبی است از طرف شمال
 بجای که شهر زرد دولت عثمانی دارد و از طرف شمال مشرق به ثبات سند
 اتصال دارد از جنوب با دوان ایمن و دوات جوار و متصل است
 از طرف کردستان دوات خلی صعب و سخت دارد که از این دوات
 قوی قشون دولتی محل است بمیان این بلوک برود و باین دوات
 غالب اوقات یا غنی و یا غنی و از دولت روی کردان است و در
 یکبار دو بیت و ششادش بهی بنای سرکشی و طغیان که است
 و در آن طرف پنچون بارودی حاجی فرما و میرزا بی محمد الله و در
 قریب بی و شش نفر از هزاران محمد الله بقتل رسانیدند پس
 آن شاه الله از دولت قشون مستعدی بر داری حاجی قنبر علی خان
 محمد الله و مصطفی قلی خان اعتماد سلطنته مدنی و پسر خان اقبال
 الله الله بقتل و قمع انانی این بلوک مأمور کردستان که در دوات
 با سخت و اقبال پادشاه ایران علیه حضرت ناصر الدین شاه اوام الله شوکت
 و بهار و استقامت بصیرت حاجی فرما و میرزا بی محمد الله و این قشون
 بر این برود و از ان غالب آمده و آنچه در قوه داشت از قلع و قمع
 و تخریب دوات و قطع اشجار و باغات آنها فرود آمدند حاجی محمد
 آنچه در دوات شهر و کرکس دوان دوانان بجهت رسیدن و نابود نمودن

از آنها

از آنها فرار آمد دولت عثمانی نه پناه بردند آن شاه الله و دوات بر سر
 سر باز را مقرر داشت درین بلوک ساکن باشند و هر سال حکومت آنجا را
 بیک نفر از انانی شهر سندج میداد و قریب دوات با همین قریار دوات
 شاهزاده تمام آن صف و در نهایت نظم و انضباط و انانی با کمال است
 زیست و زندگی می نمودند چنانکه بزرگان چو کرد باید کار میدادند
 از عدم بصیرت حکام کردستان با حکومت آنجا بخود حاکم دوات
 او را انان تهاک پذیرفت اندک اندک باز دواتی است و او تهاک پذیر
 و الان دوات هر خدمت که دارد دوات کرکس و یا غنی است و درین بلوک
 می دند و بکده است و در آنجا اغلب انان و آنچه است و در دوات
 و غیره هم معو کنند و در دوات بر جویات از دوات رج به آنجا حمل می نمایند
 دواتی چهار هزار نفوس است اصل دوات آنجا هم قصد توان است
 مردمان آنجا جنگی شمرده و خور می باشند و متدین بدینی نیستند و در
 بعضی پیر و حضرت جعفر صادق علیه السلام می باشند و بعضی شافعی
 دیگری از بولکات همدان که از کردستان (دوات) است
 است این بلوک درین شمال و غرب سندج بغاصه همدان فرسنگ
 واقع است قریب نفوذ دارد و کلوه این دوات است و در طرف مغرب
 و جنوب متصل است بجای که در وقت طغیان این دواتان با هم

ذکر انان
است

نقطه واحد دانی آن تنقین میشوند معبر و دانی ایون بجهت رهوفا بهر
 که است ایضا که آنجا واقع است در دغانه تخمین و صعب العود است
 سخت است و باسانی بدون اعتداد کامل شکل است از این جهت
 و بر نفوذ و غلبه که اکنون ستم سلطان پسر محمد سعید سلطان در کابل
 استقلال در آنجا حکم می کند قشون دولت علیه ایران در اینجای مکرر
 دیر است و همشاد و دشمن سرداری مصطفی قلی خان عماد السلطنه به
 و با قدامت پسر ای علی افرخان شرمالک باین ملک آمده و این
 قریه نفوذ را که حکم نشین اودمان است بالمره سوزانیده و خراب
 کردند و آنچه باغ و درخت داشت از ریشه برودن آوردند این ملک
 چست و دیکه دارد و همه آن شکل است و زمین سطح صافی است
 در آن وجود ندارد و محصولی که در آنجا بعمل می آید منحصراً پنجه و نار است
 و پیش از اندازده انالی پنجه و نار در آن نقطه بعمل می آید آنها را
 بنجارج حمل کرده یا نقد می فروشند یا باکنند و جو و سایر چوب
 مساعد و ضعیف می نمایند و عمل بسیار زیادی نیز در آنجا بعمل می آید
 آنجا قریب چهار هزار نفر است اصل نیاست این ملک صد تومان
 حاکم آنجا را سلطان میگوید آید آب آنجا از چشمه است در این زمین
 نفوذ و برتری در دغانه سرداران شخصی مدفون است اود سلطان آنجا

میگویند

میگویند چنان شهرت دارد امام زاده است دلی نسب آن در هر چه
 معلوم نیست که کدام یک از آنها اظهار میرسد و طرف شرقی این ملک
 قریب است که از اینجا میروند (بجای) بقع های بزرگ و گرم و بی تنگی
 معروف و کون هم نه است این قریه دغانی بسیار سخت صعبی واقع
 که گویا در عالم از این نقطه صعبه در ترنخ در این قریه حضرت امام زکریا
 عبدالله را در حضرت امام شمس الدین علی ابن موسی رضا علیه السلام مدفون
 و بگویند اینجا شهرت دارد و بزرگ و کثیف و کراخی است اهل این قریه را
 مخصوصی دارند که در همه عالم سبب اعیان را نشأت مخصوصاً علوم امان
 هر یک تاجی بر سر دارند که این تاج بیشتر باعث اعیان را نشأت در پی
 اهل اینجای لکلی و بوطه این امام زکریا احترام معذرت از آنها می کنند
 و هر قدر بارش باشد از هیچ جاسم لمرک در پاداری از آنها می نهند و
 گوئی که معذرت است باین آگاهی و در طرف شهر سنج معبر این آگاهی است
 رهوفا بهر بسیار عتیقی است و در سطح معبر با سنج این آب قریب چهار هزار
 و بر این رودخانه از چوب و پل با برکی بسته اند که غیر از انالی این
 احدی نمی طلعت بر این پل عبور کنند و هر که از آنجا میگذرد و چشمش
 می بندد و دانی این قریه آلاعه را بدوش میگرداند باسانی از اینجا
 گذرند و این جهت کبریه از این پل گذر کرده و توبه نصوح نموده که دیگران راه

اور با طرف دیگر
 خطای را این راه
 ۲

دیگری از بلوکات مخته گانه کرستان (جوازود است)
 این بلوک در طرف جنوب شهر سنج بقا صله تا زده فرسنگ واقع
 قصبه جوازود که مردم بقایه باشد در سطر این بلوک اتفاق افتاده و معت
 جوازود از هر طرف شش فرسنگ است بنای قلعه در آن آشفته
 و اکی کرستان است که در هزار درخت و پست و چهار بهری بنای
 اقیس قلعه را در این محل که آشفته و در بنای استحکام ساخته و در آن کان
 طوایف را از دماست جمع آوری قلعه را طرف پهن قلعه که در
 قلعه در جای ترقی واقع است که زبانه پست در غلبه تر از سطح
 قصبه است عمارت های در این قلعه بنای آبه که کوستان طرف
 اینجا بقصد قدی در قلعه آه که در آن نقطه صخره بزرگی ساخته و در آن
 آب میان قلعه برده حوضهای متعدد که در این قلعه و در این آب
 گردیده که مسکنام ضرورت رفع حاجت مسکن قلعه را نماید یک طرف قلعه
 از بی سبب لای حکام آنجا رو با نندم نه در درازد و در قیل از جا
 دودت حکم با خن قلعه و یکدیگر و قلعه اول شد میرزا نصر الدین
 برتیب چند س نامور باین خدمت گردید و شروع با خن قلعه
 ولی با تماشل نرسانیده هر جهت نمود هوا قصبه جوازود
 یت جوی آبه در میان قصبه است جنوب جاری است و در جنب قلعه

بلوکات مخته گانه کرستان

عم بنای این قلعه
 بسیار زیاده است
 چندین بار
 این قلعه

چند آبه است با صفا و جوی خسته حامی است که حام را قصبه و بلوک
 جهان است چهار سجد و دوفتاه برای دریاوش در این قصبه بنا شده
 قصبه و توابع از اهل سنج و شاهی نه است سجد در طریقت پیر
 نقشبند به بیانشه طوب ادریه و دینیه در این قصبه و بلوک بسیار
 از علما و در این بلوک سجد شهر بقصد نفی از اول حضرت ابوکر صدیق
 تبار عهه جانشینان بعد از تحصیل علم بر راخته صاحب قصبه و قصبه
 جناب ملا محمد و اباشی و اکنون در شهر سنج حرم توقیف است و شخص عالم
 است و ناظر کلیه موقوفات کرستان و ستوی و مدرس مسجد و در آن
 در این ملک جانشینان و جوازود از طرف مغرب و شرق که شهر در
 جنوب بزغاب و کاشان و در شرق به غایت سنج و در شمال
 با و زمان زبانه در صد فریه در این بلوک است و اخلایات و در این
 درخت این کهنه درج دین و بطور است یکی از قرایم جوازود و او
 که معرب آن قاصد است که آن تقریباً صد فوار است پنج مسجد
 که بعضی قدیمی و مسجد ب و اعران معروف جانشینان علمی فضل در این
 بوده و است در نزدیکی با ده چشمه آبی است معروف بر آب هوایی
 بسیار با صفاتی است و آب شوکوری دارد و قصبه و توابع خسته
 در دوفتاه است پنج رودخانه اینجا کوستانات این بلوک است عده

نقدس این بلوک پانزده هزارست محصول این بلوک صیفی شوی است کندی
 و جزو رت و ازین و نخود و عدس و غیره و بنده دانه و انار و الوچه پاده در
 کرکستان است معروفست که کرمین و دل و غیره و کثیر ازین و از کبکهای چرخ چرخ
 از چیزهای که بنحیر چرخ چرخ و محل سردت کندی است عسل شاه بهرم میاید
 این عسل در ایران غیر از این نقطه بدینج جا بدست نمی آید کرمین و کرمین
 با کرمین و صیف تر از سایر ملکهاست و فایده می شود در بیماری کرم
 آبی که در این سخت و طبعی باشد چای کرمین و قریب نیم نزع پائین می رود و در کجا
 شامهای عسل کرمین چاک بقدر کف دست میگذارد این عسل مثل سایر عسلها
 زنده است بر تخم می باشد و در دهن و در صفت امانی این بلوک
 چغماق سازی و قنداق سازی و سرچوق و چاقو سازی است
 از انار غریبه که در این بلوک خار است از سنگ در دامنه کوه واقع است
 مناره موسوم بکوات است و ضلع این مناره چلی غریب است و خوبتر که جاس
 این اوراقی است بسیار است این مناره رفته اند که از این میسند کمان
 میسند طاق و رواقی است که نما رو بنا آنرا ساخته است آن طاقی
 در جبهه صفت دارد که ارتفاع صفت از زمین و کوه است نزع می شود چون نصفه
 می رود طاق را می پسند که خیلی بزرگ و گشاده است و برای هر کس که
 ممکن است ازین صفت میان طاق برود و در وقت رفتن به قدری سرازیر

چنین

چنین میسند در اصل به پادشاه پادشاه شده و پادشاه شده و پادشاه شده
 در صفت آن عسل است و در قنداق و در است که از سنگ بریده
 چون با شاهی خار و رنده و قدم فاصله به پادشاه است بزرگ است کرمین
 و سنگ آب دارد و از عرض مناره میگذرد یعنی دو دهنه مثل دهنه قنداق
 در دهنه طرف عرضی مناره واقع است صفتی که در خوب است و این دهنه
 غریبی است یکی شرقی است آب نذر دهنه غریبی دهنه و از دهنه شرقی قنداق
 می شود تخم کمال سهولت حاصل این دو دهنه می شود و از غریب آنکه بسیار
 در شب جان با چرخ و از دهنه دهنه این دهنه شده اند و چند دهنه
 پیوسته اند از خوف قدم شدن از دهنه برگشته اند و با شاهی قنداق
 و لایه کرمستان نیز بهین غرض را کرده و جوی را بین بقعها فرستاده اند
 انبهای انرا معلوم نگردد از صفت این بلوک چهار هزار و هشتاد
 تومان است چقدر در تاریخ بکیر از دو دهنه و نوزده صفت جغرافیایی
 جاز و در مفصل تر از این بجزب اشاره جناب محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 نوشته چقدر ایشان فرستاده آن جناب این تفصیل را بعین در قنداق
 مراتب بلدان مرقوم داشته و اکنون چای شده در دست هر کسی است
 دیگری از بلوکات هفتد که از کرمستان (دیوانه)
 این بلوک در شرقی شهر سنج واقع است یکفر سنگ از شهر پرو

از بلوک سنگ
است

بهیچ چیز کجی نه لقا آب این بولک در روه خانه چشمه است روه خانه
 قول اوزن دیرین بولک واقع است بی ازوات این محل مرگوست بهر
 لایان بی نه چشمه کانه در کوهی یعنی چشمه است که کوه نه از چشمه دران
 و بکوه است در بالای دکی این چشمه خداوند عالم است بایات این
 بولک هر از دست خداست در حقان است بهر آنجا می خنودگی
 نه از دور و عات که روشن است

در کمال امیر

دیکر از بولات هفده گانه کردستان (میرا ب) و (کهنان) و (سید)
اینکه محراب است قرب جواریک بویک حصه از زمین است و این
این بویک که از دسیصد و سی و شش نان است و ازای سی و پنج فرسخ
قرب چهار هزار و پانصد فرسخه نفوس اینجا است بعضی از این
بویک بخت جواریان که شصت و سه رتب آن در دهانه چشمه است
چندین بویک آنور در دو دکن دم و خود جو و دعد است و این
جنوب و شرق بقاصه است فرسنگ و این است بیلد و یک که از
این است محل است با کران آن قرب جواریک

در کتب حسن

این بولک بسم آن شوربت قیامت در یک فرسنگی شهر سنج در
طرف جنوب شهر واقع است کوی در طرف جنوب این قرار دارد

در بهای این کوچه سله بسیار کم از قیمت ساخته بعذر دهنه پنجه بستان
اشاره رخصت بوشان داد که دارالمشرفه بکشان بوزانان تعلیم
بهر لود و به تفاوت از منته دارالمشرفه خود را در این کوچه قرار میدادند
آنها بهمان قاعده بجا میآید و هر چند صفی صفوی سلیمان شاه نام کردستان
دارالمشرفه را از آنجا تغییر مالد و این شهر منسوخ حالیه اش آلوده بهر صورت
این بولک حسن آباد بکن شهر اصفه فرستاد طول مسوره رودخانه
بزرگ در این بولک در میان است که رودخانه شهر کی رودخانه که آلوده
این بولک را از این شهر در فنی نه میباشند در طریقت سلسله نقشبندیه
دارند یکی از دهات بولک (سهمان) است سمران پسین چهارم است
کونان است در این قریه مسجد بسیار خوبه دار است این قریه مغرب و علیش
مجموعی است درین مسجد بنایین عمر بنی محمد است این شخص احمد بنی
دار از آلوده سمرگوتان است و در ده است ای جبرائیل دست زده شده
و جدا گشته و زیارت است با همکار مشرف گشته در طریقت دست زده
و مریدی به بجانب شیخ عثمان در مسند نشین در راه طریقه نقشبندیه بودند و
در عهد قطب روزگار به طبع عالم دارک و یک کرمه از روی قناعت
زراعت ساخته و ضراعت پیش احمدی گفته که در منزل او در این قریه
رحال و محظوظ رحال است شاهد که هر که به کارها بر سر گرفته امثال است
در این

بولک فیه دیکری است هم آن (پیر مقدار) است سجد خوی به هم بسینان دان
 قریه می نه نفسی در خارج این سجد در طرف شرقی مدخل است که مقدار آن سجد
 اسم آن بولک کواکب قمر ادیا رکعت خاص و عام است در غالب دانت
 این بولک قمر کواکب از سجده کبریا تا بعین چشم رضوان اله تعالی علیه السلام
 احسین موجود است و سبب تفریحی این بولک کواکب در این دانت کرکستان
 معلوم است العلم عند الله در این بولک کتبه هم در صورت و نحوه و عدد
 و جنبه و اکثر و کردوی و یاری بعضی که آنرا به این بولک خیا فقر و عیال است
 و طاعت باشد در اغلب کوبستان این بولک بختی در بطور با شکر
 زیارت با عیال و یزدان بولک موجود است آب این بولک در چشمه
 و روه خانه است قریب سی و چهار صد و بیست و شش و بیست و دو این
 بولک که در هر هزار چهار صد و بیست و شش عد نفوس این بولک قریب شش هزار
 باشد نفوس این بولک شرح مفصله بولک کرکستان که معلوم است توفیق
 بیاید و تمام آن را با هم در این کرکستان بولک دیکری است که به بولک
 حسین که مشهور است هر طرف شل سنج واقع است و در چهار بار هر
 دانت و شش و شصت نفوس آنجا جمع از شیوه که در است و شش و شصت نفوس
 دانت است آنجا است و همین بولک صفتی دشواری است و چون این بولک را
 بسیار مضمونی نیست بهند و جزو ملک است حکم قراقره و سارال و بهر بقعه

بولک کرکستان

حقیقاً برای بولک مضمونی نوشته و ایراد این مطلب را کدام که مطا لکستند بدان برید علی
 حقیقاً هر نفر سجد اکنون چون شرح بولک است به تمام رسید معلوم است آنجا بهر دانت
 شرح روه خانه ای کرکستان و منبع و صفت هر یک را از روی بصیرت که شرح
 در بیان خوانم بنویسد هفتاد و پنج سجد کرکستان مفصله روه خانه بزرگ برین
 دانت روه خانه بولک رفته مشهور شیخی شکر است روه خانه آن بولک روه خانه مشهور
 روه خانه آن بولک بولک که در هر دویست و شصت و چهار روه خانه که
 بدیاری است در روه خانه آن بولک کواکب آن شیخی که در این حقیقاً
 جامع این ادوات و شش و شصت نفوس آنجا بصیرت مطا لکستند که منبع و جریان
 فردا فردا را که در کدام طرف می بینند و کدام طرف جاری شود بیان نام
 و با آن توفیق روه خانه ای و شش و شصت نفوس بولک روه خانه بی آنکه از روه خانه
 (روه خانه شهر سنج) (روه خانه کاوره) (روه خانه پنهان) (روه خانه کاوره)
 (روه خانه کورگول) (روه خانه مروان) (روه خانه زهدن) (روه خانه بانه)
 روه خانه ای که در هر دویست و شصت و چهار روه خانه که در هر دویست و شصت و چهار
 (روه خانه چغندر) (روه خانه سقر) (روه خانه خدر حوره) (روه خانه بانه)
 هر بار چه رشت شیخی مفصله بی آنکه از روه خانه بصیرت (روه خانه کورگول)
 (روه خانه کورگول) (روه خانه حبی) (روه خانه که بولک کواکب آن)
 میریزند از بهر آنکه (روه خانه روه خانه) (روه خانه زین چوب شروان)

ذکر روه خانه ای
 کرکستان

شش در یک
کلاه روهانه
قلمه
بروان بخش
وزن آنها
ح

و کلاه کاف فارغ قریه است از قرا مرطوب دین روهانه از منج تا بکایان
میرسد هر فرسنگ استاده و از آنجا بکاف کفر سنگ در برابر قریه است
فصل روهانه (که کول) می شود از آنجا که بر روهانه سیروان و از سیروان بشطرنج
مقی شود و جریان این روهانه همه بی بطرف جنوب است محمد صغری بطرف جنوب
پیر محمد ضیاعان و لایه پیر بیکر برای این روهانه نه احداث نمود قریه
و از ده بزرگ قریه این پنج دین پر صرف شده روهانه (که کول)
روهانه نیم فرسخ است که کول قریه است از قرا که در ده و ده فرسخی شهر
سندج واقع است و این روهانه دیگر سنگی آفریده می شود که منج آن کوهستان
قریه (که کول) است قسطن با فتح قاف و ای قاف و نیم و او کون
نون قریه است از قرا و بروان این روهانه که از منج جریان میاید
بکاف کفر سنگ قریه که کول میرسد و از آنجا که سنگ روهانه صدها فرسخ
در میانی قریه (که کول) برود و از آنجا که از آب دریاچه نزه باریت
مقی شود از آنجا که بکاف کفر سنگ در برابر قریه (که کول) او را این
بروهانه که در ده روهانه شهر دهنش برود و از آنجا که سیروان میریزند تا بکاف
بشطرنج می شود است و این روهانه از منج تا سیروان قریه
فرسنگ است و همه جریان این روهانه بی طرف جنوب است (که کول)
با زمین سهل و او معروف بکون رای مهر و فتح کاف نازی و نیم و او کون

م

ده این منج سبغ سپهر و کوهی منج قریه و کول تنهای کوه یک روهانه
کوهی که در ده و ده و ده و ده (روهانه بروان) روهانه نیم فرسخ است
(بروان) فوج میوه که است از بولکات کوهستان غربا در بافتن شهر
سندج واقع است و کوه شاه آبار و کوه کابا شده و دریاچه نزه باریت
در چشمه دین روهانه نه این دریاچه نزه باریت بی طرف شرق جریان
دارد تا برابر قریه سیروان آبار که از آنجا که روهانه که کول می شود و جریان
بطرف جنوب پدید می آید، بروهانه سیروان دهنش برود و از آن
از منج تا سیروان سبغ فرسنگ است (که کول) که منج این روهانه
دریاچه است در بروان و در این دریاچه از قریه منج تا سیروان
برود و قریه شده و اسم آن شهر سده و ده و ده است شریف از شهر سده و ده
ذکری میوه رسد و اسم این دال هکله مضبوط و او معروف و نیم فرسخ
است طریق غرق شدن این شهر را با افواج مختلفه میگویند و علم
حقیر که با منج این اودا جسم چندین مرتبه بجهت کوهن کشف این دریاچه
بروان رفته چنانچه کوهن بکاف کفر سنگ آب این دریاچه کشیده شود و در
کوهن کشیده و در صورت کشیدن آب آن که در کوهن کشیده و در
برای حالت تعذر که بکاف کفر سنگ است فاصله بروان که کاف کفر سنگ
است بعد از سفر شهر جریان آب دریاچه همه آنها بقصای وضع زمین

از آن آب شربت نیز درین دهنش کلی به دولت در عیت میرد و در کنگه
احتمال کلی مرد بعد از کشیدن آب و با چه از قند سببای قهرم در کنگه کشد
و دیگر سبکبایان و با چه که پیشتر از کفر سبک زمین است بعد از کشیدن
قهرم از کنگه زراعت است (در روهفانه زلان) که مشهور است بر روهفانه (سید)
بکسر هم اول و به یای تحا نه فرستاده اند و نه خای نه است من این
روهفانه که در استان قهرم نام او می باشد (نام او) با و او هم فرست است
از قهرم جواز خود در فرستاده جواز خود شده و واقع است جواز خود
بود که است در بولکات کوهستان در شیب این روهفانه قهرم زدن
شش فرستاده او در دهن جواز جاری است با روهفانه در کنگه
میشود این روهفانه زدن که ذکر می از او کرده ام با قضا می طلوعی
که بود زان آن ملک و تحمید کرده بودم در تاریخ هزار و صد و پانزده
خواجه جوب نام است بدان نظر رفته مخصوصا با جمعی تماشای من این
رستم من آن از کمر کوی است که آن کوچه معروف است به رستم (کوچه)
بزرگ است و آب این روهفانه به خیم بدو در آن موقع در جوبان است
که قسم آن در کنگه است که کمر کوه است بدو می آید و در آن موقع بعد از
سنگ در کنگه با صله قهرم متجا در زده سنگ متجا از من که در کنگه
میکند بطرف مشرق است بعد از آن هزار فرسخ بطرف شمالی میگرد و با صله

در هزار فرسخ دیگر بطرف مغرب جریان پیدا می نماید و ازین منبع تا زدن
و در فرسخ ده است زدن بفتح زای هم قهرم است از قهرم جواز خود در
فرستاده جواز خود جواز واقع است در تاریخ کنگه از و در کنگه
هجری در این قهرم تا خوشی ظهور کرده که بعضی همان تا خوشی را طعن می کند
و هیچ کس از آن تا خوشی تلف شده است که در آن میرزا مومن طلب
حافظه است که در آن را برای تحصیل این مرض مسرت به بعضی جواز خود در
بعد از رسیدن آب و اموال چند خانه که تحصیل این مرض مسرت را
در آنجا همه بوزنایند و کسی را نگذاشت به آنجا بخورند و با آنجا را هم
بانی از هر دو آمد و بدایت دیگر شدن آمد تا باین تا بهر مرض بکول
و خوش سرایت نمود و در این مرض گردید و در دهانه بانه رودخانه
هشتم که شرح این بولک بانه را در جواز بولکات پیش از این بیان نموده من
این روهفانه که کوه خان است و خان کوی است در شمال بانه واقع در
میان قهرم بانه است از آنجا تا به قهرم بانه چهار فرسخ است و در جوبان
آب این روهفانه از منج تا قهرم بانه بطرف جنوب است و در آنجا بانه
مغرب و جنوب جریان پیدا میکند و با صله شش فرسخ از کنگه
دلت علیا بران جواز میساید و در روهفانه نهایی بانه می شود با صله
خمس فرسخ در روهفانه نهایی که از کنگه در استان برینج زدن و بعد بای شور طسوج

که دریاچه اردو سیمین میرزا از قرآن فیصل است (رودخانه جغتو)
جغتو با شش چمن تازی زمین بهم بافت شده و شش تازی فواید وادامه و
این کلمه را با الفیه استعمال سید دارند که جغتو بخیر عمل روهفایه بسیار
بزرگ است درین منرب و شمال شهر سنج بفاصله پست هر و سنج
واقع است جریان آن در جنوب بطرف شمال است سرچشمه درین آن
کوه چمن سیمین چمن فارسی و سیم داغی یا سیمین چمن است یعنی کوه
چمن سیمین و آن کوهی است در برابر قریه است (دست) با فتح بای توحد و
بین معدنی فوایدی از قرآن کرستان است و بفاصله از دوه
درین منرب و شمال شهر سنج واقع است و در روهفایه از فاک سفر و سیم
سکه در دونه کی بیان هر آب روهفایه تهنو می شود و در بای سیم
طیوچ که دریاچه اردو سیمین میرزا است و این روهفایه از سیمین تا بای
نور اردو سیمین چمن سیمین است صاحب نزمت اقلوب بجهت عدم
استادان روهفایه را پست و پنج فرسنگ نوشته (تسنو) با هر دو
فوایدی مفید و سیم با وادامه و روهفایه است در فاک کوی و سیم
آن از کوهستان کوی است و درین روهفایه تهنو صاحب نزمت
نیز تهنه روی ماکه نوشته است منیع آن از کوهستان است که درین و در
طایفه سناست (روهفایه) سیمین چمن سیمین است از بایات کرستان

که دریا

که دریاچه اردو سیمین میرزا از قرآن فیصل است (رودخانه جغتو)
جغتو با شش چمن تازی زمین بهم بافت شده و شش تازی فواید وادامه و
این کلمه را با الفیه استعمال سید دارند که جغتو بخیر عمل روهفایه بسیار
بزرگ است درین منرب و شمال شهر سنج بفاصله پست هر و سنج
واقع است جریان آن در جنوب بطرف شمال است سرچشمه درین آن
کوه چمن سیمین چمن فارسی و سیم داغی یا سیمین چمن است یعنی کوه
چمن سیمین و آن کوهی است در برابر قریه است (دست) با فتح بای توحد و
بین معدنی فوایدی از قرآن کرستان است و بفاصله از دوه
درین منرب و شمال شهر سنج واقع است و در روهفایه از فاک سفر و سیم
سکه در دونه کی بیان هر آب روهفایه تهنو می شود و در بای سیم
طیوچ که دریاچه اردو سیمین میرزا است و این روهفایه از سیمین تا بای
نور اردو سیمین چمن سیمین است صاحب نزمت اقلوب بجهت عدم
استادان روهفایه را پست و پنج فرسنگ نوشته (تسنو) با هر دو
فوایدی مفید و سیم با وادامه و روهفایه است در فاک کوی و سیم
آن از کوهستان کوی است و درین روهفایه تهنو صاحب نزمت
نیز تهنه روی ماکه نوشته است منیع آن از کوهستان است که درین و در
طایفه سناست (روهفایه) سیمین چمن سیمین است از بایات کرستان

د از مغرب بطرف شمال جریان شود و طول جریان آن تقریباً شصت و پنج
میل از فرغ است از کروس و بعد از آن از سرحد زنجان میگذرد و در
رشت و غیره میماند و روهفانه فاصه سیل عراق و آذربایجان است و چنان
رودخانه دیگر در فاصه کوهستان و خوارستان و غیر این روهفانه میگذرد و باید
میرسد امدادان از منبع تا به یا امثال فرسنگ است آب این روهفانه
در خاک کوهستان سیس نفی ندارد و چندین بهای معتبره در کوهستان
و در فاصه کوهستان بر این رودخانه بسته اند و در کوهستان در طرف
چپ رودخانه در قریب از علی نفی پسر مرحوم میرزا محمد ضای ذی که که
لشکر نویس کوهستان است بر این رودخانه نیز یک پل است و در
نوبت مخارج این پل و در صله آه که در این پل بر این رودخانه بسته
که پل بسیار بزرگ است (رودخانه که که) که به فتح کاف نازی و کون
و او در فتح و فتحی که قریب است از فراد کوهستان و شمال رودخانه
شهر سنندج واقع است منبع این رودخانه کوهستان قریه آق باقی است
تا که در فرسنگ فاصله از کوه که میگذرد و فاصله در فرسنگ دیگر
در برابر قریه ناره رودخانه قزل اوزن می شود و در بالای رشت
(رودخانه تره وال) تره وال یعنی نای فوقه و سکون رای مهر و اوایل
کشیده و سکون نام قریه است در بزرگ سیلان کوهستان در طرف شرق

شهر سنندج

شهر سنندج است سیلان کوهستان قریه آق باقی است (دوره باقی)
(دو سیل) است شرقاً در پنج فرسنگ شهر سنندج و بعد از آن آب در فرسنگ
در روهفانه قریه صله آه که در این رودخانه قزل اوزن می شود و در بالای رشت
رشت میرزا نادر سیس این روهفانه تا قزل اوزن میرسد و نادر
است (رودخانه جایی) در بزرگ فاصله از کوهستان واقع است
در چشمه آن کوهستان چهار بهای در جنوب بطرف شمال
و در در بزرگ سیلان قریه فاصله میگذرد و شرقاً در فرسنگ شهر سنندج
فاصله رودخانه از منبع این روهفانه تا فاصله پنج فرسنگ است و از
بفاصله شهر فرسنگ دیگر در روهفانه تره وال و در آنجا روهفانه
قزل اوزن می شود و در کوهستان رودخانه آجی با بوده الف و
آجی در که معنی فتح است و چنانچه در کوهستان روهفانه تره وال
فتح روهفانه می که بفراسوی کرمان می شود و در آنجا
(رودخانه نرسه) در شهر سیاحت در محل کوهستان و جنوباً در پانزده
فرسنگی شهر سنندج واقع است و در بزرگ سیلان و اوایل کشیده
و سکون نون و فتح بین مهر و سکون رای مهر است و در بزرگ سیلان
آجی که می است و در بزرگ سیلان کوهستان این روهفانه است و در
روhfانه که بزرگ سیلان می شود و در بزرگ سیلان کوهستان

[illegible]

کوه رفته و تپه ها را نوبه پیر آورده به شمس توفیق این سیاحت را تا حالان فتم
از نقدیر به سپهر مواهت نیندیش و ده تا سیاحت آن کوه را که خدا خاتم کوه
و تپه پیدان سیاحت را در جزو روزهای سیاحت ایران پیش خوانم و هر کس
کوه فیض تابستان ایدت آن صفات شیدنی می شنود و دست بطور
و با هم و از جن در آن کوه میوه های این کوه کویر صهرش که کوه اسم شکره و در آن
طایفه را که در آن راه هم می آیند

شرح کورسوں

[illegible]

ناجید از همه کوهها عظیم تر در ارتفاع آن شترکت دقله این کوه هفت نفر
مردن است که آنها را ابدال میگویند ابدال نوعی است از جنس
بعضی از شتر بیان کرد گشته از دنیا و این کوه باسم آنها شتر است
در این کوه پاز است در آنجا اگر خود شو پاز است و طعم پاز است
چون آنرا از آن محل خود نقل بجای دیگر بدهند گیاه بدو زیست است
در میان این کوه و شترکت میگویند مانند پاز را ابدال است خورد
دارد بدن نازد و قیسم شتر در این کوه موجود است و کبری از کوهها
واقع در کوهستان پیر استم است این کوه در ابدال تحت ارتفاع
اشتهار مشهور است کوه زنده از ابدالان درین منزه و جویک دیده شده
تا شهر زره ملک دولت خجسته است رسیده علف و چمن و شتر زری
دارد و کبری از کوههای واقع در کوهستان کوه (سلطان سراج الدین) است
این کوه در بین جنوب و شرق شهر نندج واقع است چمن و خجسته و آب
و کوه خجسته است و در بین سلطان سراج الدین نام بر بالای این
کوه واقع است و این اسم شهرت یافته در میان کوه را به نام کوه شتر
برای کوه زری بسیار به صفیه است و آب کوه را به صفیه کوهی از
کوههای کوهستان کوه (آوید) ضبط این لغت بالف موده و کوه و او
و یا به مودف و فتح دال همه و کوهی رای همه است این کوه نفایس و ناز

ساخت در پنج جنب و جنوب شهر سنج واقع است و کوه بسیار باقی است
و بلند است این کوه چندین سیلاب و بار بسیار بافت و احداث و اکثر
جمع سنگ شهر سنج از این کوه می آورند و یکی از عجایب است چنانکه غبار
دارد و یکی از ابلهک بر این طغیست این است جهت و صفت و رنگ
این شهر سنج از کوه به دین فغانی این شهر و غلب و بار بار از
این کوه است چنانکه پنج برابر این کوه از این کوه سنگ برود و کوه و اندک
با طبع و پنج با نهایت وقت و این کوه در کوه بکند و قدم بقدم از آن خط
اجرای می کشند که این کوه در آن آمده و می بیند و این راه را به رخت
قد انداخته و خبر و مال و البصاف و این کوه در شهر از کوه است چنان
جای با صفه از در کوه ترتیب دارد از کوه (کاه زلف) (کاه صفه)
را (عینه) (خفیه) و یکی از کوه های و قاهر در کوهان کوه (از کوه) است
ضبط این لغت و الف محدود و سکون رای مهر فتح رای اول و بی نامی با
کشیده می بیند این کوه جنوب در با صد قدمی به واقع است چنانکه بسیاری دارد
و چنانکه ارتفاع است پرواز که غلب خوش تره و عطر مشهور است در این کوه چنانکه
و یکی از کوه های و قاهر در کوهان کوه (کره بانه) است ضبط این لغت و الف
کاف تازی و فتح رای مهر شده و و خفای نامی می بیند و بی است
هست و خراسان شهر سنج و واقع است و این کوه با این فاصله دارد

در غلبه کوه های گردستان بلند ترست چنانکه علف ز یاری دارد و کوهی
از کوه های واقع در گردستان کوه چهل چمن است این کوه در بزرگ خور خورده
میگویند چهل چمن بزرگ در این کوه است روضه نه جفا تو در روضه نه خور خورده
برود در این کوه در این چمنها بر میخیزد و فصل آن سبزه و روضه نه
ذکر نموده و قی از سال برف در این کوه موجود است و در این کوه کوهستان
و کوهی که کوه های واقع در گردستان کوه (شیدان) است این کوه در پیش
و شمال سنجج به صله است فرسنگ واقع است کوه خیمه بندی است
و در شیدان نامی در قلعه این کوه است و کوهی که در میان ویدی وادی
گردستان جدا مانده فاضل بزرگ که معاصر فلک و بهر جهت است
خود در این کوهستان فون است این شیدان نام مشهور است بشیدای ناز
و معلوم نیست که از چه سلسله است در این کوه نوع گلهای زیاده است
علف و گیاه ز یاری است بعضی چمن و درخت بلوط و غیره در اطراف
کوه است و امدی حضرت بریدن و قطع کردن آنها ندارد و کوهی از
کوه های واقع در گردستان کوه (چیرک) است ضابطه این نقطه
چمن فارغ و خیمه های نخا نه و اخفی و خیمه فارسی و سکون ای
مهر و خیمه و سکون کاف فارغ است در این کوه در میان او با کوه است
در گردستان چنانکه در کوهی است افغانی افغان از ابتدای این کوه تا نقطه

شج چیرک

بهدی کوه

بهدی کوه قریب دو فرسنگ است در میان سبب بندی و درین
بادی ز یاری برف این کوه کم است و غلبه سبب مردم بجهت همین به بر دارند
که خطرناک است در تابستان علف و گیاه ز یاری هوای گرمی که کوه های
واقع در گردستان کوه (سلفان) است ری در گردی چمنی راه است
این کوه در ۲۰ شهر سنجج به صله است فرسنگ واقع و کوه بسیار بلند است
و در میان سبب علف و آب ز یاری هوای گرمی که کوه چاه بسیار
عقیقی است میگویند بیشتر از چمن و عقیق آن است کوهی که در کوه های
در گردستان کوه (کاران) ضابطه این سبب با کاف عجمی بر وزن باران است
این کوه غربی در دوازده فرسنگ شهر سنجج واقع است چنانکه مانع و بزرگ
بسیار ز یاری هوای گرمی که کوه در میان سبب علف و آب ز یاری
کوهی که در کوه های واقع در گردستان کوه (خان) است ضابطه این سبب
منفصل است که چمن بزرگ سلفان است کوهی که در سبب چمن
شرق کشیده شده کوه خیمه با نفعی است بر شیده روضه نه خور خورده و با
این کوه است چنانکه ز یاری هوای گرمی که کوه های قریب در گردستان کوه
(سپهر) است چمن چمن چمن چمن که هر دو سبب هم دارند این کوه
بر آنها چمن است کوه بسیار سخت و صعبی است امدی بر قلعه این کوه است
می تواند برود و چمن کوه های کوه چاه که از این کوه بر سبب و قی

در کاران

شج چیرک

[illegible]

حکمرانی کھول پروردگار در کردستان

کولان هم بر سر در میان تاریخ بر جای او شکل و بر گردن در میان کلان مقصود
شجاعت و در شوال که مشیت بر صفات پدر از خود میفرماید و در میان کلان مقصود
که در میان صفات اکبر است و در میان کلان مقصود شجاعت و در میان کلان مقصود
در میان صفات اکبر است و در میان کلان مقصود شجاعت و در میان کلان مقصود

سراج المبرور

شرح حکایت خضر سرهول در کربلا

نظر آنکه هر کس در این شیعه دست و پا بجزی بجز دست لای نیست
در صورت بد و بد بفرزست و بی چهار راه در کمال عدل و انصاف در
کدام چگونگی نواز همکار در این شیعه شصده و شصت و سه بر شد
فلو اس من خضر و حکماء او در کدستان

فکر ایسے بر خضر و حکیمانہ اور کردستان

یاس (نام پسر درین تیغ هاشم بن علی بن ابی طالب نام بخدا
و شاهی بنادت دلت بسبب این در صفت محمد صلی الله علیه و آله
چهره و صفت رسول حکومت کردستان از آنکه در ایام حکومت او در کردستان
کمال بعد از تیغ معصود و دجوهی با سرفرازی که از دست

شرح حکومت خضر که مشهور است بخضر نامه و در کتابات

شرح حکومت شهر که در این شهر از دور رسد
 (مختر) نام پدر دور جان تیغ برسد ایش گشمن کرد این مختر که که مختر
 مشهور بود در تقوی ای نهایت شده ای غم مخور با رعایت بر دور دور
 می برد و بر زردستان در غای ملک خوب می چرخم و خلف دهم را بر آورده
 بخواه رفت این شریعت و طریقت میدهند که ما ت سدا و له را نیز دارد
 رعایای ملکات خجسته بود و بهین قیاس بود که در حکم و حکایت او به نظمی روی
 دولت بخانه جمع حالت زهد تقوی و در سنجیده نگاشی را ملکات او فاضل
 در مجلس مختر نام نزد او سخن دهنی سخن با آنها مصاحبه نمود و در صد و

شرح حکم فی خضر و یحییٰ

ذکر ایسی ہر خضر

دار الحکومت خضر

استقرار و اطمینان است با باری کثرت و جمع آوری که بخت به با کار به
 شجاعت و خست پس اندوخت زود و خود دوست و بود و خود به کار به
 در شهر با زوایا و پسران و کوی و خیابان و در و دوازده بار به تصرف آورد و به
 آنها ضابطه و با شرفین کوه و جمعی از لشکر باین خود را بر سر با خود و به
 روانه شد که در یک نقطه از آنها طوایف و دیات تصرفی بطریق و قیاس
 ردی و به آنها منع و منع آن بگویند باین نالی و دست را در حکم
 نمود و امدادی توانست و ملک از خنده نماید بجهت شجاع و در کار است
 و یک است این مامول یک طایفه بی از دین با موله و در کوی و محفل
 مامول است شهرت یافته شد به بعد از سی و هشت سال حکمرانی
 امراء و نهایی و دیات تصرفی خود را در کار ساخت و دیات تصرف
 خود را به پیش نهاد و خود که یک یک و در سرفاب یک (دو یک)
 نام و ششده هم نه و نواحی (ظلم) و (شهر زور) و (کلین) و (شیراز)
 و (دادان) و (دادان) و (نفوذ) و یک یک به برکش
 پرو و نواحی (اشی) و (پنهان) و (سندج) علیه و (مروار)
 و (مروار) و (کاش) و از دود علیه به سرفاب یک و از دود
 و (سروچک) و (قراوغ) و (شهر بار) و (آل) و (پل)
 و (کوی) و (حیر) و (عمادیه) و (رواندر) و به یک تفویض کرد

و این را

و این را با اتفاق به یک تو صیبه خود خود کوشه گیری را به دست یار و پس از
 یک سال به بار اقرار فرمود پس از او هر یک در ملک مورد و به خود
 به حکم کثرتی شغل شده و احترام یک یک به خود و به استمال داد
 و نواحی او را فرض شدند و چهار در راه کامرانی یک روز کار یک
 و سر پرستی را در کار که به دست دریا بخ نصد و چهار و سی بهری با بر سر
 آخرت را به دست

در حکومت مامول یک و نه در کار است

(مامل) یک و نه پس از او به دست حکمرانی قرار گرفت به پیش
 به حکومت ایام به بر بود و طرف سلطان سلیمان خان سلطان و به
 لشکران و بهی به در داری سین با نای مامول به شرف و دیات حکومت
 کرد و در حال شهر زور مامول یک به چهار هزار و در زوایا و به
 و قد قی فریقین است و در زور و ششده شتم و بعد از آن به
 چهار بهری از اول صبح الی وقت شام این جمیع قیام است و از نظر
 لشکر خان زرم و مردان به یاری کرد و جمعی از طرفین به رسید
 چون شب شد و دست از رکش و کوشش کوتاه کردند و مامول یک
 به بهی و ششده و قطع طعام حصاری گه و به دیار و شمول شد و به
 به یاری نمود و این ششده قطع را محوره نصد و چهار و سی بهری را به

و این را

بستند مومن پیکر منصف استخوانی ای که قله بنا نه چینه نقر از خواص خود ز قله
 بردن کینه بد با سلطان سلیمان سلطان شاهی در وقت سکون درو به پیکر
 او را مغول مجوس حشمت چمن کشیدان خبر روشن مومن پیکر زینت
 و دیرت مقرر مومن پیکر را تاخت و تا ز کعبه رحمت با وطن خود نقر
 سرفراز پیکر مومن پیکر اول که عوی اس مومن پیکر شایع چون
 که کیفیت مطهر از تاریخ هفتاد و پنج بهر ملک ظهور نقر خود را مقرر
 عهدا با آن ملک مقرر پیکر ظهور که ملک خود را نیز نقر و غیر صرف
 و جمع کوسانیت را مقرر از صاحب خود با شاه جهان صغوی ابواب
 ملکات دایمیت و انقیاد را کتوب و بگو مومن پیکر با بدی کز سبای
 مرتفع قلم مملکی را بن نهاده در وقت ضرورت پندار ملک پیکر و جان
 انار با قلم پیکر و نقر حیر که ملاف این را با هم بین آن قلم رفته
 و آن قلمه آن را شایه نقر مع اقصیه پیکر ظهور که ملک سرفراز
 چون ملک مقرر در او مقرر شایه او هم بد سلطان سلیمان شاهی و چنانچه پند
 در نقره سبب چشم سلطان سلیمان نقر مومن پیکر را از قید و حبس برد
 آورد و در ملک سید را برای سید خال افعال و خیال او بین نقر رستم با
 سردار اکرم دولت را باسی از نقر قشون با اتفاق مومن پیکر و محمد پیکر
 را با نقره و قلم که دستا نقر مقرر سرفراز مومن پیکر و نقر دلاور تاریخ هفتاد

چهارم

چهارم و هفت بهر رستم پاشا با نایب عز و بصفه شهر روز و در کعبه سرفراز
 به شهر از جمعیت اگر در هرگاه بر آنما که شد در پنجشنبه ۲۴ مهر حرم
 هفتاد و چهارم و هفت بهر سرفراز شهر روز و در قریقین است ملک لاریان
 اگر در دین رزم داد موری را طالعده سه و هفت پیش نازن ملک شاهی را که تاجدار
 و در نقر نقر در پیش پیکر از نام تا شام نایب و عرب و قالی شغال
 سبای شایع پیکر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 است روزگام نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 چنانچه و در نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 به نقره حقیقه سبای خود کس که نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 و تاخت و تا ز نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 از نقر قشون را بر داری حسین پیکر نایب با دلاور سرفراز پیکر رود نقر
 حسین پیکر و کثرت و طهارت چمن به در کس که نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 از نشین رسیدن آن کس سر اسبه و حیران کشید و نقر نقر نقر نقر نقر
 رستم پاشای سردار با نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 این نقره نیز پیکر سبب بر گردان پند نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر
 رستم پاشای سرکرد آن کس که نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر نقر

به با که به جیسین کر چتر خود ز قلم بردن تاخته حسین پیکر در سپاه ایران را
 نیز آگاه ساخته حسین پیکر با کمال استیصال ز زینگاه شافیه پیکر و چنانچه زان
 چتر جبارت کزنده آخر اندر رخسارت دیدید نیکو نگار به پیکر کشید
 بعضی روا شده اند برخی اما میباشند که وی در کین عجل و دانیوی در
 او کین مقبول محمد پاشا نامشیش صد نفر از سپاه و چنانچه بنا به قلم که خدایا
 مردان کار را بر آورده و عیال و اطفال سرفراب پیکر را بیغایت خونی
 حسین پیکر در سپاه ایلان شافیه زانرا قهر کرده محمد پاشا را با جمعی که
 داشت با شافیه غایب و در آن حالت عثمانی سرخسین پیکر و سب
 ایران با بنای نخی راجع به بار بار شافیه مرجهت و سرفراب پیکر
 با نهایت اقدار بر سندان یالت کردستان کین و برقرار کرد و چند ی که
 ازین مقدمه که شافیه سرفراب پیکر ز قلم بقلعه مروان فقر و خجسته
 آنگاه در ملک کردستان حمله در تاریخ هفصد و پنجاه و شش افسان کرد
 برادرش طاسب که در تدار حالتش طاسب روی کردان بود و چون
 شهر زور که اگر آن جدد با او بنالفت بر خیزد و از طرف طاسب
 بهرام میرزا و د قلی خلیفه مهر دار با ابراهیم خان دپت هزاره را برادر
 تا خستند در حدود شهر زور و مروان جمعیت او را متفرق و منهنم شدند
 افسان میرزا از طرف دوسین چنانچه و ایران خود را در طلع و چنانچه

عین جرفا دید که شته و جیران بقلعه مروان شافت و بنا به سرفراب پیکر
 دانی کردستان بود سرفراب پیکر در حضور طاسب شافیه کین آگاه
 و او را با پست و کفر از کین نشو و شا و لغت او کین که طرف
 اطفال طاسب بود حضور طاسب سرفراب پیکر و شافیه طاسب
 سرفراب پیکر را در جزای اینجاست مرجهت شافیه و در آنش با پنا
 بهر دست و در بند کردانیده و هر سالیکه از قتل اقدار خواند و در آن
 با تمام ادب و سحر استمر و برقرار و بر سرفراب پیکر را یزید و میرزا
 اول (حسن پیکر) دوم (سکندر پیکر) سیم سلطان علی پیکر
 چهارم (یعقوب پیکر) پنجم (بهرام پیکر) ششم (دولت پیکر)
 هفتم (امین پیکر) هشتم (شیراز پیکر) نهم (سلطان پیکر)
 دهم (عاشق پیکر) یازدهم (اب طاسب) پانزدهم سرفراب سلطان
 پیر سیم که از کین ای بوی و شجاعت و قیاری حشمت و بی شرف و خجسته
 و بهرام پیکر پیر پنجم خود را نیز در روانند (و عاود) حکم و خجسته پنجم
 تاریخ هزاره و هشت و چهارم و مسجری او در دهنده بهرام پیکر
 در آن کین کمران و در آن کین از بید و محمد پیکر نام که میرزا و در شهر بود
 و با هم با حالت عیان جنگ و جدال داشت و از آنجا بهرام پیکر بود
 س عاصه سرفراب پیکر بدلی می نام مسکله برای جود و شافت

تیمورخان را با نهایت عزت و جثمت بمنزل خود برده با آنکه سپهر بود
 چون امیر کرامی میراثت بلا حمله دورانیشی بعد از چند روز تیمورخان
 با کمال احترام گردستان روانه تیمورخان بعد از سه ماه پانزده ساله زین
 (کردن) روانه گردید و دولت سلطانی بپایه مضبوطی که در آن وقت عالم
 زین کمر جو بسته از در نظر بزم جلال در تیمورخان استقبال نمود در وقت نشستن
 و کوششی و دستیار سلطنت منسوب و منسوب آمد قلمه بزم کمر حصاری شد
 تیمورخان با نهایت جلیت قیام که با او بوضع قلمه با زوی و لیری را گوید
 بعد از شش قلمه بکنام بر سرش بیاق قلمه تری بقدر تیمورخان رسید و او را
 مقول نه به به جلال چپیس سرور در باز نشکرانش در کمال شجاعت و قوت
 بخونخواهی پر دامنه جمعی بشیر ذریعت نفر نه از زمین کمر با پارسه
 سلطان بخت آورده و طلب دیار بس ابرار یا ششند رت بر دوش
 تیمورخان که نخل دانسته بر ششید ی بود اهل ملک شیر رایت او بخت
 شرح حکومت بوفان برادر تیمورخان و حاجت او بچای
 در پنج قلمه و نود و شش بجزی بر تفرقات تیمورخان استید یافت و باقی قلمه
 حکمران گردان بوفان دو کسه رطب بسلطان بزم بوفان سلطان بوفان
 و پادشاه اهل بخریق انصار و دولت روزه کار را که رایت در این
 دارالملک کجوتان را از قلمه قلمه میران بفرستاد بعلیه کجوتان آورده و

سر شش
 در جهان
 در بخت
 در بخت
 در بخت

شرح حکومت
 بوفان
 برادر تیمورخان

تیمورخان

تیمورخان در میان بسیار سخت و صعبی اتفاق افتاد در آن زمان از جمل
 قلمه که عالم بود و بسویک از زمین عالم نمانده آنرا با بخت بخت بخت
 گردان و کله و یکی از طوائف معتبر کجوتان است در کجوتان کجوتان
 در این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 آنجا در نهایت احکام احداث نموده این قلمه که در روز بخت بخت بخت
 در طرف جنوب واقع است و تیرت کجوتان بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 نموده است قلمه را در کجوتان کجوتان کجوتان کجوتان کجوتان کجوتان
 و با عدل و دلاوری و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 نموده و با امر و حکمرانان قرب جوار گردان بخت بخت بخت بخت بخت
 رت را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 از این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و استعداد و نبوی به او بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 کجوتان بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 در روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز
 عباس با بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و قلمه بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 با کجوتان بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

بشرفیات کواکب منزه است فان احمد فان را درین کلاه خورشید چنان
 پیری بجز فایب یک نام و پند ای جوانان و جیس او را بدگاه خوش بزر
 برکت او را در کعبه ای بر خراب یک در کعبه و نیز دل و باحت او منیرین
 ش صحنی را از او دل را آن کعبه مردم دیده آن جواهر را از عهد قدیم در آن دوره
 فان احمد فان در ششید این خبر و حجت اثر در صحنی کاری کرده و دیوانه
 امرا را از آن شیر مشه مری را به و طبع خیر و یک نه در کعبه کشیده و با هم و برت
 او در میت را منظم و بنیاد ایالت را منظم داشته بیدار ششاه حکم علی احمد علی
 به بهر ویش و او را بر او صحت مسدل کشت از اطراف و جوار بسیار و خوبی
 جمع کرده به هم بر دیت قرب جود کرده که نشان و معانی و غری و در
 نیز همین تفرقات خفته از دس دن بر اندر هم خود و حجت داد و چو
 دنا نیز با نام خود زویر کشیده و را علیه استعدال را آنکهار و باطن با سلطان
 عثمانی و پیوست و کعبه مسکن را در برین است نه در جنب سلطان
 به طبع قافله و انما است که نه نامیر که در و جیب امر سلطان عثمانی است
 موصوف و کواکب منزه که فان احمد فان در آن ملک خود را بر مصر و کعبه
 ملک مصر و کواکب و بنیاد و نیز زور در بر خستای آن صاحب دقت و
 در کعبه که فان احمد فان در کعبه است و نیز ملک بوال کار او را
 این بر شش کعبه کشیده ای دعو

شرح مکرر

شرح مکرر
 دبا ی کعبه منزه

شرح مکرر دسیل فان و بنای شهر منزه با جهات او
 چون خبر فتح فان احمد فان دین و بدون او بدست غلبه ش صحنی رسیده
 سلیمان بن بهر مرید علم الدین فان بنی تکر فان در دود که در آن زمان در کعبه
 ش صحنی و محل اعتقاد و توفی آن پلوت به او بایات و حکومت کعبه و دین
 در سلاسل فان در تاریخ کعبه و جبهه سپهر کعبه ش شفت حور
 حکومت کعبه که کعبه یافت بعد از یک ملک در طرف سلطان را در فان
 حور که کعبه در فان فان نه خواند کار مردم نه بهر و پاشی مکرر
 در تاریخ کعبه و جبهه و یک بهری به بهر و سپهر و عواقب عرب در کعبه
 روانه نمود و خبر و پاشی تخریب کعبه را مقدم داشته بهر زور روی نهادن ش
 پیدا به چهار هزار کعبه به سپهر روان و کعبه ش صحنی در کعبه
 سپهر در ش حور با سپه به کربان کعبه ش روان فرموده و ش صحنی نیز
 با کعبه در جهان منقض نموده و سیل فان سپهر در دین است ش صحنی
 بر روان رسانیده و خبر و پاشی جبهه خبر و سپه ایار را جدا ایار
 شید و نیز با جمیع و پاشی که کعبه بران روی که در مصر و روان مدتی
 در مصر و زری سخت پیوسته بعد از کشش و کوشش انعام کرد و سیل فان
 سپهر در در حال روی بغیر از نعل و جبهه سگ و مهر امجدان در رسیده
 معلوم شد که زریل فان برادر در آن رزم خد فایم کعبه برده و شش است

با حضوره بعد از یک سال اولاد حکومت فتح و با صفیاش میفرستد دست خطی این
 یک نفر و یک سال آنقدر بعد از یک سال به از پروردگار این کفر و کج
 ذکر کرد که این عیال و عیال در این برهان و حریفان بی دروغ در کرتان
 در این کج که در دین و کسب و دست یک جری عیال و عیال نام که در این برهان و حریفان
 این برهان و حریفان که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 او را بر میان می بندند تا به طاعت حسین چه خطه معلول وقت نیز خدمت در بران
 حکومت برای او میفرستد تا به طاعت حسین در این کج که در دین و کسب و دست
 به بران عیال و عیال را با جمعی که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 به ارادت خدا را میفرستد به عیال و عیال به دست برادر و در کرتان
 که به یک نبهت میفرستد به بران که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 و کشتی سلطان شاه سلطان حسین را به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال
 به طاعت حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال که در دین و کسب و دست
 حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال که در دین و کسب و دست
 پسر عیال و عیال که در دین و کسب و دست حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال
 و لقب خان را با فتح عیال و عیال یک سال در دین و کسب و دست حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال

و کشتی سلطان شاه سلطان حسین را به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال

اولاد

اولاد که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در

شرح حکومت عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 این عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 و کشتی سلطان شاه سلطان حسین را به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال
 ساکن و برای یک عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 عمرت و حقیقتش به دو کار به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 از این عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 جواب میفرستد به عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 شد و شهر شده مع لطف و عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 در دین و کسب و دست حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال
 رسید جواب آپ را به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 در دین و کسب و دست حسین و دست بر حریفان میفرستد به عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 از این عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 کشتی سلطان شاه سلطان حسین را به طاعت حسین میفرستد به عیال و عیال
 نوع عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 با هزار هم دست عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در
 از او مرغی به دست عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در

شرح حکومت عیال و عیال که در دستش است و میفرستد به منعم و مالی ملک که در

با و پسر و فرزند علی پاک که علی خان شد با بلال اهل بی گفت گفت اگر خدا بد بد
 قریه ششم هم سید پرید از دست روزه که امرای کردستان از این قریه ششم
 یافتند بعد که علی قلی خان شتافتند پس از تیره بجایات ظاهری بی
 سنج که در ملک کردستان حرکتش ظاهر بود تا رنج بفرار و قصد
 بهت بگری سنج نزل نمودیم در این زمان اما لرستان را لرزاند
 اعلی است شاه سلطان حسین کشیده شاه سلطان حسین حسین علی خان را
 این اموریت نیست رملات را بطور میرند همگام شده با
 لرستان و بختیاری بقانون کردان نامی بفرستاد و سپاه را
 ماه خود در قلب بی سیکر و مقصدت رزم در جبهه ظهور کرد و بران
 حرم سیدان پهلوان بدلا و با کلاه و درل کردستان را خون بپاش
 آمد و خان شکیب از کفر را کفر بر مرکب رکبنا شتافتن بکلی رها
 تا خشنود تیغ با خشنود بران بختیاری قهری پایدار که در حلاوت
 مردانه ظهور آوردند و خرد از لایح جنگ پرتاب کردند و لرستان
 آنها را قتل کرد و بی باک بکشند و انبوهی را تیغ خونبار
 عالم لرستان بعد از این و بعد از علی قلی خان ایلخان ظاهر که پیشترها
 فرادان نزار و کله علی خان او را با چند نفر از رؤسای بختیاری بکشت
 شاه سلطان حسین حکم و داد و لرستان را نوازش که در وطن خود

ع
 با پسر و فرزند علی پاک
 با پسر و فرزند علی پاک

عورت هم چنان حال باغی را در اعتباری که بر سنج مرجهت نهاده در تاریخ
 از اردو قصد دی و دی بهجری که ضعف و خوری و سلطنت شاه سلطان
 پدید آمد و افغانیان از هر طرف توش و لاریان انداختند خانه پاشی پر
 محمد پاشی با بان که از بی ایام سلیمان پاشا هراک تا رنج حکم سلیمان
 و با بان بود خدمت خدمت شمرده بنرم تسخیر و دست او در لاری کشتی
 حرکت بخبر حد مروریان تا خست چرخ مانعی در مقابل شیت تا پنج فرسنگ
 سنج که علی قلی خان طاعت در ملک نیارده و بطور نهایت عزیمت
 نمود چار ایوان کوشان در آن ساله می طفت مال و جان خویش را
 در طاعت خانه پاشا و در سلوات و صلوات و شمع قرم بجای دی پرو
 شنه و در سنج سنج و غیره
 و در حکومت خانه پاشی با بان در کردستان و دواخانه
 خانه پاشا در تاریخ هزار و یکصد و سی و دی بهجری امیر و حکمران کردستان
 اردلان شکر و کز لوک تا بعد از در زیر فرمان او در آمدن خانه پاشا در
 قواعد عدل و جندی و دایه دشت دشت با ترندی ایالی کردستان
 می کاشت و در هم خشد و در زمان حکومت او فرقی ندید و شش با بیل
 سلطنت صفویه و شش ایوان و سلطه افغان که را قدرت دفع دفع خانه
 پاشا بخوارند و خانه پاشا با عزنی ثابت و غنی را رنج با حکومت پیروان

سیر کشت خانه پاشی
 با بان

مسجد و مدرسه بزرگ در شهر سنج بر پای نمود و در آنجا بسیار بندگان مسجد
 از پشت این مناره مسجد یکصد سال بر پای افتد و آن در خان بزرگ و بلند
 کردستان بنا بفرست و نقشب ایلست مسجد را خراب و مناره را از پای
 دادند و باغی را در پای آن مسجد بنا کردند که مدام هست و باغ فردوسی
 مشهور است مع اقصه خانه پاش چارم لایم در سنج قوهت نمود
 نایب هزار و یکصد و بیست و شش نفری عیسیان پرسش را بگذاشت در سنج که
 در خواران ملکات با آن را بر بهشت علیان با وجود حدیث حسن و غوثان
 جوانی بهیچ وجه پیرامون مدای و نهی نمیشی ایام عمر الصبیح علیها
 و شرا که آشتی در سینه هزار و یکصد و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 نداشت و شرف در آن وقت بهیچ حدیث و طهاب نامه صفوی بود
 و بطهاب قلیان شهرت داشت در جمیع ایران پیش از باغ علی
 بی جدال و نزاع برهان گشته عازم ولایت خراسان گردید و در
 حکومت او در کردستان شش ماه و شش روز و طهاب صفوی بهیچ حدیث
 طهاب صفوی خان پس از آنکه در شرف خراسان آمد و در آنجا با بگو
 کردستان فرستاد و به چارم لایم در سنج فرستاد و لیکن عیسیان
 چنان در کار نیافت چنان که گشتند
 شرح حکومت ساجا نویری خان بی اردلان و کرمان و قزوین

ساجا نویری خان

شرح ساجا نویری خان
 بی اردلان

ساجا نویری خان پیش از آنکه در سنج بر جای آمد
 ریاست یافت و بعد از آنکه در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 این ساجا نویری خان صفوی عابد و زاهد بود و باغ فردوسی را عیسیان
 در سنج شهرت داشت و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 در شرف و باغ فردوسی در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 بسنج و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 زان این که در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 عام بهیچ حدیث اهدار و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 ایستاده بودند و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 نور اخصب نام و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 بسطت شریف و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 با ساجا نویری خان در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 تا بسجده زنی در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 بهیچ حدیث اهدار و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 برادر ساجا نویری خان بگوشت و در سنج و چهارم و دهی بهیچ حدیث اهدار
 حکومت ساجا نویری خان پنج ماه و شش روز و طهاب صفوی بهیچ حدیث

[illegible]

که بر بادی که بادی و افعیت مژگون آید

شرح حکومت حسنعلی بن اردلان در گیلان و دیلم و گرجستان
 چون حسنعلی خان گرجستان در دیلم یافت بآبادی و ولایت و موری سرحد خود
 بر دولت و باریخ هزاره و یکصد و هشت و چهار راجه ای که بنیان زندگیا گرجستان
 تا ختیه و شهرتینج را غارت و تاراج کرد حسنعلی خان ها که سنگین چون چاره
 ندیده و فرستاده قراقره و تهمیندین شیخ علی خان زندگیا که گرجستان را از قبضه
 داده و جمع بخت و منت قند تو است آن تخریب کرد که گرجستان را برکت از
 سپاهیان گرجستان شهرتینج را آتش زده و فرستاده در باریخ هزاره و یکصد
 و هشت و چهار راجه ای که بنیان زندگیا گرجستان را از قبضه
 راند و شخص محمول آتشی را که دعای پری شاه سلطان حسین بود خود را
 سلطان حسین را بنمود و در بغداد به اخیه سلطان ایران بر خود بخت و بزم را نهاد
 خان منشی به شاه تصدیق قول او را نمود و او را با خود بگرفت و آورده و علیار خان
 پس بنی سلطان حسین را بنمود و او را آتشی دست خود و حمله و بزم تخریب کرد
 در حرکت که حسنعلی خان چمن از حرکت او حرکت جمعیت کرد و
 با مقابل او تاخت که گرجستان را زندگیا که باده خصوصی به علیار خان دولت
 دین و خیال تمام کار را در بوسه پای که بهشت حسنعلی خان بخت
 و جواد و دین و بیخ و حال که بهشت او را بهایت گرای و محرم بهشت و خیرین

علیرضی

حسنعلی خان
بنی اردلان

علیرضی در حرکت آمدند و علیار خان سیلا و گرجستان خدای خرقین روی و پاسبان
 گرجستان در زندگیا به غلب و علیار خان بخت و بزم تخریب کرد و اسباب
 و خیمه و خراکه و نصیب و دوران زندگیا که گرجستان را آورده شاه محمول و درین
 کیر و دروغ و قول که حسنعلی خان بعد از آن شیخ علی خان بخت و بزم تخریب کرد
 و گرجستان با بانیان شتافت و در باریخ هزاره و یکصد و هشت و چهار
 راجه ای که بنیان زندگیا گرجستان را از قبضه
 راند و شخص محمول آتشی را که دعای پری شاه سلطان حسین بود خود را
 سلطان حسین را بنمود و در بغداد به اخیه سلطان ایران بر خود بخت و بزم را نهاد
 خان منشی به شاه تصدیق قول او را نمود و او را با خود بگرفت و آورده و علیار خان
 پس بنی سلطان حسین را بنمود و او را آتشی دست خود و حمله و بزم تخریب کرد
 در حرکت که حسنعلی خان چمن از حرکت او حرکت جمعیت کرد و
 با مقابل او تاخت که گرجستان را زندگیا که باده خصوصی به علیار خان دولت
 دین و خیال تمام کار را در بوسه پای که بهشت حسنعلی خان بخت
 و جواد و دین و بیخ و حال که بهشت او را بهایت گرای و محرم بهشت و خیرین

حسنعلی خان
بنی اردلان

سلطنت جعفران و سپاه پیش نصیب ایران گریزان که در این کنگره
 یصد نفر از فارسین و از اردو زنده بقول جماعت نفوذ کرده اند و عده
 و مجرمین کوته لب سید و جهم و جبار نفوذ رسیده بود مع انقضای
 جعفران و جواهرات سلطنتی خود را به یک جلد کلام آید مجید و قریب کفر و مجید
 بدان نفوذ و وفای فرستاده است عای آملوی خود را که نفوذ کرده
 که دلی گیم و فاطمه رحیم هشت بزرگین نه خود جعفران زشت که جعفران
 به سر نفوذ بکشد و از بعضی که هر جا که میخواست بروند جعفران را
 شب تا با سر نفوذ از آن خود بطرف صفهان و دانی که میسر شد به یک
 ایمن رود و در صفهان خود و در صفهان و در جعفران به سر
 حیدر و قریب کال و کرا و قرا و دکلایان علم شاد را بر داشت
 و در چند روزی جمیع این دعوت را به سر ساخت چون بکلایان رسید
 و حجت روزی برای آرایش سپاه خود دانی مقام قرار گرفت شبی
 خرد و دانی و بکس این کنگره نام که طرفان مجلس او بکشد
 که این سلطنت را به سکنه می جعفر می کشید و سلطنت و بنفوذ خود را
 بهتر از این سلطنت است این حرف و در طرف خرد و دانی تا شکر کرده خردی
 آن شب خرد و دانی ایران سپاه زنده را و سایر کافران و جواهرات
 سلطنتی که از جعفران گرفته بود بفرستاد و جعفران را آقا محمدان را بفرستاد

چاکانه

چاکانه فرستاد و خود بطرف کرد و در محبت که هر دو را در جمع
 این خبر که شکست و تنگ آمد جعفران و جمعیت خرد و دانی که لاری
 بزرگ بود و از اوضاع طبع آفتاب شاه بهمان در بعضی طایفه و هر دو
 نهایت سرور و محرم گردید پس یک شب تازی با خست مرصع و زین این
 و کمر خنجر لاس و کیمت با سر خرد و از بخت خرد و دانی فرستاد و دانی
 هم شمر بخشن و نهایت این فتح و بعضی دعوت سر خرد و دانی با فخر
 خرد و دانی صاهر نفوذ فرستاد و دانی را نیز با خلعت و دانی کی گریز
 و است یاز و او را بوی خرد و دانی روانه فرمود و بعضی به زنجیر
 که جعفران بر تخت سلطنت ایستاد و سر بر آن شهر بایقه جعفران
 بر کلاه پیش رخصت و خرد و دانی متعذر می کرد و در این رخ از روی
 سر جعفران و احمدان بر این بت یافت و خود خرد و دانی بر کلاه
 خرد و دانی جانشین در رسیدن طرانی از هم و هر اس بن خوشی
 و دو بوس کرد و از کلاه هر قدر بجا بود و هر چند بودی نشید و دانی
 دانی احمدان پیش کد نیات کردستان را دعوت و دانی
 انا لکری و طایفه بکس شاد و دانی بدو قلع و قمع آنها بفرستاد
 معاد و دانی دوست یک از معاندین در دوی خود بفرستاد و بفرستاد این
 خرم که خرد و دانی که در نزد بخت او گشت و با اتره از عقیقه عاری کرد

چرب البریهی الخفصی ان عوی سر دغان کد مردی علی دواند و لری کشید
و اتفاقاً بدو ریاضی از کرد در است و چهارم که کت که استانی است
خرد دغان بهین است جنوب در جهن است میرزیت تا در ریاضی از کرد در است
چهارم از ان برای فایده در گذشت و ادراک است عرض در جات نقد
حکومت خرد دغان کرد در است

ذکر حکومت لطفعلی خان عموی سردار و فاضل و زک در کربلا

در همین تاریخ که نادر در است کوشش همی بوفیضان شهریاره عاقل
نموده شدی خوزستان کرد و آن ناحیه دستخراست گشتن از پای
جسمی از دروس آن ملک را پیشکش بدین بدو برانهریاری با نادر
خوبگروان مساعدت نمود و تاریخ نادر در است دشت باز آمد
خوزستان پای بدو بر عصبانی نهاده درین مرتبه حریفان
شهریاره عاقل خوزستان را بر لطیف خان که در دربارش ایستاد بود برود
خوزستان را شمر که با لشکر خوزستان بدین حالت شتافت
در قمره نظم ملک را داده و بدل نظام بدو برادرش عاقل
کرده و شهرنوال از در دست دهنده اهل لطیف خان را بر کف جات در
در حاکم پیشکش سال بوجون خروفت لطیف خان بشهریاره عاقل
حسین خان بر لطیف خان که در فرماندهی بدو گشتن از پای

شرح حکمت
مخدومان بزرگ
مفتی محمد
عبد

شرح حکماء حسنیہ خان پیر رفیع علی خان درگزیر

از حسن خانی در ایام حکومت بطور زانو و دهن با درقا میسخت و وقت
دریش او با قاف دست بود است سانه روزی را با حرف گها میسخت
او کج خلق است ببادت و دعایت می پرداخت میسخت که از ادب است
یکی از عاقلان خوب بود هر سال بین منوال روز کار که را شده
برازد و دست و زده می رسد بر سر میسخت با با فضا را در وقت
کردن در یک پاشی که بطرف کوزه بجان و قراغ و در می ایست
در حرکت بود احضار و در آن کردید سجا نوری خال که او میسخت این
حسن خانی بعلی بی را از اخذ و اشرف کوهستان با خود و کوهستان
موزه بزم گهاست از حسن خانی بر یک میسخت با جبار در شانه و قاف
پناه که بشیر شده قهر میسخت با جبار بوقع میسخت اردوی در می
بر دست میسخت تفری کشته که میسخت با جبار بر یک دست خود بطرف
که کوهستان روان کوهستان و در میسخت خانی چند روزی از حسن خانی
سندج و دو تن خود را حاکم حله از دست است روزی در حکومت او کشته
حسن خانی را برادر که کوهستان بقرع سندج رسیدند بجان و در میسخت
چون از کوه حسن خانی مطلع شد با هم در کوه میسخت با جبار در میسخت
مخوف و کج بود از دست و در زده سجا که کوه و در میسخت میسخت

شرح حکمات خستہ فانی
لفظ معنی

نفس رسیده و دیکه و دوفهم که ابرش نه بکلمه ان الدخان تنوکل شده
 انگاره و الی لافه جل جلاله روح را درخت روان نشاند و بوی سندیج روان
 آمدند به در کین و جگرش میان نردنیای فانی چشم پوشید و هر چه در
 خال بدست زبست بعد از این تقدیمانی الدخان از داغ بهر جوی
 قدری خندل حواس سپید آلوده دریا رخ برآورد و دست و چهل بهری
 از سرای پر نور در کدشت دست حکومت او دست در دست سال کامل
 بدین پس از حلت آفرید و خال پرش کد و مارش هفتاد ایلان بود
 جی بدوالی و امیر مملکت کردید

تسخیر کد و خال پر را با خال بزرگ مشهور با کام و ایام زندگان

انجمن دخیل صحت و در در و عدالت کف را به نیت و دست
 نرسید کف و خال نسیان نیکو نوبتی ثروت و دست او مشهور عام
 و ضرب نمیشد در علم و بر آسینای عالم مقدم مکه ماتی و مار
 معین و عام که در برادر دست و هر دست بهری در کردنی آتش
 قحطی و غده به کف و غده به کف یافت و دیکه جی بهر نیت
 با معانی عزیز از مرد و زن در کوی و برزن ازین بهر درانی و
 پر کشش خرد خال و الی قریب پنجاه هزاره فار کدیم را بهر نیت
 در نبار خیره و دست کین را در میان امان بدوئی تها دست تقیم نمود

تسخیر دخیل
 این مشهور
 بهر نیت

هر یک سینه گرفت که بعد از نفع قحطی نیت آرا تجمیع و دست از این را
 دالامها الی دهریت از دست جریح دستکار شد ندیون الی دهریت آنکه
 کشید و قحطی را در میان رفت میرزا فرج الدوزیر بهان سنا و الی کد و سنا
 که در باب نیت کدیم سپید بهر نیت خرد خال و الی دورد که حکم بر چهل
 آهنا نیت خرد خال و الی بمقتضای کرامت و جودی کد و جودی کد و جودی کد
 و نیت کد و الی دهریت که متجاوز از نیت صد و پنجاه هزار توان بود
 آتش از نیت و نیت سینه و مردم را با این نیت به پانی خرم و شادان
 نمود و نیت چهل نیت و الی دهریت نیت عظیم هم دیده و کد و
 نیت و در نیت و نیت چهل نیت بهری شاد و مراد کد که کد و نیت
 رواند و نیت را نند و کوی و جوی و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 پر دست و نیت نیت بهر نیت و نیت و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 و الی نوبتی را نیت نیت چهل نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 به نیت به نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 رواند و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 از میرزا نیت نیت چهل نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد
 نمود و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد و نیت کد

جمیع طوائف و دود و دل گردان را بمجموع پادشاه سید که گوید در آن
 اور استعداد و دست و پا و باطن و بیرون پادشاه سید که گوید در آن
 که در آن روزی دایه را زنده و دل نای خاله که علم اکنون موقع آن است
 بطریق استعجال برادر دایه را خن آوری عبد الله پادشاه یک فرج
 و هر روز که در چهار وعده قوت بید رنگ بطرف بخیره مرغان دارد
 و الا آنکه کرد در رعای روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی که در
 پنجاه و هفت بر نیم فرسخ در دایه میر میرزا هدایت الله قزاق و در هجده
 اجیش آن شب در دوزار جمعی از اقوام و مشو بان خود قرار میدادند
 می سپارد که پنج شش و ده روزی عبد الله پادشاه صد بر گردن کشید
 بطرف در هر روز از قضا میرزا احمد الله و محمد رضا یک روزی در میان
 میرزا ابو الفتح نامی که ندر بر طوائف گردستان بخت بدولی اجازه
 وزیر با قزاقان و قزاقان را رفته از آن سری عبد الله پادشاه با هر روز
 و در آن تاریخ که همان روز قزاقان را در دایه دلی شعی و در چهارشنبه که
 جنگ را بنوازد می آورند قزاقان که پیش میزرای وزیر بودند و با مال فرا
 نمودند معدودی چند که ساسی آنها نگوشتند و فرار را بر خود میارند نشدند
 و جنگ آنهاست که گویند که شاید مدای از طرف دایه بپایان رسد و دایه
 چون از این قصه آگاه گردید از تدریج بر با ندر ویرجیل خود که پادشاه را بپایان

عبد الله پادشاه

عبد الله پادشاه پادشاه با ندر از قزاقان که با ندر و قزاقان فرستاد خود
 قبیل جمعی که در اردو باقی بود و دست و پادشاه و میدان در دست فتن گرفت
 پادشاه الله از طرف بعد از یک سلطان سید که میدان با فتن و جان
 با فتن در دایه دلی عین و باقی است و دایه دلی بر دوی در دایه دلی که می
 از طرف فتن بر دایه دلی با الحاح و دایه دلی را بر دایه دلی که فتن
 جمیع دایه دلی که مقتول گردیدند عبد الله پادشاه نیز حجب اشتهار دایه
 کناری گرفت و دایه دلی را بوی در دوی دایه دلی با فتن و دایه دلی
 پس او با ندر استند و در کشتن رضا فتنان دایه دلی چون سر آمد میرزا هدایت
 از نجاتی و دایه دلی فتن استند که اصلاح این عمل است از جانب او دایه
 دولت اسلامی دایه دلی شود و بعد از درود بپایان شانه میرزا عبد الله پادشاه
 رسید و مقتول آمد و از مصداق خلافت حکم حضرت دایه دلی و دایه دلی صادر
 بعد از درود دایه دلی عزول و میرزا هدایت الله وزیر صاحب خیمه باری کرد
 و جمیع آوری با لیاقت دیوانی، مورد در دایه دلی و میرزا هدایت الله در رسید
 که در کستان عبد الله فتنان محمدی قزاقان دایه دلی را با یک کوه قرار است
 و احکام دایه دلی را بپایان که فتنان دایه دلی بود محمودی نمود و دایه دلی
 فتنان را از نیابت عزول کرده محمودی و فتنان را در نزد عبد الله فتنان را
 در نیابت حکومت نقل میکند و بعد از ده ماه این منوال امور است که در آن

راه می برند در باریخ هزار و دویست و شصت دوباره رضا قلی خان دالی
 بجای گشت کرستان نایل شود رضا قلی خان طوبی خان عمال خود که خواهر
 قدسیه شهریار قاجار محشر شاهزادی بود بان اله بیگ دل و جگر
 کرستان روانه کرستان کرده خود را در چهار ماه از نظران کرد
 آمد او بی ددست به خدا باد از حکومت کرستان بهمنوع نموده آنرا
 بان اله خان برادر کوچک رضا قلی خان دالی داده که در آنجا خود با میرزا
 و سایر کرستانی نایل او سکونت نمایند و بعد علی خان سید الله
 مافی را بجهت کوچانیدن کسان امان اله خان و میرزا هدایت الله در سکن
 با رضا آگاه میفرستادند مع آنکه در سال کامل رضا قلی خان بکمال شد
 حکمرانی میکرد پس در دو سال دی مغز دل و امان اله خان شوهر بنام
 شاه خان برادر کوچک رضا قلی خان بکسومت منصوب شود و امان
 خان بعد از رسیدن بکرستان بر کسان و بویین رضا قلی خان حلی
 سخت گرفت امان اله بیگ دل پیشکار رضا قلی خان را بقتل رسانید
 سایرین بطرف سیما زیاده رفت نمودند از جانب دولت میرزا رحیم خان
 پیشخدمت را برای کوچانیدن طوبی خانم از سنبلج با سفند نامی آورید
 طوبی خانم خرمه حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم می نویسد باینکه چون تونه
 آن بودی که بار میفرمودی اخلاص و ارادت من در خدمت مرحوم

نایب السلطنه

نایب السلطنه سرحد کابل است چه شد که بدون از مریدان رتبه والا افتاد
 و چون بس دلا جلوده گشتند در آن قاجار و صحرا بکشت
 یکی و دیگری درشت و زیبا بکشت چون دین خیمه حاجی میرزا آقاسی
 میرسد در کرده خوشیهایان میشود و جواب می نویسد که آنچه فرموده
 بودند محض حق و حق محض بود اگر به رضا قلی خان الا نشان محل نسیان
 ده خدمتگذاری در دین بی نام نشان بدی داده باشد باید بدیل گزین
 عفو فرمایند سنده همان که در تفضیل خویش عذر بدرگاه خدا آورد
 ایشان در دفع منافات میشود و قاضی منافات میسرود محرمه عرض کنیم
 یک هم تریاک سیل بفرمایند و در سایه درخت بید سکونت نمایند که میباید
 عفریب رضا قلی خان دالی شرفیاب حضور کرد و چندین کشتی
 میرزا آقاسی صدر اعظم برده خود و خانواده خود در رضا قلی خان را بکجاست
 فرستاد و حکومت امان اله خان مغز دل و رضا قلی خان بکمال شد
 چون رضا قلی خان با شاکرانی کردستان نایل رسید و دارنده شد
 کسانی که در شش امان اله بیگ دل خلع شدند بدست آمده اند از آنکه عفریب
 بنی در لالان و میرزا اسحق قیل دارنده و میرزا ابراهیم شمی و امان خان
 بودند هر یک را بوعی سیاست رسانید و در هر یک را بکمال قیادت
 بکجاست هر جهت دلاکت را مظهر ساخت بعد از دو سال عافیتین رضا قلی

دور با شایسته به دوستی و اتحاد با بهمن میرزا برادر شایسته غازیزا که در آن
وقت در آذربایجان فرمان گذار بود نمودند از جانب دولت خسرو خان
که در والی زادگان کرجهستان در این دولت ابدست رتبه و مکانی داشت
بفرستادن بهمن میرزا و بدست آوردن ضیاعیخان والی باکره دین الهامین
شایسته و در میان خان قشای ریخته و امور کردند چون خسرو خان از راه آنجا
در حرکت آمد بهمن میرزا خطاب در یافته با کمال تعجب و کمال شگفتی
خسرو خان از رفتن گذر بجا نماند صرف شده و سرحد کرجهستان آمد
برضا قلیخان والی و ظاهراً بدست که ما میرزا در این صفت دارم ملاقات
نما از دست ضیاعیخان چنانچه در اعمال داخل خود مکتبی نمیدیدند
تروید با روی خسرو خان شگفت و حتی دالیه بنزل خسرو خان وارد شد
خسرو خان نهایت شجوه و بعد از تعارفات رسمی هر دو صرف طمأنینه
شدند و والی غافل از این سلیقه کاین سیه کاسه در حرکت همراهمان
از طعام شسته جمعی با شایسته و خان بجا در حرکتند و والی در آن
لوکه به سران والی را نمائند و در مینه کرده و والی را منقلب و بطهران
خود عازم شدند که با کمال شگفتی گردید از اطراف ضیاعیخان را بطهران
بروند و در آنجا نه دوی محوس نمودند
شرح کوه خسرو خان که بی غلبه در کرجهستان و ایام کمرانی

ایمان گویان

شرح کوه خسرو خان
در کرجهستان

ایمان گویان چنانچه از این کیفیت مطلع گردیدیم
از طایفه بیکر که در کرجهستان و در دود مسجدها بسی شایسته
میرزا آقا سی صد و پنجاهم چون کوشش اهل کرجهستان را بدو نمود از آن
پیشانی شوی ناچار برای مدتی امور خسرو خان و حکام حکومت
چهار خراوه توپ و یکصد و بیست و پنج تیره کوزلی که در کرجهستان فرستاده
چندین بار در طهران صد و بیست و نه تیره کوزلی که در کرجهستان
رضای قلیخان کشته شد و در کرجهستان خایه کشتن چنانچه علی بن محمد کزلی
که رئیس این بود و خسرو خان را به یار و یار چویش زودند باز در رفتن کرجهستان
الکها منعقد و بهرادر خوشان افزادند و در شهر شوال هزار دویست و شصت
چهار تیره با عجم خست از این برار بربت و بکار حجت بی بیست و شصت
والی در این وقت در قریه تبریز که محل تجمع دوی بود و مجبوراً زیست میکرد
کرجهستان بنا گذار و قوال جمعی میرزا آقا سی صد و پنجاهم را خواست بجا
بودند به دن الطبع و رضای رضای قلیخان بقریه تبریز هجوم آورده و ادباً
از قوتخانه بیرون برده با فوج کروس همستان شد و برب کرجهستان
کشت و جمع خبر آمدن ضیاعیخان بخرجهستان و خان غلبه بر سر فرار چاره نپذیر
با دود خراوه توپ و یکصد و بیست و پنج تیره کوزلی که در کرجهستان شگفت از
ای طرف رضای قلیخان والی بسنج و در شهر صحنه بستان فوج کروس

که در کاب او که چند هر یک را بنری شایان و بدلی پی پان خواست
ای ملک از ویدار ولی شاد کام شد

شرح حکومت جهان ضیاعلی خان دلی پسر خرد خان کام
دالی دانی اسباب خدمت دولت را فراهم آورد و بزرگمهر در قاهره
بر خدمت چرخ علی شاهی شاه جهان جوان بخت ناصحان را یک
نوع خدمت کرد و بموجب آن شهریار از بزرگترین حرکت شاهان
ملک بسلام شاه خان بلند کرد و چنانچه ضیاعلی خان دالی با استقبال و کسب
فروری از کوه سلطانی تا سلطانیه رفته و رفتن او در نزد اویسی دوست
محل تحسین آمد از طرف ضیاعلی خان دالی محمد علی خان شری پسر از اهل حق دارنده
با پیشکش های زیاده و در دی کیون شکوه در شند ان لیه خان در دیو
میرزا قی خان میر کربسی و بجا در شد بعد از شش ماه حکومت گستران
نایلون ضیاعلی خان دالی مغرول آمد این اسیر یک دست ضیاعلی خان دالی
که بزرگمهر بنیافت و در طرقات تفتند و در هر کران با میرزا محمد خان
اعظم همسر او و دو معاون آن دستگاه آمدن ضیاعلی خان شخص به شیخ
در شید هم بدل بود و هم بدل قوت دست را بنیافت و شش چند
باند قوت زیاده بود هر چه را تحصیل نمود و به نوکران بستگان خود
بخشید از طوبی نام خواهر شاهانه باقی محمد شاه غازی که پسر دارد که

در این شهر خرد خان کام
در این شهر خرد خان کام

هر سه با یک سیرت حسن نیت و سخی فطرت معروف و موصوفه کنی
خرد خان طعنه بولی است و دیگری محمد علی خان طعنه لک و فوج
که در کستان و سه بولک ختم کردن کاهماست و داره او است دیگر
ابو حسن بنان خرد ملک که شصت مخصوص و از محارم و نزدیکان خاص
شاه است و قدرش نام است شاه عالم حالات بر کمر او جمع خود کرد
که بزرگمهر مرگین الله شاه مشهور عالم شاه خان دالی
مع احمد شاه دلی خان مشهور به غلام شاه خان در روز شنبه چهاردهم شهر ربیع ثانی
هزار و دویست و شصت و پنج هجری بسنج واد شد با مردم برافت و همراه
اقدام نمود از اهل حق را به سیکار و محمد علی خان تهرانی را نایب الاماره دارنده
از سه ماه پیش عیسی را برای خود تربیت داد و اقامت سلطانی نعم عظمی
و در جمل کمال سر آمد زمان روز کار بود و به تهاجست یا حکومت کرد و شش
در دست و قدرت او بود و به حال در این حال بموجب کوه العمل از اهل حق
غلام شاه خان دالی بکفج سر باز که عبارت از هزار نفر عمر اندک است و بولک
که در کستان کوه و سر سنگ و باور و سلطان و سایر صا جهنم بختان
مقرره دولتی برای آن فوج تربیت داد و از همه سر بسکی این فوج را بکمان
برادر کوکب خود پسر دود در شهر جرب هزار و دویست و شصت و هفت نفری
که شهریار از آن سوی هم فرمان سفر کرد و میرزا قی خان میر کربسی دالی و عیسی از

شرح حکومت جهان ضیاعلی خان
میرزا محمد علی خان شری

انی که ریاست آن فوج جدید است و دولتی که کمال نهال فوج را بنا کرده است
 دیده دوی همدان شتابان شده چنین علی با در کتب حضرت شهریار ایران
 شرف اندوخت فوج و کوله در گریستان دین بخت پند قبول افشا و فوج
 شاه خان دانی که کمال فوج را بر روی ولایت مرجهت نمود و در آن غلامان
 باطن با بر آقا خان صدها هم که در آن وقت با عطا دلدله بود در پیوست
 و سده در بختام صدها جنگی در تعویذ دانی میگویند و دانی را در حکومت کرد
 استقلالی که ملاد و در آن روز در دیت و شصت داشت و در آن جنگ سلطان
 اوزلی علم طغیان بر افریخت و طایفه نقیه اوزلی طغی و باغی شدند
 با دوازده دولت که بر این پند و تأیید آنها ترتیب داد و یکدیگر را
 و چهارده توب دود و در آن زمان که یک و کوله طوایف که گریستان
 و پنج و سده سر بر از راه جوار و دود و پاد و پیخ را در آن ایون و دها و دها
 با محمد صید سلطان ما موبخو از طرف اوزلی آن تخت دانی خان احمد خان
 سر همک برادر خود را مقدمه بهیشت قرار داده از راه در بند دلی حکم
 بر یورش داد و حسن سلطان جمعی مستحق در بند مزبونه به پاد دانی بکمال
 دقتال در آن پند پس از دود ساختش و کوشش او را میسای مستحق فرار کرد
 به پاد دانی که سگ را آنها را تصرف نموده و باقیه لشکر متعاقب باقیه
 خان احمد خان بر همک بی آرام دورنگ از آنجا بوی احوش براند و کوه

دش حسن سلطان و طایفه باغی اوزلی بود و حرکت آمد چون از دندگند
 و طایفه اوزلی بر رسیدن آن سپاه اگاه شدند و بیست و پنج کجای از راه
 برخواستند و در آن فوجی کردند و مردان رزمی فوج دانی را در جبارت آنها خراب
 معجزه با این مصافقت است و سپاه او را جمعی از آن سپاهان بستند و
 از آن جنگ پنا د برده در آن جنگ او را میسایست چهار نفر مقتول و ده نفر
 نفر مجروح و دیر شد و از سپاه دانی شش نفر سوار قتل رسید و چهار نفر
 مجروح گردید و سلطان اوزلی باقیه طایفه خود در همان شب به نزد
 دولت عثمانی فرار کردند و از فرار دانی جمعی که در مقام آن کرده باغی را خراب
 نمود و از طرف اوزلی چون تحقیق آن سپاه او را جمعی خود را با سپاه
 بکشد و در آن زمان که مقام در جمعی محمد صید سلطان اوزلی و طایفه
 او بود و کوشش و سده در محلات متواتر و کوشش و کوشش متواتر بر آن کرد
 ابو طاهر یافته و نفوذ که دارا که آنها بود و خود روز چون از دندگند
 خبر از ارت و جبارت طایفه ضابطه با جبهه در ساین صدها بر وجود
 ایران در آن محله شیخ بافت جمعی از شهر در سده از رسیدن این خبر
 نگار با او را میسایست کرد و در سپاه او را جمعی تحقیق آن ششون
 او را در سپاه میان آن شب را تا صبح مردان پاداری کردند و در صبح
 بدافع و مزاج کو کشیدند و هشتاد و نه نفر از سران دوی و شش نفر

از پیشکسب چهر یک دین درم مقول کشیده چهر غلبت در میان دو پادشاهی
 و تحقیقانی از صحت پنهان دیده که قوت او بر بعضی خود با بعضی از پادشاهی
 از جانب دلی غلبه و خان با برسد بنده انصود را تحلیف نمود و شوی را با یک
 جوارز و آورده و محاسب سلطان نیز از سطوت دلی در کتالی و حواشی و
 گرفت و بجای دولت عثمانی بنا برده دلی چون بر این کیفیت اطلاع یافته
 نظم و در آن تحت بعضی مریوان رفته در آن نقطه با پادشاهی سلیمان و سرحد
 دولت عثمانی در با بر سر داری یافته با غیبه در می بوال و حجاب پر خور
 با پادشاهی سلیمان عزیز قاضی صرف تقویت شرافت برای سعادت
 حسن سلطان و محمد سعید سلطان نفوذ دلی کرده و بر دلی توان زنده را بولی
 تقدیم کردند دلی در جرایم اعمال انطا یافته با غیبه چشم پوشیده و آنها را در تحت
 انصاف و بیکان خود علمه و این بن از در آن خلا خنران چاه با بعضی سرحد
 صحت و جود و تحسین شایسته ابرار را بولی رسانید دلی برای انظار شکر شایسته
 مجلس عشی بر پای نمود و کینه و دیر توپ را بگذاشته و سلاخی و بکلیک
 چشم شیک کردند و صبح آن شب پادشاه بطرف خننج حرکت داد و بعد از در
 بسنج چهار شب در روز شنبه با راز را امین بسته و دین چهار شب در روز
 اول ملک باستی وجود پادشاه چشمن و عیش و سرور را بر پای داشته و دنیا طوری
 در درگاه که از سب در در بهار سال هر زنده و دیت و شصت و شصت بخت بختی یافته

که متن نه

که متن نه فیه و دلیستان ایران و عثمانی نسبت شرارت و برزگی را زنده که در
 دین که در کستان سنج اقدام با دیت و لار خاص و عام بخود دلی قسیده انظار
 از دولت سید شاهی به این زنده دولت بهای را که پیش از شهنشاه را بر و یاد
 نظام و غیر نظام بود و جمع آوری کرده و یکم دولت فوج کروس نیز به امور کردار
 در با بر قبضه طایفه عاف و دلی به دست شوند دلی با فوج کروس و کستان و کوا
 طواف کروس و کستان و فخر کروس که به کوه کوه آمد و به توبیخ فونان که در
 بر اتع و سنازل با ف بود رفته و توقف کرده خان احمد شاهی که کتانی
 و کتانی خان را با چند کسبه سر باز و دواره رهنمندی (اور و یور) و کتانی
 و (کتانی) یک و جوارز و دیگره بطرف مریوان روانه نموده که در غایت سب
 و قتل و طایفه شیر مره پر دارند خان احمد خان و کتانی و کتانی و کتانی
 اسجیل پادشاه خود بران طایفه کوشش بهد و کوشش در کتانی فوج کروس نیز
 در توبیخ فونان با ردوی دلی کتانی کتانی پس دلی از طرف سارا از کتانی
 تعاقب نمودی و فوج با یک کتانی کتانی و کتانی و کتانی و کتانی و کتانی
 و برابری را با و در کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی
 قریب سی نفر از کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی
 و کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی کتانی
 این خورده و دیت روز بود فوج کروس در این فخر نظام کتانی کتانی کتانی

ادریس بن شهنشاه که خاک دولت عثمانی است رفته و بنای شیخی ابا عسید و بنای
چندی تنواری کشت پادشاهی چشم با هم را در غنود و برادرشند بعد از
کامل محمد بن عسید سلطان بن شیخ عبد الرحمن بن حضرت شیخ عثمان که در سلسله
نقشبندی است و محمد با شایسته بن شیخ جعفر را در نزد والی شافعی است
حضرت شیخ عبد الرحمن و محمد با شایسته محمد بن عسید سلطان را با طبل دلی آورده ولی
بعد از آن خدنه هزار تومان به محمد بن عسید سلطان را عفو نمود و کفایتی باقی آورد و
اولان لئون قرار داد و بوسی سنتیج جهت کرد و تیر که تلفت این اولان است
در این شهر تکفل امور تجارت دلی و شعی باقی ادب و در این شهر تیر را برای
مشاهده کرده ولی در جهت از این شهر مریدان فاش شده و کجایع
خافره و لقب هیا المکی تفرقه آمد و تیر را در دودیت و مشا و در این
دولت که هم در شهر در بولسیروان که سرحد دولت است قلعه بنا و دودیت
همه سن به جهت تخلفی قلع و قمع و تیر را در این بولستان آمد بعد از آن
در مدت شش ماه در کمال استحکام قلعه تمام رسیده و تیر را با دودیت
در آن شهر تیر را در دودیت و تیر را در دودیت و تیر را در دودیت
پس از تیر را در دودیت و تیر را در دودیت و تیر را در دودیت
بر منسوب اهلای و چهار شمس که طول زمان فرخی که یکم تیر را در دودیت
بود معالجه پس اقدام نمود و بهودی یافت و این حکام مرکب تیر را در دودیت

کلیه خاس

کلیه خاسان در حرکت آمد ولی و میرزا زکی با مران بشکوه دل آگاه کردند
مرحمت کردند بعد از مدتی مرض دلی خود نمود و بتری کشت که با بولستان
امراض مختلفه در بتر تا توانی اشد از هفتاد سرنگید و بتر افروز در بولستان
خسکی مینمود هر یک که نده از علاج و از دوا کشت رخ افروز و حجت
ناروا در بولستان که ششیم شهر جاری الشایه هر که در دودیت و دودیت
رخت و زلف و دار فانی برای جایدیانی کشید و بولستان در دودیت
اتاقه و آن الیه و چون این امان الدخان ولی چون در سراسر فغان
جنت مکان سلطان فتحعلی شاه قاجار لبسه آه صله انور تولد یافته بود
فغان جنت مکان کوش از سران و حلقه غلامی را در آن کشته و بولستان
لقب داده این است هم او را امان الدخان میگویند و هم غلام شاه فغان
مع القصد این امان الدخان شخص با کمال و تیز هوش بود و حجت است زیاد
شرم و حیا و علم و پرده باری را نده کشته بنیده بود که در شرح بولستان
پست سال کامل در بولستان حکومت نمود اشخاص که احواله بده آ
درسی دارند و صاحب باید دایه و تیر را در دودیت و تیر را در دودیت
نعمت است پس مسجد دارالامان که بنای شیخی است از بنای اوست
موقوفات چند که سابقا اسمی آنها ذکر شد برای آن مسجد مقصد علم حاجان
و آمانیه که در هزاره های شهر قهقهه از بنای اوست در مدت حیات

میل دفری جمع کردن کتاب و عقیدن املاک و ثبت تمام از دوزخ و جلا
 در کتاب خانه او جمع گشته و بیشتر از پنج و با هر چه ملک مستبر که در استان رسید
 کرده معینا در وقت محول قریب بستان و بزرگترین مقروض و بیگانه را بعد
 فوت او میرا بطایب و هر چه عینا و در دستش مال جمع قروض او را از
 ملک و مخلفات او را موقوفه کرده و در آن روز که از بیای ماند آن ملک را
 صنعا گفت در نهایت پریشانی در روزگار زیستی غایب حسیه غایب
 پسر بزرگ او ملک بجان فغان قریب یکبار کوه سیاه تو از دولت
 دار و ملایم معقول بی اذیت و آزاری است این موجب دوستی گفت
 او را معینا به علی کمال معبد در حق امان از فغان دلی میرزا زکی و در آن
 ایام بر این که گفت میاید بهر فغان پسر او را بکومت کردستان بقرار
 ایام او در نظر ادبی دولت بودی بخشید و بکوه فرمای میرزا علی
 علم شهریار ایران بکومت کردستان بقرار پسر از پسرین
 و با فتن فغان حکومت بنا خوشی رعاف و چار کردید این بعضی ادرا
 از آمدن بکوهستان مانع که خود معتمد الدوله بزرگین حکومت را بجان
 گرفت و بهشت عفا نمود و بعد از آن بکومت کردستان میرزا زکی رجوع
 گردید و ماه ذی قعدة گذشته شد و فغان و میرزا علی معتمد الدوله که ملا صحبت
 با او در جانب حرات بقا نظر میاید کردستان مأمور و از ظاهر امان بری

سنبل

سنبل روان آمد میرزا زکی و حسیه فغان فغان از ملک کردستان
 شتافت معتمد الدوله روز جمعه چهارم ذی قعدة و احرام هزار و بیست
 هشت تا دو چهارم بهار لایه سنبل و در دگر یکسکه هم حرکت از بهر آن
 پسر رضا فغان دالی که خواهر نظام و بکوه پسر فغان بقرار نمود
 و با خود بکوهستان که همان محلیه فغان و میرزا میرچ و ملک نظام
 فغانی که در خدمت گذاری دولت از او بطریق رسیده و بایه ترقی

گردید و بایه پس از این بکوه تحریر کشیده می شود
 شرح حکایت شاه فرمای میرزا علی معتمد الدوله در کردستان

شرح حکایت شاه فرمای
 میرزا علی معتمد الدوله در کردستان

جمع شاه فرمای معتمد الدوله روز جمعه چهارم ذی قعدة و احرام هزار و بیست
 و دو و لایه کردستان شتافت و در همان روز و دو عسوم عیان و در
 کردستان و حضرت و حضوری بهر سائید بعد از ادای مراسم تقدسات بموله
 این مختصر نظام را خواند که تا من در این ولایت حکومت دارم با اهدی
 بهج موقی و دروغ میگویم و هیچیک از شما نباید با من دروغ بگوئید
 هر که دروغ اهدی پیش من انگار شود و مطرود و مردود خواهد بود و او را
 در شش سال حکومت او با راضی و راجی داشت و عقد بعد از سه ماه
 بچهارم کردی و باز و قبیل شاه و لک میروان و سرحدات با و یکمیلان با
 جمعی روان شد و در و دکان بر او ان سلطان ادای که سائید از حکام

کردستان باغی بود بهرام بچک مصطفی بک برادرش و کهنه از نفع مکتبی
 معتمد الدوله آید این روزها هم جویت حسن سلطان باطنی ناپسند افشا و بایزید
 خاطر معتمد الدوله گردید چه بدین حرکات حشمتا نه هم در عین روز از مکتبی
 حسن سلطان بر در و دیوار کرد تا تفریه در بک که یکی از دعات مروان و
 بر وجه دولت است و از درش منزل گرفتند منزل شاهزاده معتمد الدوله را در
 میان مسجد انقیریه قرار دادند و در آن مسجد هر چند صبح و شب از آن عبادت
 نام فرستادند خود را احضار کرده و با دست و پا و عمل ملکولی رطوبت و قیام
 فرستادند و در غایت دقه خانه مسجدی که در آن حسن سلطان و دیگران را پیش
 نزد من می آید آنها را میفرستادند و بجزند مسجد که تفریه خانه آنند
 برادر را بجزند حسن سلطان را و فرستادند مسجدی که در آن ظاهر شد
 اسباب کشتن و کشتن آنها را فرستادند و در مواضع و دستور العمل شاهزاده سلطان
 مقتول و در برادر و دیگران مشغول اند و در حقیقت حسن سلطان جمیع این
 یکبار از قتل او بجزند قدم و صندل و صندل و در پیشرو آن حسن سلطان
 بودند پس از کشتن حسن سلطان بکلمه برادر برسمان پای اوسته بر کشتن
 کشیدند و میان کشتن برودند این برادر از نفع مکتبی از دین حسن سلطان
 راه گریز پیش گرفته تفرقه شدند معتمد الدوله هم حسن سلطان را قتل
 رسانید و برادر پیش از بجزند و بوسی سنج سعادت فرمود این

شاهزاده

شاهزاده و نظر شاهزاده نصرتشین و غم انانی کردستان بجزند
 رعب قلوب ایشان گردید بهر صورت طایفه اداری بهیسه کشیدند
 حسن سلطان بجزند شاهزاده نصرتشین شوند و در مقام طاعت برآمدند یکبار
 بر قدم پیشین قبول کردند و ضامن فدرستند و در طایفه مول آنها و جزند
 شاهزاده قبول نیا پس خیال خود سری و طایفه افشاده و در تفریه بهیسه
 کار بر داشتند در رستان این کار که تفریه و کار مکتبی بجزند عدم هر وقت
 فراب شد بجزند و در حقیقت حکم تفریه آن رسید معتمد الدوله محمد باقر خان
 نواده محمد حسین خان صندل و صندل را بجزند و در آن تفریه و کار که
 پس از در رشتن محمد باقر خان طایفه اداری بجزند و کار که محمد باقر خان را بجزند
 آورده و در رشتن بجزند و در رشتن و در رشتن و در رشتن و در رشتن
 محمد باقر خان از تفریه آنها با بجزند و در رشتن و در رشتن و در رشتن
 طایفه و در رشتن برادره بجزند و در رشتن و در رشتن و در رشتن
 برادر و دوست و دشمن و دشمنی از دارالایام سنج بوسی مروان
 روان شد و در رشتن و در رشتن و در رشتن و در رشتن و در رشتن
 نووازه و تفریه (سرخ کول) عازم معتمد الدوله و در رشتن و در رشتن
 شهر مزبور در حقیقت که مشهور است میان و در رشتن و در رشتن و در رشتن
 خیمه و کاره بر پای کرده و در آنجا منزل تفریه طایفه اداری چون فرمود

بنام و سپید در دام خود یافتند و بیکدیگر از نظر گفت و گو به یکدیگر
 و بر روی او چو شانه و در به که شرف برادر و دو بوی چنان طبع صفا و جلال
 این خرد و رستختن و قیاس کرد و ستمی که می کردی حضرت شاهزاده بعد از
 علی که بر خان شرف الملک و میرزا صفای دیوان یکی و جمعی دیگر که در کربلا
 با هم جمعیت یافتند و در محلات پنداشت کرد تا سینه برادرش را در غایت
 از خود و این بود که در کربلا به سر رسانید و به سنگی که در صحنه صفا
 فرمود و بعد از صبح شد و از آنجا راه چاف کرد تا سینه برادرش رسید و
 در کربلا به سر رسید و صفا و شکیبای آنکه از سینه است آورد و گوید
 و گوید که از کربلا گفتن با یارین که در کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید
 حضرت شاهزاده مقام جلالت بر آید امر با حضار بود که در کربلا به سر رسید
 فرار بر خود و سوار می نمود تا شکیبای او را می بینید و از کربلا به سر رسید
 مخصوصا علی که بر خان شرف الملک گفت و گفت که در کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید
 شمر شد قیاس انوار الیوم علی الفی اذ عرفته عینه است
 با همس و ناچار بر سینه را بر نداشت به علی که بر خان شرف الملک
 و بعد و دی که در کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید که در کربلا به سر رسید
 بودند و قریب یک ساعت میدان داری نمودند و عیسی میرزا سلطان

دینار

و بعد یک و چند نفر از سران قتل رسیدند و از آنانی که در دهم بر آمدند
 ترانت خود کرد و الا مقتول و محسوس گردید و از کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید
 و گوید که ای شاهزاده و قتل رسیدند و از کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید
 امیرال دهباب و بعد و جنس در اردو بود و ضعیف او را سینه که در کربلا به سر رسید
 شاهزاده در سلطان دیکش بهانه و در خود را بر است و از کربلا به سر رسید
 از دفع این سنگ و جان چون مار بر خود می پیچید و سینه را جری و کجا جری
 با دلی و در دست و چهار نو و سینه را جری و از کربلا به سر رسید
 و حکم به روانه شدن سپاه برادر و سرکرده کان با قتل شد و قتل و قتل و قتل
 او را می نرسد و در دفع سر باز با یکدیگر و سواران و دو فرج بعد از انجمی
 مصطفی قلی خان اعظم و سلطان دیک فرج سینه را جری و از کربلا به سر رسید
 بیرون خان مرتب و قلیل می کرد و کربلا به سر رسید و از کربلا به سر رسید
 سعد الله و در سردی این سپاه نامزد و نامور شد و از کربلا به سر رسید
 دو تنی محمد علیخان سرمنک که حال سرخ و نظر الملک است با فوج کربلا
 و قتل شد و با نه و دیوان و سه عراده توپ و دو عراده قیس با سان
 و در بند (کلین) که است از خاک او را به است نامور و در کربلا به سر رسید
 با این استعداد و در تیر شلیک که قابل در سینه کلین است جلالت
 انداخت و به جای تحمل آهسته سپاهیان او را بجای خود قرار داد و از کربلا به سر رسید

تا خوش بدانی آن پوشش غلانی را تا قب کفر آنجا را نصف حبس کند
 از ای دور آن چه زیست را محال دانسته از قهر و در شمر زور شتابند
 نه کانه و نه کجی تفری و در یوانی و با نه نام مردی و مردانی را زنده کرد و تفر
 در این رزم چون سردارانی داد و مردانی و یک شای را داد همه جا با فتح طفر
 پیش از شک طفر از ربه القصد چه نفر زنده و سیکر و با سر برام میرانک
 مزاج و سر شیخ کده و چندین سر دیگر روانه دارا لاله و حضورش برادر و چند کفر
 فتح را در دست افکند از این سرست اثر را با منی دولت علیه ظاهر و
 سران سپاه و اتحاد و افراد و فتح استعدای اختیار است کردند در دولت
 حیرت و در صفه مر جوب و حق هر یک در سران سپاه و پیش از آن
 با ران محنت کردید و زده معاهات با وطن خود و فتنه ش برادر و بعد از
 قرار داد که همه وقت چهار رسته سر باز در جوش بدانی سخته و نا طوط
 طایفه اوز می در بزرگ و کوچک و خاک دولت غلانی در میدان کسلی
 چون با این نوال گذشت او را میهن خیال هر جهت که رگستان و نهاده اوردن
 باست تا نه برادر و فغانند اول کسی که اقدام نمود و احدی سلطان بود که بر فغان
 قدوه اسلام علی و محمد شیخ الاسلام آمده او را در آن بارگاه رفیع شمع کانی
 خوش ساخت برادر با معضای با کی ظلمت و شفاعت مولانا احمد شیخ الاسلام
 خط عفو بر جرایم او کشیده و مورد عفویش فرموده و سیراد را میهن که از غفلت اسلام

مطلع کردید قوی دل آمده محمد سعید سلطان نیز بفرمان پناه آوردن آمده شد و فغان
 خیال خود را که زن حبس و حبس بود روانه سست تا نه برادر و فغان و در آن خواه
 در آن ربه معاودت محمد سعید سلطان را یکسر شایزاده او را ان داد و با توط
 و شفاعت علی اکبر خان شرف الملک اذن جوش فرمود بعد از چند روز
 محمد سعید سلطان آمده و بنا به بند و حبس شایزاده گردید و این بین یکی از
 برادرهای حسن سلطان که نام این زمان حبس شایزاده بودند و محسوس دهم
 بهرام پاک بود و خیلی شخص نام و جابری بصمت ولی پروانی بود هم آن
 یکی دیگر مصطفی پاک بر خلاف بهرام پاک شخص فقر و جابری در وقت استیلا
 او را میهن هم در او شرامی دیده و شنیده فی شایر رضا علی دیوان یکی
 فرست دابل و خیال او را شایر آورده و در حضورش برادر و شیع خدایی او گرفته و
 واقع خاست و کفالت او را نمود و فقه و شایر را رضا علی دیوان
 پرورد و در دولت به قصد توانم واجب و حق او کسایش برقرار نمود که در
 سنج مجرب را صرف کرد و ان و معاشش که در بجای زنده چندی که
 این مقدمات که شتاب الامر ش برادر علی اکبر خان شرف الملک کفالت
 جواز و او را یک حبس نمود و فغان با طفا با و پرورد که توط محمد سعید سلطان
 بهجه حکومت او را بکشید و او را با خود برید و با لمره شرا و او را دلا و دلا و باغ
 از این صفحات دفع و دفع نماید شرف الملک بفرموده و در العمل شایزاده شایر که

محمد بن عبد الله بن باخرو برودن و کوه قیصر را پیش از آنکه کوه کوهستان
 و بران و کسان او از خود شرف الملک شنیده که بر این سخن از خود را و کوه
 در سنج حرکت کرده بطرف جزیره رود را نه شدیم محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان
 و دانای بود بن سخن و یقین بی نیاید است فرستاد خود برده و دیده کرد
 می نمود که شاید خدایت را بدستی عالی شود و منزلت بسکای سکه حرکت
 کاهی تر سبک تر سبک از پیش میرفت و کاهی در عقب می ماند تا این
 و سبک معلوم کند از این حرکت در ده حالت می خطراتی روی میدهد
 یا نمید بینیم که هر الوحد و از اوصاف نظر کند و خود را غافل نموده پس چه
 جز او را نمی برسدیم تا منزل رسیده خود را بمیل خاطر بزدن آمد و از آن
 غفلت و خبر نرسیدن از بجای آنکه در این سفر در خفا کوه کوهستان
 رود رسیدیم نهایت مهربانی را نسبت به ما مبذول داشته این روز را
 عبد الرحمن بن کوه کوهستان را در او زمان حکم می نمود که او را هم بلام میادیم
 آنوقت با تمام کار آنها اقدام نمود محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان دید
 با و کوه بنو سبک با و کوه بنو سبک با کوه بنو سبک با کوه بنو سبک با کوه بنو سبک با
 سکونت نمایند و خود شما با و کوه بنو سبک با و کوه بنو سبک با و کوه بنو سبک با
 نمود و در کوه روزی هر دو کوه بنو سبک با و کوه بنو سبک با و کوه بنو سبک با
 یک روز علی بن صفور یک نام که بر کوه کاهی شخص می رسید و دست خراسته

و خیال

و خیال خود را نسبت به محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان و کوه کوهستان را
 پیش با و نمود پس در کوه کوهستان آنها با و نمود که در کوه کوهستان را
 گرفت که محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان و کوه کوهستان او را از خود شرف الملک
 از نوکرهای محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان بیان گذار پس از آن بین احوال بر نهاد و کوه کوهستان
 نوکرهای با صفور یک نام تراغ را بیدیم صفور یک نام نوکرهای کوه کوهستان
 یکدیگر گفتند بیایند خود را می بینیم تنبیه نوکرهای در مجلس برین خبر محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان
 و هر دو آمدن من محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان و کوه کوهستان او را در کوه کوهستان بر نهاد
 قرار پس دستور العمل صفور یک نام کوه کوهستان را رفت و او را را و کوه کوهستان
 بر نهاد و بعد از آن بدون در کوه کوهستان یکان یکان آنها را و کوه کوهستان
 روی عمارت کوه کوهستان برای خود رسانیده و هدف کوه کوهستان (استی)
 بعد از آن در کوه کوهستان یک نام کوه کوهستان را با و کوه کوهستان را
 جزای این خدمت لقب شرف الملک با منصب برتری و خیال از کوه کوهستان
 روز دولت بجهت او گرفت فی الواقع بن محمد بن عبد الله بن کوه کوهستان نهایت شرف
 داشت و با تمام شرف بر نهاده و می شرف الملک شرف الملک در کوه کوهستان شرف
 وضع او هر دو او را آنکه گردیدند از راه عهده الدوله برای کوه کوهستان
 سه حق بزرگ را با و کوه کوهستان در کوه کوهستان هم در کوه کوهستان
 زنده و تازه نمودی از حقوق آن شرف بر نهاده بزرگ بین و کوه کوهستان بود

زیر این اداری مشهور برز و یک دور کمال غلبه و سبب بخت و بخت و بخت
 دولت شانی تا کنون بر سر سلیمانه اجزای هر یک کفایت نماید و در
 هر استیلان حوالی شهر سنج بجا می آید و است قدرت او با خود
 باین برکتی در سرحد داران دور است که می بیند که بخت و بخت
 و طبع نمیداند تا بقی که در کور این شاهزاده بزرگوار است و بخت
 برکت و در حقوق و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 همسایه و اگر کورستان بود در کورستانی زیر آفتاب سالها و
 پامال غلبه و دوست فرمود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و در اداریات قرب جوار کورستان و بخت و بخت و بخت و بخت
 کورستان ساخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 اسیر و در کورستان و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 اندام طایفه جاف بود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 امری بود که در انظار محال می نمود و این شاهزاده عالی قدر با بخت
 تا بعد از چنان در تمام آنها استقامت فرمود که در کورستان نامی و بخت
 در آنها باقی گذاشت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 در طایفه کثیر و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 ایران و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

کوران غم

کوران طایفه بخت هر کدام از دوستان را با بدوی می کشد و طایفه
 باشد و طایفه بخت را با جیل و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 اگر با بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 می نمودند و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 می نمودند و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 کورستان می آمدند و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 در سال بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 طایفه و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 کورستان می بیند و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 رخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 کورستان در خوف و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 همواره و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 آنها را و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 کفایت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

که اعلی حضرت شهریار تاجدار ناصرالدین شاه غازی ادام الله سلطه عرش
فرنگستان را دیشته این شاهزاده بزرگ را به ارشاد نه جلوان حصا فرمود
که در غایت سلطان مصلحت امور نیابت سلطنت عظمی شود شاهزاده
مکوت کردستان را بفرزند کرده خود شاهزاده عبدالحی میرزا
چشم الملک پسر دیشته کاری و وزارت ادرا بجای میرزا اسماعیل فرید
علی آبادی که شخص دانی کامل و کافی بود و قویض در جری فرمود و خود
به ارشاد نه جلوان روان شد پس از مسافرت شهریار تاجدار و معاودت
بمقر سلطنت عظمی چنانکه مدخل میرزا حسین خان صدر اعظم که تفصیل از آنجا
انانی ایران اطلاع دارند شاهزاده محمد الله که را بکوت کردستان
و از بعد از آمدن کردستان و توفیق ششماه در شهر بکوت کردستان
فرمود یکصد سوار شاهزاده را معزول و شاهزاده طهاب میرزا را میرزا الله
بجای او منصوب و بکوتان فرمود و خبر که تخر و تخر و تخر و تخر و تخر و تخر
شهر تخر را بطریق قاعده استخراج و داخل در رفیق شاهزاده فرما فرمود و او را
شاهزاده طهاب میرزا را بکوتان نظم کشید و در تحت جلالت فرستاد
طهاب بجای او بکوتان یافت چون در تحت جلالت که بکوتان از چهار
نصبت و چهار نصبت فرما و که در نصبت و نورکت پر و ن بر بکوتان که بکوتان
بمعاود چهار میانه چون طهاب که یکصد و هشتاد و هشت و دهی فرما

بجی

و جمع کنند که بزرگ و دویست و نود یک شود و تاریخ تمام است الهی در درج
چست و ششم شهر صفر شاهزاده محمد الله که کردستان حرکت فرمودند در
ابتدای عزل شاهزاده میرزا حسین خان صدر اعظم با و نوشته بود
هر چند و نام دیشته جای تو دولت داده ام همان صاحب خاکش و در منزل و در
از قدیم که بام کرد شهر سنج رسم خانه شادی بویج معنی هر ساله خانه شادی
سنجی را شکار که کند و از هر خانه بقاوت قدرت و بی قدرتی و بی قدر
یافت و سنجی را در هر دلی با نژده هزار سقاوت که کند و بی شانه لعل
و به را بگویش حاجی محمد که یکی از اعیان و صلی کردستان و بقیه
برقرار فرمود و بکوت کردستان اخلاف سنگ او را نه بکوت کرده
محض رفیع این حقوق قریب یک هزار مز را از این یک هزار در دست خود
که هر یک از هفتصد و شصت بود و در دست و بکوت کردستان و بکوت
اکنون همان دین بکوت کردستان بکوت و دست و ادل است و در حال
یک هزار و دویست و هشتاد و نه که یک سال بعد از قتل بنا خشی بهمان مطبوعه
جمع کثیری از بزرگان کردستان بر ره جهان خانه را بفرمود و بکوتان احمد
شیخ الاسلام و اسماعیل خان والی نطحه و میرزا نادر مستوفی باشی و بکوتان
و کسل و قافل و لطف و دیوان پکی و بکوتان و بکوتان و بکوتان و بکوتان
مشر المانی با محبت اخوس با بکوتان ملک و بکوتان و بکوتان و بکوتان

شرح حکومت شاهنشاهی ایران

چون بجز این جهان بیغ شریعی حکومت کردستان نیست حکومت
 کرمانشاهان گوید و بجز شاهنشاهی ایران گوید و در آن اوقات
 حکمران کرمانشاهان بودند و فیض شاهزاده محمد شریف میرزا پسر شاهنشاهی ایران
 را در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 برادر داریست و فیض میرزا پسر شاهنشاهی ایران را در آن وقت در آن وقت
 و بزرگ منشی را بهشت صاحب فضل و جود و کم و بیش و در آن وقت در آن وقت
 و معاینه مردم را میرزا در سلطنت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 از همان جهت نیست حکومت کردستان احضار کرد و بعد از رسیدن به
 میرزا در سلطنت با امانت و فروعات و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 گرفت پیشکشی را و بهشتی را محمد مهدی میرزا با و پسر و خود را و در آن وقت
 بطرف میرزا حرکت نمود بعد از آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 توقف در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 بکرمانشاهان قریب در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 مدتی بعد از آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 و منقول شده از آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

شرح حکومت شاهنشاهی ایران
 میرزا

بسیار است
 ح

و بجز

و بجز شریعی نیست نظام ولایت را از نظام افشار و شاهزاده امیر سردار و
 در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 خود میرزا را برادرش عوام کالاف نام فخرت چند را بهانه نمود و در آن
 که نشسته با و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 نوکری و بخت با محمد مهدی میرزا داشت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 نایره حرب با گرفت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 و بهشت نفعی در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 ولایت آمد و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 دولت جای آیت رسید شاهزاده محمد مهدی میرزا در آن وقت در آن وقت
 کرمانشاهان در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 بکرمانشاهان کرمانشاهان کرمانشاهان کرمانشاهان کرمانشاهان کرمانشاهان

شرح حکمرانی شاهزاده امیر مهدی میرزا علی محمد در آن وقت
 عادلانه و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 شرف الملک میرزا محمد رضا وزیر و چند نفر دیگر از اهل ولایت بهمان وقت
 شاهزاده عادلانه و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 حشمت اسلحه پیشکش را بکومت کردستان را و در آن وقت در آن وقت
 و نظم ولایت را در شرف الملک میرزا محمد رضا وزیر و در آن وقت در آن وقت

شرح حکومت شاهنشاهی ایران
 ح

کجاستان حضرت و خدمت حشمت اسطغی که درستان بکشته و دران ل
 شاهزاده مؤید الدوله در زمانای دولت هر هفت هزار تومان را زیاد به
 اصل بابت کردستان تسلیم نمود و پیشانی دین پناه حضرت علی مرتضی
 و خیرت پردی و هزار تومان از آنرا در حق رعایای کردستان بصفه
 تحفیف ابدی حرم فرجه بخت هزار تومان را بجهت صبر بابت کرد
 و بعد از حشمت اسطغی امر بهیونی صدور یافت که تعدیل بابت کردستان
 بطریق مساوات از روی بی غرضی بنمای حشمت اسطغی بفرموده عمل نموده
 و بجهت اهل ولایت سرخا صبر بابت و تحفیف مرحمتی را داد و بعد از آن چهار
 ماه و الدوله در کربلاستان بمرض موت دچار شد حشمت اسطغی بنزد خواجه
 نمود که در وقت حقیقت حاضر خشمت اسطغی شرف الملک نایب الحکومه
 قرار داد و خود بکربلاستان را بی آنکه الدوله را که در آنجا نشانی
 رخت برت و بهر ای جا و بدانی شتافت از دولت خدمت حکومت
 کربلا شهاب را بجهت حشمت اسطغی و خدمت نیابت حکومت کردستان را برای
 شرف الملک فرستاد و در ایال در ولایت کردستان آنرا بخت
 فرمود که بکربلا رسید ایال ولایت بظهرب و زوال قیام نمایند و در
 این امر علی بجهت شرف حضور بهیونی با اجازه اولیای دولت بکربلا
 رفتند و امر کردستان را قدری بخت ایال هم رسانید و در حضرت سالی که در

دولت کرد

دولت و نمود و سر اولیای دولت غلامرضا خان شهاب الملک پسر
 حبیبش نظام الدوله در کربلاست کردستان بخت و در آن فرموده و در
 علیای کردستان به ارتقاء نظران شهاب الملک در نظران بهیونی کردستان
 روان شد بعد از دو ویدار لایه سننج شرف الملک از او بختی حاصل کرده
 پس از یک هفته نظران در حرکت آمد و حضرت شهاب الملک بکربلا رسید
 گشت علیای کردستان بعد از شرف بحضور بهیونی مرد و جسم بکربلا نشسته
 و بعد از چند ای شیخ الاسلام که آنوقت این اسلام بود و بقتب سبیل شیخ الاسلامی
 که منصب ابدا و جادای بود و شرف از محمد امین عوی دولت بقتب این اسلام می سرافراز
 و هر یک از آنها را دسایر علیای کردستان را طایف فخره پوشانیده بودند
 کردستان روان فرموده و در این بخت که منیخ و مرافق این برادر هم
 این خبر علیای کردستان بقتب صدیق و رفیق طریق بودم

شیخ حکیم غلامرضا خان شهاب الملک حشمتی نظام الدوله در کربلا

غلامرضا خان شهاب الملک در آنجا در ربع الاول بکربلا رسید و فرموده و در
 سننج کرده و در این خبر و با که دولت قدسی شرف و بخت نزل کرده بود
 یک هفته بعد از لایه که در حکومت بخت نظر بفرمان رسول فرودنی مستوفی
 دیوان که در کربلا بود و بر تبه وزارت نایل شد و امور ایالتی و داد و
 ولایتی بکفایت او محول آمد و در آنجا در کربلا وانی بود و در آن

شرح علم غلامرضا خان
 شهاب الملک

بر موزات یکی بصیرت واکت شهاب الملک تریب و در نهان را واد که بکشد
 اجزای آنجا رسیدگی با مزارت ویدی می شود چنانچه بکشد که شرف الملک
 به در آمدند رفت هور جو در حضرت شهاب الملک بنامند که در میان
 با کمال استقلال بکمرانی در حق و حق بهت خراس و جوام اقام نمود
 و حکام سمر هدر را بکلی و شهرها خراب کرده و قرار امور را بنوع شهاب نه بستند
 و او که ان که ان را به نیت خورسندی بجل با مروت خود را نه نمودند
 و کمال مرادان که در آن اوان سرکش فزاین دولت بود چنانچه تبهی تمدنی تا
 پسر بهیل خان بنی اردلان که جوان رشیدی است و در اوقات حکم می نمود
 حب الا شهاب الملک گرفته و بندش بر نهاده و در اوانه است
 فرستاد و این فقره بفرستاد و از و در طرق و شوارع عظیم است
 الملک بطوری عیشتی با مردم کردستان رخساری نمود نهایت بدلی
 و کرم را و داشت مقدم سادات و خدمت علما را عینیت می نمود و در
 نایار و نام فخرای سادات بر بر فقره نوایش حضور بهم می رسانند از حضور
 آنها خرسند و موردی شد فقرای نجای کردستان را فوق آنها است
 می نمودند و فضل را که می میدشت با قنات سن کثرت صفات حسنه
 و از بود علما کردستان که از طهران مرجهت کرده بولایت آمدند از
 عواطف او بهره و مر نه احوال گشت و در وسط سال جمعی از رجال و بزاز

داویش

داویش و قلاش سنج با شارب بعضی از اقا بان شوری کرده و یکبار به
 از حقوق لغای شهاب الملک پوشیده و در جوار نام شهر پسر سلام نه
 علیه است که شکی نیست او بی دولت محک این حرکات توشیان را
 شرف الملک نهسته داین کردار را بخار را نسبت با و داده و در و ان
 الملک از این به قدر به خرد و بی چاره بی هر دو با طما بچرخ کاتی را نمی نمود
 و این وقت مرکب تلاری در میان قات لار و شهر است تا یک بود و شرف
 در شهر طهران اقامت داشت از و در جهت نفع عوام را کابی را با یکا نمود
 نمودند که شرف الملک گرفته بند بر نهت یکی از اکتان با شرف الملک
 که در و در و شرف الملک پیش از وقت اجبار نمود شرف الملک تا به حضرت
 شهاب الملک بنامند که آمد شهاب الملک نیز توشیان را امت
 از جوار نام زاده پردن آمدند و ابتدای رستان که از این سال بود که است
 گزافان و کردستان بنواب شاهزاده سلطان میرزا علی سلطه
 تقویض دو گلد را گردید

دکتر فخریه شاهزاده سلطان میرزا علی سلطه

در وقت حکومت کردستان از دولت خود شهاب الملک سپرده و در آن
 دسر برستی بجای را بشا میرزا سلطه تقویض نموده بودند شاهزاده که در
 حرکت کرد خسر و فغان دلی پسر رضا قاجان دلی که شخص دلی و در

شرح حکومت شاهزاده
 سلطان میرزا علی
 سلطه

دورست و شایسته خود آورده شرف المکات را نیز در کتب خود جهت داده
در رسیدن کرمانشاهان بجهت ابرادین و دولت از جانب خود مکتوبات
کرگستان را برای شهاب المکات فرستاده و احترامات لازم را شهاب المکات
در وجهت بکامیابی میآورد و بجهت چند ازین فرزندان شهاب المکات
فخرینش که نزد پدرانش در عراق و کربلا و مدینه و کوفه و کربلا
رسیده که شهاب المکات از مکتوبات خود استغفار میآورد و از انسانی است
مقبول است که در شهرتانی بر سر الاول سال که هزار دویست و هشتاد و چهار در نظر
شد شهاب المکات دین مدح و ستایش بکمال تقدس و بفرستی رفا کرد
یک باب چادر را بجهت کیه حسین کرگستان در هشتصد و بیست و یکم
بمان چادر علی بن ابی طالب و بنای و در اول خانه را که است که بکامیابی
قراول شریف و خیال است که چندین قراولان در مواقع لازم شرف رسانند
تقدیر مرقی تدبیر دنیا بدین چگونگی است که هم باطله از شرف المکات
مطلع که عموهای کرگستان را بصورت بدید شرف المکات بکامیابی
مردان زبان جسمی دیگر از موافقان شرف المکات شهاب المکات
شیخ الاسلام علی قاضی و غیره و غیره در کربلا مان بودند و در آن وقت
خود را حکم با کاسته قول کرگستان میدادند و همراهِ کرگستانها را بکجهت
این رای زده بود که شاید بویله اینها هر زده بزرگ رنج نفاق در میان اینها

منجذبه

منجذبه کوچه سوم ایلی کرگستان از شیخ مولی و شرف المکات بکمال
آگاه و کمال است شرف المکات بر میان بسته از کرگستان بکامیابی
شد خود یکی از چند مسافری بودم و همه با علماء و شرف برای تنهاد
دشمنه میرزا محمد رضی مستوفی و دوان و وزیر کرگستان پیر میرزا یوسف
شیخ و طایفه بمراتب از طایفه رفا و بعد از آنکه که هر دو شخص با یک نهاد
و یک استیفا بودند و این شهر حضور داشتند جناب شیخ محمد فخر المکات و
همدی شیخ الاسلام که هر دو از اعیان علی کرگستان بودند و این شرف
تا مدتی در این شیخ محمد فخر المکات و تقریر و تقریر در هشتاد و چهار
در علوم رسمی و نظم و شرف از دوی فرید و هر دو حیدر بود و اعظم
با این نیست اجتماع بقرع دارالدوله کربلا رسیدند و شهاب المکات
آمدن آنها آگاه است و شرفیات و در چهارم و چهارم هر دو فرود آمد
کردند و این حکم که پنج روز بعد بعد سلسله مانده مرکب شرف
همدی به محل نشین و در دوی کرگستانها را در جوی که جلوه عاید و مشهور
بشهاب المکات است و شهاب المکات در وقت و شهاب المکات هر زده شرف است
شرفیاء حضور شیخ محمد فخر المکات با طایفه زبان و هشتاد و چهار
نشان را با شهاب المکات فریفته جبار است و شیفه است است او که
پس فخر المکات که آن سمران را در آن حضرت معرفی نمود همه در آن

و نهفت انصاف منزل جلال کرد و پشتر از چاه و کسکه چادر در روی کربستان
 از دست نه شده بود بکمال آلودگی هر یک در منزل خود از سید و روزه پیم هر یک
 اثنای یک روز و دویست و نود و چهار که روز عید نوروز سلطان فیض شاهزاده با نهایت
 فرونگ و سلام عام شمشاد جمعی که دست با نهرا حجب احضار مدعیان بسیار
 یخچال هر زنده جا عالم این بنده پنهان در راجعه قصبه و خواندن پیشگاه
 خراکه با طبله ای که مقام سلام بود مقام دادند در این مقام شمشاد هر نفر
 از کربستانی و کربانی و بیانی و در تپ و سرنگ و صحن جان بسیار
 و اما دو فراد افروخته و کشته شد پس از آنکه و سکه با نهرا شاهرزاده بنده
 پنهان و قصبه و این را بنده و حضرت شاه طایفه صحت و طایفه بسیار
 در بان این بنده بی نام و نشان قبول بخشایش و عجز و مسامحت
 آمد و یک طایفه که شیرازی را کشت و محبت کردند این کربستان شاهرزاده با
 حضرت کربستان بنای مخالف شد به صورت علم و عرف کربستان بنای
 که هم شاهرزاده کردید و نواب و اولا اجماع میرزای مؤید الدوله پسر خود را
 حکومت کرد کربستان پرتابید و میرزا رضای بنی خور و در پیشگاه
 مؤید کربستان در کباب ابله فتح میرزا بطرف کربستان روان آمدند
 بعد از رسیدن دارالایام سنج از جانب شاهرزاده حکم رسید که هر که
 روانه جزا نه شود و قد میرزا در زینت قبول نیاید با چار حجب میرزا شاهرزاده

بانی بنی

برای رفتن با و کشت و دشت پس از رفتن او اجماع میرزای مؤید الدوله بنی
 میرزا رضای بنی بنی شمول بنی بنی امروز بعد و شمول کردید شاهرزاده با
 خرد و نان وانی را حکومت پشتر خود و نامش کرد با سرحدات را شاهرزاده
 شاهرزاده ابله فتح میرزا با شریکین کوا العسیر میرزا رضای بنی بنی که در کربستان
 بود این بنده و بعد از که علی اکبر و کوا که مستم انتخاب نمود و جمع
 امورات دلائی را کفایت از منقولین شربت و سالی امورات و دیت
 بدین نوال که شربت و دیت امورات و دیت بنام میرزا و دیت شاهرزاده
 که از کربستان مستوفی بنی را دیت و دین و وضع کربستان که شاهرزاده
 پیشگاه ری و دیت و عینی از اقربا و خویش کربانی و حضرت شاهرزاده
 کردید لقب وزارت و نسل وزارت را شاهرزاده با و حکومت کربستان
 میرزا رضای دیر برادر الدوله که شاهرزاده انصاف نمود پس از چندی
 حجب چند بیونی بنده بی نام و نشان در ارتقاء و طهرانی روان آمد
 میرزا و دیت شیر دیوان بکمال استعجال با مرز و دیت پیشگاه ری کرد
 اقدام نمود علی کمال این اوقات که میرزا و دیت شیر دیوان که در کربستان
 پیشگاه بود شرف الکس که جدا از دیت حکومت دیت و بکمال شرف و کوا
 روز را سیکه را بنده بعد از چندی شاهرزاده و دیت کربستان انصاف نمود
 دیت و شرف آمدن حکومت کربستان ان را شاهرزاده وضع نمود ان را

عبداللطیف بن مسعود بودیم مدینه باقر برادر جمعی می شیخ الاسلام کتبی
 که دویم در تهران بود با غریبی میرزا علی نقی را در شیروان منزل تهر رفتند و بعد
 که آن تهر را که کاخ هدایت و تفرقه است شرف الملک در آنجا بود همه را بعد از آن
 پرده میرزا علی نقی نزد آنها را تقدیم حضرت برادر جمعی بپخته کرده باز در تهران
 متعالی است و در اتمام برای قاصد با تو کرشمه بود چون شرف الملک
 با قوام الدوله که حضور عظیم رسیدند صده غنیمت خیال بکنند و بدین بهانه
 و شرف الملک بهای خیال بود قوام الدوله را تا به شرف الملک روانه شد
 شاهزاده که بعد از رفتن آن شاهزاده همان کاخ هدایت را که طایفه قزو
 منزل تهر برده بود پرده کرده و آنها را چون نامه متعالی است شرف الملک
 شرف الملک بی شاهزاده و با کمال عزت شاهزاده که بعد از آن
 شاهزاده خیال تمام کردن فریب شد البته بیشتر از دنیا میگویم و می بینیم که آن
 جواب آخر آنست که شرف الملک چه هم سطره رخ دیگر روی پیر
 ندیدند شرف الملک را و آن کاخ هدایت را از تهر میانه و هر قدر
 حرکت تهر می نمود صدف فایده نبود آخر همین سطره سطره
 رابطه با این تهر و شرف الملک گردید شرف الملک گفت که در قتل کامل شد
 که باری در دوش او بر در دوش تهر بعد از خارج کردن این تهر تهر را
 در او خارج نموده و او را در تهر دیگر که تهر در صورت تهر به تهر است شرف الملک

نیز بخود

نسبت بخود و دولتی با کمال صداقت با تهر خدمت اقدام می نمود و این پن
 که برای دفع دفعه ششم شرف الملک به تهر آمدن می دولت شاهزاده که بعد از
 با شکر جرات و امور تهر در تهر به تهر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
 شرف الملک که با او همه را شرف الملک از طرف شرف الملک در تهر شرف الملک
 دولت از طرف دولتی دولت تهر در تهر شرف الملک را بعد از
 دور از صواب به تهر شرف الملک از تهر شرف الملک در تهر شرف الملک را
 بحضور بیعتی احضار نمودند که حضور تهر خطاب میکانه در این تهر شرف
 پس در حصول شرفی بی حضور شاهزاده ایران با و تهر که این تهر
 عیب به تهر که راه و چه پیشه است شرف الملک که همواره تهر شرف
 مرتبه و فرصتی بعد از این به تهر رسید که این تهر که در تهر شرف
 و در تهر کشیدن جرس این خیال محال و ظاهر هرگاه در تهر
 خدمت در حق این خانه را و بذل رحمتی تهر با شکر که در تهر
 با شکر تهر بدولت و در تهر جمعیت و تا بعین کرد و تفرق و
 او را افضل الهی و تحت و اقبال و علحضرت شرفی است که در
 بزرگی و عزای اهل و اخف خود بر این تهر را نیز تهر رسانید
 مثال به تهر با زندانی تهر و تهر سکی با زندانی
 تهر با تهر از تهر را شرف الملک و تعبدات و تهر تهر

حکومت کرستان را با برتری فتح ظفر با و حجت فرجه و میرزا یوسف محمد
که پیشکاه بیونی حضور داشت امر میفرمودند از امر و زاری و زور و زور
حکومت شرف الملک خلعت با و داده از برادرش پرورن کنند موقوف
کو به خود و زور تا چندی باطل برکشید شرف الملک ششده بودم ناکاه
شرف الملک در دست صدرایسم پرورن آید به و یحیی این همه را
بیونی را ظاهر صد غلیم که در منزل خود جای کرده است که توطئه شرف
ش هزاره ابو الفتح میرزا میگوید الدوله که حکومت کرستان را داشت
احضار نمود و تا بی کرستان را از حکومت شرف الملک اجبار نمود و
تا خیر میرزا حسن بنی بانی را فرمان داد که فرمان حکومت ولایت کرستان
باسم شرف الملک قوم و مردم و همان آن در مصدر خلاف غلطی بگوید
یکی از خا صان در کاج حکم صادر شد که شرف الملک بکراخی ز رفته تا بی
کرستان را اطلاع دهد شرف الملک حب الله بن توفیق بکراخی ز رفته
و با خط دشت د بند و غیره قریب ششاد و کراف را بکاهان یکان اهل کرستان
تحریر آورده پس از تحریر این کارا خا فرستاد و شلمان بمنزل معادست
فرمود این واقعه دو یقده هزار و دویست و نود و هفت بهتری اتفاق
چون این خبر در کرستان شمر می شود میرزا یوسف شیر و دیوان و عظام و دیوان
اوضاع شرب و در پیش می شود و بکاره آن میگویند اخرا الدوله ش هزاره

ابوالفتح

ابوالفتح میرزا میگوید الدوله را با علی و شراف ولایت بکراخی ز کرستان
برده از حکومت شرف الملک شاهی میباشند و کراخی توفیق بکراخی شرف
عسبید الله و تیغ او بکاک کرستان سنج قدم بکراخی و بال و داده
و اخا و در بار باشد و در کراخی که بزرگ ش هزاره سام سلطه که خود او
این حکام بنیاد است الله احرام غنیمت کرده بود میرزا عبدالوهاب
اصف الدوله بنا به برده اصف الدوله که حضور بیونی شرف است و خبر
کرده حکومت شرف الملک در این موقع خالی از ضربت زبانه که در
یک طرف شرف عسبید الله که رئیس اکران است اقدام به چیر جاسازی نهاده
یک طرف شرف الملک اسم به نهر هد برود و از کجا معلوم است که بیونی
کردی در مقام حمایت شرف عسبید الله پرورن می آید و حضرت بیونی
پس از اصغای این کلمات تحسین صفت الدوله و قصدی عرض او را
می نماید و قریب این سوال و جواب در کجا میگوید که شرف الملک در
بیونی بجهت پوشیدن خلعت حکومت حضور بهر میاید و حضرت علی نظام
ش در و شرف الملک دوم از رسیدن خلعت و وضع پرورن آید
اصف الدوله و لشکری او با کسان ش هزاره سام سلطه بی مطلب
شرعی را بطوریکان شرف الملک انظار کرده در بین گفتگو شمانه دل آگاه
بجهت دیدن افواج سپاه میدان تو بجا نشرف فرماشته حضور در دست

شرف ملک و ممبر بایون بهیتماده اعلیحضرت بایونی چون بزودی ملک
رسیدند بهیچ وجه بولات و انسانی لغز مغز گمان جبر حقین پرست
شرف ملک بمان صده غنیم معاودت نمودند و صلح یک عت توام
بجود صده غنیم آمد و غزنی شرف ملک را حسب الله بحدود ابدی
شرف ملک بمرایش با حاکم هند و خا طر برزده منزل جرئت گفت
قربیت روز که ازین مقدمه گذشت بر حسب استعدای مؤید الله
حکم بحدی صدور یافت که شرف ملک و همراهانش بخراسان رفتند
نماند پس در هر کوزه آواره و پشاوره بقوه خا طر و اب علیه السلام
حرم محرم شهر یار حیدر بنا بسند و شیم است و بهشت رنده با بنایت
اغز و دهرام در ان مقام آرام گرفتیم اینس الدوله و شط مبارک را صادر
فرمود که شرف ملک در کاب بایون بهیچ وجه وادی مزاجم او نشود باز
با بنایت اطمینان بمنزل مرجهت رخ بس در چهار ماه مهر بزم خا طر و اب علیه السلام
در تبریز ایشان می فرمود و حبیب و فخر و است بجزی از دولت بکلیت بکلیت
و لقب پیرانی می خورند آمدش را بهیچ نفوذ در حال نوکری ای حاکم
برای سمرای با خود و خج و مز و نمود در جلد یکی از گزینا شرف ملک بود
شرف ملک با بنیالاست و در دوازده روز فوت اگر او و خا طر
حیر با تمیدات و ولای ملکی او را بل برقت نموده و خدمت سیر نظام غلام

آذر بایان

آذر بایان شد و شرف ملک و ایام وقت مسافرت همه این زحمات
و مصائب حیر را فراموش و با مال کرده و به خط و خیال یک حیر بایان
یوسف شیر دیوان هم خیالی هم حیر را و بطران بیکه گذشت
و نا بوی رنگ در سخن نمی شنوی بهره طالس سیم رخ و کیک پیش
بس در رفتن شرف ملک با ذریه بایان از حاکم اردبیل کردند و کردستان
بر حسب در آورده بحدی گذشت برزاده ابو الفتح میرزا می مؤید الدوله در موضع و جرد
آورده شایسته هر هه غنیم علی بنیالان فواب آهوس والا سوز و زاری طالس
کرد حضرت نقل سلطان حکومت کوهستان و کولان با ان را بحدی
نا صر ملک که در روزی طالس و قره کوزلی بمان دزد نوکری بجز و سخن
دولت با ویدایت بود بر جمع کوه صر ملک و بطران بحدی بکلیت
آمد و دولت دار اند با کوه کوهستان کردید ابل و در دست اندر مشق از او بحدی
دولت بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی
چنین نا صر ملک از شایسته با او دشمن با با بحدی بحدی بحدی بحدی بحدی
سند با حاکم ولایت را اصلا و فرقا در میرزا یوسف شیر دیوان گرفته او از
و نا بایک کوه خود و حیر خود بیکه در کاری قوری بد و در خا طر و اب علیه السلام
بطرف کولان روان کرد میرزا یوسف شیر دیوان با بر رفتن با است
دشمن خا طر و اب علیه السلام ولایت اقدام نمود و خا طر و اب علیه السلام بحدی بحدی بحدی

شرف ملک
بحدی بحدی
بحدی بحدی

در آن ملک بجز آن رفت و در آن به نظر بیجا و خدمت آن شاه
 افسوس و ارا و بیسکه و بی در این افساف بنویسد و این ملک شده
 حکومت و این است که گفت که این است اودا که در این است که خدمت و
 و سرحدی برآمد و بکمال عقولیت و بی غرضی با اهل ملک رفت و گردان کرد و
 به خط غرض حسد در این وضع که سر هر کوه که بود و در هر دو دست داشت
 بعد از مدت ماه و در هر ربع بود که این در یک سینه سحر مغرب امانی کرد
 در این در طرف و قیام بر این است که بجا بیج و صمد العبد و این است
 لطف الیخ و صمد و جمیع که بکمال فانی و بی حسد و کینه و عداوت
 زیاده و این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 متفکر است که که در این است که در این است که در این است که در این است
 قل سبطان که در این است که در این است که در این است که در این است
 حضرت قل سبطان که در این است که در این است که در این است که در این است
 و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 افعای و این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 با صفیان چنانکه در این است که در این است که در این است که در این است

نموده و بجز آنست که روان کرد و در ملک در این حرکت و بهمان آمد
 جمعی از هر دو فرقه امانی کرد و در آن است که در این است که در این است
 لطف الیخ و صمد و جمیع که بکمال فانی و بی حسد و کینه و عداوت
 زیاده و این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 متفکر است که که در این است که در این است که در این است که در این است
 قل سبطان که در این است که در این است که در این است که در این است
 حضرت قل سبطان که در این است که در این است که در این است که در این است
 و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 افعای و این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 با صفیان چنانکه در این است که در این است که در این است که در این است

سخن گوشت بر این است که در این است که در این است که در این است
 بر این است که در این است که در این است که در این است که در این است

پیش بود و سال دوم حکومت اقبال الملک که مطابق با مکرر کتب تصدیق
 بجای بود میرزاوسف شیردوان را در بر و شکهار تصدیق و سندهایت
 اصف و فرزند او در وقت نمودن این ملک کی در توان طیفه کبابی در
 و چاکر کفر از طیفه سگویی که هر طیفه از طیفه معتبره کردستان
 بسند می شود شمس سگویی نظر بخت فطرت بر آن صلیب کبابی دست
 میکند بعد از تعریف آینه از هر یک که خود حسن طیفه کبابی که بدو و
 میرزا قاضی سل را بی زبده کم بیان می نهد که حسن زرد گن و طیفه
 و اقربا و سایر یاری خورشید و بختا قریب هر روز بود و پاهای جمع آرد
 کرده به دون و شب با کمال جلد و دست بهم بر طیفه سگویی که در هر یک
 به طیفه میرزا طیفه سگویی و قبی که در خواب بخت بیدار می شود
 هر روز نظر به حق دست بخت و غارت باز که در بهر اهل و عیال
 آینه مشغول گشته فرصت مقابله و مقابله برای طیفه سگویی نماند
 قلیز زود خردی که در خدمت باری نماند و این یکین و او یکین کینه
 عثمان نام که در سب طیفه سگویی به یک نفر پسرش و با نزد نظر از اهل طیفه
 سگویی بخت می رسد و چند نفر دیگر بخدمت طیفه کبابی پس از دست
 بر دقت و قوه توانایی بسیار و مخلص و اخلاص و مراحمی طیفه سگویی
 غارت که در حجت می کشند طیفه سگویی بعد از طیفه که از طیفه کبابی

پسر محمد عزیز خان سردار بطور طیفه کبابی که خدا عثمان مقول است بر کتب
 مکرر آینه و سیف الدین خان حاکم ساجدین بنامه که سیف الدین
 انصاری جری ز کاج جری بعضی لویان در است قاهره رسانید از دست
 حکم انعام طیفه سگویی از طیفه کبابی بیده اقبال الملک طرف صدق
 و سیف الدین خان نیز حکم شد که یک نفر این در جانب خود کربل
 نفر شده که حاکم کردستان ابقا بقا عده و قافون و لایق قرار می
 ایناب بد به خون عتو لیلی طیفه سگویی با مال شود و بخت و طوفان کباب
 حضرت اقدس و بعد و صد علم حق که مورخ و محرران ادواتی آن
 و در آن وقت در نزد سیف الدین خان پسر محمد عزیز خان سردار در آن
 بودم با مأمور بخت گشته در هر دقیقه که در هر یک و یک کباب کچام
 عده و از مکرر کباب و کبابستان سنج آمده بعد از کشش و کوشش زیاد
 به صراحت اقبال الملک میرزا یوسف شیردوان بطور املی جوینت
 کرده و در هر یک و در حق لیل را به حق تصدیق کشته مبلغ کباب و کباب
 با انعام و در هر یک از طیفه کبابی طیفه سگویی رسید و پیشتر
 چهار هزار تومان دیگر ضرر خسارت در این سبب طیفه کبابی و در هر یک
 بعد از ختم این امر مکرر می جهت نموده و ادای بخت کباب و کباب و در هر یک
 حضرت نعل السلطان اقبال الملک میرزا یوسف شیردوان را با صفهان

احضار نمود پس از مدتی رسیدن اقبال الکلی معزول آمد تا برادره ششام
بجایگشت کردستان مصر و با میرزا یوسف شیر و دیوان بوی ولایت کرد
روا نه آمدند و در میان کیمیز در بصره و دینسینج دارند

و کربان ابهر میرزا قشام سلطان در کردستان

ایک برادره قشام سلطان بکل البرجه در امر حکومت بکاهه در بجات قزوین
بجای ادا و مدت ولایت از نظم دنیا یک کشته بی نظیر و جاف که سبب
بی عاقبتی او را نمودند بجهت کمر و کسان آلوده در شک و دوا و وفات
اموال چهاره و فقر و بیسجیه که تا می کردند سجا و در در صده هزار تومان
رعایای کردستان را غارت کرده بودند بی نظیر و کشته که نتر و ضعیف
برین دانی را بی سرو سامان باشند بعزم اتمام از طایفه کلان
علم طغیان را در هشته جمعیت کثیری بر طایفه کلان کشته شدند
پس که حد حسن شریک طایفه کلانی را بقتل رسانیده چند نفری را مجروح
و متحرک نموده و آنچه اندر سباب و اموال و غنایم می باشند غارت
برده روی بر تافتند این خبر که حضرت نعل سلطان رسید حکم نمود
و تمام طایفه تیکوئی فتنه قشام سلطان بجواید می شود و دیوان میرزا
عبدالله خان قشام که حکومت بکل دیوان و ادا و ناز داشت
که جمعیت مردان و ادا و ناز و نه و سقراط با خود برده و قتل و قتل می نمود

مکمل را

شرح حکومت شاهزاده
میرزا قشام

تیکوئی را بنامید و بعد از حکم با نه و سقراط صلا نمود که در ایست
میرزا عبد الله خان مقتدر باشند هر چه دستور العمل میداد آنرا
رضا نمائید میرزا عبد الله خان مقتدر پس از اطلع قریب کیمیز
نفر از تیکوئی در دیوان را مشجب نهید پیش از وقت حکومت با نه و سقراط
اطلاع ایست که می نماید و قرار سید هر در شب چهارشنبه و روز و نیم و نیم
در کنار رودخانه خزر خوره که یک فرسخی محل تیکوئی است خبر باشند
حکم با نه و سقراط آن موقع به وقت معهود با میرزا عبد الله خان قشام
می شوند و اتفاقا بر طایفه تیکوئی مشغول آلوده بهر نوعی که دست
داشتند قتل و تفت و بهر طایفه مزبور را فرود آمدند و کشته شدند
طایفه تیکوئی با فی بسطیت بودند باریب و جلیغ و خدمت
سیف الدین خانی میر چنگ پناهند و کشته از دولت حکم اکید
صدا داشت که آنها را تحت انظار بکر و کسان بفرستند سیف الدین
حب الله را و دیوان دولت حضرات تیکوئی را همراه هم یک آدم خود
بکر و کسان فرستاد به حال چنگ حضرت قدر سلطان حالت در چاقی
اتشام سلطان را در حکومت کردستان مشا به و نمود و در حقیقت
کیمیز و سیصد و سیه و ادا معزول دوباره اقبال الکلی را بجایگشت کرد
مقتدر نمود اقبال الکلی بکر و کسان روان آمد و نتر و چوبین

راه به اراد یا که گریستان دار گردید
 شرح نیا چنگ بست نیز از چنان قبلی که پسر برادر چنگ بست
 بعد از دو روز سنج جانور چنگ بست با بقعه سده ایست و بعد از پنج روز
 علی که بر فانی شرف الهی که شده ادرا در زیر پوشیده مایه لایه توفیق
 که شمس طاهر با جلیه امری از هویت عالم جز از هویت و جلیه فی
 عالم بقدر و نفس فی عالم با نه هر چه در هر کعبه نفس فی راجع
 نمود و جلیه فانی را با نیت و کلامی بگوشت سفر مرتبت بلاد دینی
 از یونس فی این صحنه جرم دریافت کرد پس یونس فی این صحنه نفوذ
 تجا از معبر کوفت و ضلالت با نه و نظم سرحدی و او مرتبت دین
 را به جلیه شمس جاف از طرف حضرت قدس طاعت فی کعبه بر بار صید
 سوار فنی و کعبه عرا ده تربیه پرور و بی و نفوذ و کعبه که با کعبه
 اردو ی که حدیسه با نه رفته و کعبه است نفوذ خارج حیر و عین و کرام
 صحنه و نفوذ فانی و دوازده است این اردو و شرف در سوز است با بقعه شمس
 پس این اردو با کمال شگاف و در حد آرام گرفت و ضلالت سرحدی را با نام
 رسانید و در این سال علی که گریستان از قبلی که چنگ بست
 کرد و پنج چرخیم صدر اعلی و عجب از زانی این چرخیم و شمس و جلیه
 این امری با جلیه و دیگر از معارف شمس و موالی با سفر و صفهان با

شرح کعبه سینه از چنگ بست
 از قبلی که چنگ بست

در

در شب جمعیت و دوم شهر صفر کعبه از سید و چهارم شهری از سید شمس
 اصفهان روان شد نه در دو با صفهان از جانب دوازده حضرت طاعت
 نهایت احترام و کرام در حق آن امری شد و چنانچه در حق آن شرف الهی که کرد
 میمان سفر حضرت طاعت طاعت آن نه در جمیع لوازمات و در پنج آن نه در صحنه
 فانی و در پنج حضرت طاعت طاعت داد می شد بعد از چهار با جلیه و کرام
 و شرف کرامت با نظریه اصفهان را بی آنکه یونس فی عالم جلیه
 فخر اعلی شمس آن الله و کمال بود و این صحنه صحنه فخر اعلی از جلیه آن
 علی که کرد فی کعبه و کمال ز به و تقوی را در دو دوازده آن که کعبه نفوذ
 جلیه شرف و با کعبه کعبه کعبه کعبه و فخر است و معبر است از دوازده
 اصفهان شمس و جلیه صدر اعلی از جانب بندگان حضرت طاعت طاعت
 جلیه اسلامی ازین به یاز گردید و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 و با شمس و کعبه آن ادب و شرف و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 که گریستان معاد است فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 شرح کعبه سینه از چنگ بست و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 که گریستان معاد است فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است
 فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است و فخر است

بعد از آنکه بهشت روز سبوع و بی از میرزا یوسف شیردوان گفته و بعد
 وزارت را با و پوشانید و در روز که گذشت از پدر هفت روز پس از آن
 نامه نوشت که بعد از آنکه از آن بی در نظر امور است و در دست
 شود و هر که بر نوع مطلبی باشد بیاید و بشخص حکم از آن نامه در آن
 اعلام نامه تا معلوم شود آنچه معلوم نشد و که بعد از آنکه در دست است و میرزا
 امورات خود را داشته درین بین چند نفری که سابقین را سرود
 بریده و ما مویش را به فرستاد که حکم آن هر نقطه را بهتر با و در میان
 دو ماه در کوهستان که پیش از آنکه در آن بودیم که شهرهای آن
 یکبار از سیصد و پنج هزار و سیصد و هشتاد و پنج نفر جمع و است که در
 اداره حضرت شاهنشاهی و نقشه کشی و نگاشتن و در موضع آن و در
 از طرف شاهزاده حکمرانی بود معزول گردید و تمام کتابهای آن
 که در کوهستان انحصار کرد و یکسوت کرمانشاهان معادرت نمودند
 توخت او در کوهستان دو ماه و ده روز شد تمام ملکات شخص بزرگ
 منش و عدل جوی بود و خود شخصه در امور خردی و کلی سید کی نمود
 و خیالات عالیله داشت و هر چه تمام ملکات از حکومت کوهستان
 معزول شد به جیب امرا علیت میا بودی میرزا آید ایمنان نورانی که
 امیر تومان بر سرحد داری و حکمرانی کوهستان را نور موصوب احمد شیراز

عادی فرقه

جادی الهی که میرزا سیصد و پنج هزار از نظر آن بودی کوهستان روان
 در روز دوم شهر جیب الهی به سال در ایالاته سنبل و در و شد
 شرح ایام زندگانی و ترفیات او و بعد از آنکه بهیم خان نظام الدوله را در
 دولت علیه ایران علی التفصیل در تاریخ الا کردی که این تجزیه و تفصیل
 تألیف کرده برشته تحریر آورده چون بنای تألیف این حدیقه را صریح بر
 انحصار نویسی است و اینجاست که در وضع حکمرانی او در کتاب تحریر شده است
 شرح حکمرانی میرزا محمد آید ایمنان نظام الدوله از تهران فرستادی
 چون محمد آید ایمنان نظام الدوله در سنبل و در و یافت با کمال ذیبت
 و هرمانی با علی وادانی آغاز نگارم و در هر دو ماهی و در دست را
 بجهت یک نفر سینه و خوشنود و است بعد از آنکه در وزارت مالیه
 که در کوهستان را به میرزا یوسف شیردوان بر جمع کوهستان در چند روز که تمام
 ولایت آید نورش را بیشتر از اینها را شش تصور کردند و در طرق و شوارع
 مردمان شهر را بر خلاف دینت حرکت در شاهزاده نظام الدوله
 مخصوص نظام ولایت یافت نفر شهر را بر بقاوت اعمال نمیدانند
 سرودت و پاکبوش داشت بریده و دست نفر که شهر را در دوزخی
 معروف و موصوف بودند درین شهر چاه حفر کرده و آنها را سر از روی
 که داشته جمع ولایت کوهستان را کلاً از این سیاست نظام دوله

شرح حکمرانی نظام الدوله
 آید ایمنان نور

کرفت حالت نظام الدوله که گمانی به خلاف عادت حکام سابق کردگان
بود از آنکه حکام سابق کردستان از فراغ آمدن لوزنامه شصت و یک
بفراغ تخته تمام نبود و بر کثرت شصت و یکم و دوازدهم فراغ
و بولان می افروخته و وقت پردن آمدن حکام از دوا حکم می افروخته
چهار و شصتی که محال بود بتواند خوردن حکام برسانند و عرض نظام
خود را بنام نظام الدوله غالب اوقات منفرد از دوا حکم می افروخته
پردن می آمد که ای پادشاه ای سوله و از کوجای سنج بخورید
و به بازار میرفت بر سر نوع عرضی داشت می گفت و جواب
می شنید از آنکه محل حیرت اهل ولایت شده بود و بر یک حکام کردستان
بنا بر جزیه عین بدو کلی می افروخته که از فراغ عرض می افروخته
بد اخلا بر نظام الدوله مطالب کلی را جزیه کشید و بدو قطع
و قصد آنکه خراج عین بنشیند و بر یک حکام کردستان بر سر
در دولت و سرحدیه اسامی تخته خرج تراشیده با بی دولت کشید
و با لغوی کرافت و دوات بحساب می آورد و نظام الدوله می
باین خواهم نداشت و دامن خود را بلوث این زراعت آلوده کرد
نظام الدوله در سال دوم حکومت خود ملا را بی دوا حکم می افروخته
خواب و بجهت افروخته نورانی هر یک از سرحدات حکام

[illegible]

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

برقرار شد اقبال الکب تو را فی سرتوان و چهار تومان را از ابل و کلاه
 ولایت میگرفت و موجب را می داد و هر که پول بدست میبرد که
 مؤلف این کتاب استم از این عطیه دولت مقرر نموده اند این ملک
 او یکسال طول کشید و در ستاد آن اردوی دولتی سرحد خرج ترشها
 گرفتار برای دولت قلند و نمود و از ابل و کلاه نیز پولها گرفت که
 آنها را بجهت خاک کردنستان را می داد و چنانچه شاه دل آگاه
 از سیاست اعمال او اطلاع یافت و پنجم شهر جمادی الاول را در
 سید و نه بھری دست خست یار او را از حکومت کردنستان کوتاه
 فرمود و سید علی خان میر نظام را که شخص نجیب و زلفا ندان نرنگ
 و دانی و کافی است و در کفایت خدمت شخص اول دولت
 برای حکومت کردنستان و کرمانشاهان و کرمان و سرحد داری
 عراقین منتخب و نامور و چون اتمام خدمت تمام این سالها صریح
 بعد حکمرانی آن امیر صاحب افتخار منتهی شد مؤلف را لازم
 آمد بمقتضای وضع تاریخ نویسی ابتداء شرح ایام زندگانی آن
 امیر بزرگ و بیان سلسله و خانواده او را و خدمتی که بدولت کعبه
 برشته تحریر کرده پس از آنکه الله تعالی بر مرد موروثی او تعالی
 حکمرانی آن برادر او را که پسر دیرینه تاریخ نگاران قدیم و جدید

که در عهد

که در عهد هر صاحب حکمی تاریخ را بنویسند شرح احوال آن صاحب
 جز بجزئی ذکر و بیان نمی نمایند ولی این سبب نه همه در که علی الترتیب
 و در تاریخ نگار استم به کمال جرئت در این مطلب اکتفا میکنم که بجز آن
 قلمی بر ندم و بجز آن دستوری قدیمی نمیدارم خدا یم کواهد
 خاتم کواهد که از راستی رذر مرشد سیاه است و عازم لاهور
 گشتند کان این نامه دادم که اگر در سبط القاب به خط تاریخ نگار
 سید افشاری شود و اگر در سبط این مقال بمقتضای عدم تربیت زبان
 برود قلم غفور بفرقه نامه بگشند و لوقصم را بکمال خود پرده بپوشانند
 که منظر حیرت انگیز تاریخ است نه تحریر قریف و توصیف اندر عهد
 کرام اناس مقبول

ذکر نسب حسب و خدایا حسن علی خان میر نظام

حسن علی خان میر نظام زلفی نلقه بزرگ دولت ایران است و پسر
 او در سلطنت پادشاهان تیموریه و صفویه و قاجاریه و زندیه و قاجاریه
 که هر یک در قریب صاحب تاج و تخت ایران به بعد از همه و قریب
 شان است و بهر بار و عهده بر یک حکومت و ولایت گردیده
 با آنها بوده و چند نفر از آنها نیز در محاکمات مشهوره ایران حکایت
 کرده اند و از جمله لطیف خان جبهه خیم او در عهد شاه سلیمان صفوی

ذکر نسب حسب و خدایا
 حسن علی خان میر نظام
 کون

حاکم تم و فحشانی حسنعلی سلطان کتک آید باغ نادر شاه و بجز این خان
 جد سوم او و بعد سلطنت کریم خان زند حاکم کرمان و تحقیقانی قداو
 در بعد سلطنت تحقیقانی قدا حاکم در بوسیل و بیکل کتا و بیکل بزرگ و
 ایام می بر به جرات روس با جرات ایران در سنه هزار و در جرات
 است چهار بجز بزرگ و بزرگ و ای قشون نواب نادر شاه و بجز این
 و بعد جرات ایران بود در آن با جرات خد متها و در شاه و
 کتی و در دوی هر کشته شایسته و فراغ تحبید و امتیاز و جرات سی ل
 حکمت و فحشانی بجز ای که در دوی و در جرات کردی که کشید
 و تحبید بجز ای که در دوی و در جرات کردی که کشید و بعد او را تحبید
 که جرات عالی و آید با بزرگ بیکل و بیکل و بیکل و بیکل و بیکل و
 فانی حسنعلی خان میر نظام مدت فزوده ملک و در دوی وقت و
 حکمران که و در جرات کردی و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 و آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در
 مع حسنعلی خان میر نظام و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در
 بجز ای که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با
 اوست که با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در
 بجز ای که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با

ادب حسنعلی خان میر نظام پس از آنکه از کتک آمد بهر صده و در دوی که
 راجت و جرات بجز بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 اقد در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 چند بجز بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در
 مدت است که تحبید و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 که برای ای که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با
 در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 ساد و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با
 با در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 کتک که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 بجز ای که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 و بعد از جرات بجز بزرگ و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و
 جرات و بجز ای که در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با
 تحبید و بیکل و در دوی که آید با بزرگ و بیکل و در دوی که آید با

چونکه حضرت ناصرالدین شاه باریکدینت برکنج فرج کدوس مدینه
نظامیه هر سه هزار و دویست و شصت و پنج با نوبت انظار
مردم را از تمام مملکت مکتب فراسان تفسیر مشبه مقدس که
برای مطالعه و تدریس در مکتبهاست در آن روز در آن ایام
مکتب بود ایام مهم و مشهوده است غایان و عوالات
آمین چند دهه سکون است اما مشهور است در هر روز
نخستین تشریف فرموده تفسیر مشبه مقدس و انظار است
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بود در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
ادوار و غریبند و طریقه حضرت ناصرالدین شاه در آن روز
اول برکنج مکتبهاست و در آن روز در آن روز در آن روز
اول سال هر روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
با بید که مذکور است در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
برضه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
دین جامع است و بود که در تمام مکتبهاست در آن روز
حرکت از روی رنوت مقدس که در آن روز در آن روز در آن روز
مسکینه برای خود ترتیب مامور مستغنیان این نظام با کفایت

کردن

کردن در برابر آن جماعت تعجب رشادت و تدبیر است فوق العاده
برده در دست پست و پنج روز سکون و تحولات تحت آن را
پادشاه تشریف فرموده و در آن روز در آن روز در آن روز
بقدر رسید و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
این نظام بود که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
ناصرالدین شاه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
سرخی و حیرت و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
خدمت شد و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
که قراول خاصه پادشاهی بودند در آن روز در آن روز در آن روز
در طهران با صفه ای رفت در آن روز در آن روز در آن روز
افتاد و با تشریف ترقی و در آن روز در آن روز در آن روز
بر طبقه صدای که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و ناخوشی شدیدی بر او عارض گردید و در آن روز در آن روز
که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
نه بود و فرج کدوس بیکر که بزرگ نظامیه که جمیع قوای ایران بود
رفت و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
شد و ایام توقف طهران تا آخری مراجع او شد و در آن روز

برای پندیرا و دخترش جو باقی همه صاحب منصب های لغات در
 قزوین و زور سرف ب حضور حضرت دکتور یا پادشاه کمال ش
 با قدرت خود عرض کرد و بعد از بی چهار روز دامت در بند
 نظر با موری که تحت پر و کسل باقی تحت دولت بزرگ رفته
 درین روز جمعی اندول طبای نیم و سبزه و بهر این اعظم
 ناصرالدین شاه را با علی حضرت لیو پولد باشو به نظر نگاهتیم کرد و در
 جانب اندولت حدوده بر شرفیات بزرگ و احترامات شسته
 در نسبت با و مجری معمول شریفان لیو پولد از دوشه اول قریب است
 گشته بعد از سجده روز دامت در بر کسل پارس حجت کرد
 حنفی خان میر نظام میر معظی بار باب علوم بهشت و همین چند
 یک ل دامت در پارس که ملائمه تصدیق تربیت فغانی فرشته
 پسندیده بود است داشت که پیر خود چپ نفوذ کردی داده
 و است خوار شد و طعنه در پست نه پندیرا بگری خودی
 این چنین فانی عالم کرد و سر نوشت او نیز بدین بگری فانی پندیرا
 این نظام و در آنکس فانی پندیرا با در نفوذ کردی پارس
 حنفی میر نظام میر قریب پندیرا در تربیت همه جهان ایران که
 پرده حمایت او بعد فانی پندیرا در تربیت و تربیت فانی

فانی حنفی میر نظام میر معظی بار باب علوم بهشت و همین چند
 یک ل دامت در پارس که ملائمه تصدیق تربیت فغانی فرشته
 پسندیده بود است داشت که پیر خود چپ نفوذ کردی داده
 و است خوار شد و طعنه در پست نه پندیرا بگری خودی
 این چنین فانی عالم کرد و سر نوشت او نیز بدین بگری فانی پندیرا
 این نظام و در آنکس فانی پندیرا با در نفوذ کردی پارس
 حنفی میر نظام میر قریب پندیرا در تربیت همه جهان ایران که
 پرده حمایت او بعد فانی پندیرا در تربیت و تربیت فانی

نظم حنفی فانی در ایام توقف پارس نظر با موری که در تربیت ایران
 با در سجده بود و تربیت و عدم جلالی ایشان بهر از و تربیت و نهاد
 بهشت بگری معظی فانی پندیرا فانی پندیرا دست تقدیر و تربیت و تربیت
 پارس پندیرا فانی پندیرا فانی پندیرا فانی پندیرا فانی پندیرا
 اعظم حضرت دکتور یا پادشاه پادشاه ایران شاه و پندیرا فانی پندیرا
 ناصرالدین شاه را با علی حضرت لیو پولد باشو به نظر نگاهتیم کرد و در
 جانب اندولت حدوده بر شرفیات بزرگ و احترامات شسته
 در نسبت با و مجری معمول شریفان لیو پولد از دوشه اول قریب است
 گشته بعد از سجده روز دامت در بر کسل پارس حجت کرد
 حنفی خان میر نظام میر معظی بار باب علوم بهشت و همین چند
 یک ل دامت در پارس که ملائمه تصدیق تربیت فغانی فرشته
 پسندیده بود است داشت که پیر خود چپ نفوذ کردی داده
 و است خوار شد و طعنه در پست نه پندیرا بگری خودی
 این چنین فانی عالم کرد و سر نوشت او نیز بدین بگری فانی پندیرا
 این نظام و در آنکس فانی پندیرا با در نفوذ کردی پارس
 حنفی میر نظام میر قریب پندیرا در تربیت همه جهان ایران که
 پرده حمایت او بعد فانی پندیرا در تربیت و تربیت فانی

که اکثر ملک فرستاد زابحت نیز در دختلف عادت مردم
و بیات محاکم در پستخانه برساند و بر سر محرم برادر
دوست و دوست مطابقت است و در هر دو دست تصد
شخصت دیک با صاحب منصبی لغات از راه لیون بکشت
رشته اکثر سیر یا دایکن معروف آنگاه رسید که در جهت در
لوس در لقا ستر از بوسخ بدین درودی بزرگ شاون رشته بعد از انصاف
همه روز پارس سعادت نمود و دای گفایف نامریست نمود
گشت و بعد از انجام خدمات مرجمه دست تمام دست لغات او
فرستاده شد و اینهای مخصوصه فانی میر نظام در لغات
دوستان فرستاده و انفسال یافت و در آخر نه برادر و در دست
سربازی بدو دختلفه کلان در جهت نهجی در لقا ستر کشت
خود را و حضور اعلی حضرت صراحتی که با جبهه ظهور رسانید و در
خطرات شهر بار بار دقت در از نظر ضد است و چاکری خود را
ساخته همه جبهه مورد هم و دارای امتیاز است که در هر ملک و زراعی
کبری است ایران شکست و در شامانه نه محرم اکرام برادر دوست
بشتادوست بجای رای اعلی حضرت صراحتی که بر این فرار
بر جهت حفظ روابط و تکرار لیون دختلفه بعد از جهت میرزا

چون

سین بن میرالدوله در لغات است نامری بزرگ در سید بول قشت
باشد بعد از حسن فانی میر نظام که بصفت کفایت و کار و از مرفق
در صد وقت و در است مشهور معروف و در همه کاران محرم و در
اجله فانی بزرگ است ایران است لغات کبری و در شتر
و با قات سید بول نامری حنفی فانی میر نظام بود که در دست
دختلفه پس در هر دو نه حفظ شونا است و حقوق است در است خوفه خوانی
همه راه پاریان بود و بیکم دختلفی که در دست با در سیده بود
در هر دو دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
در لقا ستر و در است فانی که در لقا ستر است و در دست اعلی
همه کفایت در توفیق و در لقا ستر و در لقا ستر و در لقا ستر
برادر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
میر نظام را که کار آراست با متجاسات که در دست و در لقا ستر
در لقا ستر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
و در لقا ستر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
نامریست و در لقا ستر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
فرج همدیس در لقا ستر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست
این لقا ستر و در دست و در شامانه بجای مطهران در جهت نمود در دست

کثیری تن پوش با فغان حکومت عباس قدوق رجبیه ای در ارتبه
 بر طغان محقق گردید از رجال دولت بیشتر مرصع مستاز صحر کرد
 در تیر برای اعطای منصب ایرنظامی بیشتر مرصع بخت یافت یک
 بعد از بختی نظارت پوش با سر حرمی الماس که از این دولت فتنه
 دولت ایران است قرین امین ز کردید در پس بعد از دولت شایسته
 با رعایت پس از یک سال باز چیده ششم مرصع با و حرکت در
 نیز برای اعطای سرحد ولری عراقین بیشتر مرصع با و حرکت شایسته
 مکه هم آن پادشاه که مع العقبه در شهر ربيع الدول هزار کسبید و
 بهر برای هجرت حرمی رجب امرا علی حضرت ناصرالدین شاه با کل
 انحراف به در آشفته طهران در حصار شایسته و مورد مکه هم آن پادشاه کرد
 بعد از دو ماه توقف در پنجم شهر جمادی اول پس سال نظام حدود است
 غلبه دولت ایران که جنگ دولت عثمانی در مقابل حمله و در راه
 عراقین و نظم حکمرانان ایالت کردستان در گمانان و در کربلا
 و قشربین قلعه که در واقع این سرحد است و نظام این ایالت
 در حمله فداست و همه دامرات عمده دولت ایران است و
 و ضرب کردید روز دوشنبه در روز دهم همین ماه جمادی الاول
 از راه کربلا سبوی نقاط مقصوده و حرکت کرد در نظام حرکت

شاه

شاه بهر صفیاء الدوله بهر مرصع بهر میرزا به نیابت حکومت کرمان
 و محمد علی خان طهرانی که بهر مرصع رضا قاجار و از راه نیابت حکومت
 نامزد بر قرار نمود در دست دوم همین ماه جمادی الاول کربلا و در
 بهر عارضه ناخوش و بر استواری امورات و در پی فغان روز در ملک بار
 توقف نمود در روز دهم بهر رجب پس در حمله فغان ایرنظام از
 خضر و کربلا کربلا و سید قی کرمان بهر سینه ج روانی حرمی هجرت
 فغان بهر حرمی رضا فغان بهر نظام ایران که همین از آستان
 عمری حمله فغان ایرنظام بوده و در قریه خضر و کربلا ملک او است
 پذیرا در حمله فغان ایرنظام بهر کربلا و معضای ترقی یعنی که
 در حمله ایرنظام دوشنبه برای ترفیفات و پیش از وقت تهنیت
 مفصل دید و شبانه رسم چراغان و تهنیتی را معمول شد و در
 در روز توقف بودی نقطه مقصوده حرکت نمود در روز چهارشنبه بهر
 دو ساعت بهر دوشبانه بهر سینه ج و قلعه مسکونی آنجا در کربلا
 کردستان برای پذیرای حکومت جدیدین رومات و سرتاسر
 ساقه معمر بهر حمله فغان ایرنظام بمقتضای این فطرت و بلند
 بهر رعایت عدل و انصاف غالب آنجا را توقف و است
 در حمله حمله سبوی در وقت آنکه در کربلا بهر دی که در

در ضعفی پیا پیا ره و فقرای آنجا سید و پادشاهان میفرستند
 میر نظام این فقره را در سبک زد و است و نازل قبول نمود و مخرج هر فقره
 و پیرایه فقره بقیه است که آنجا میرزا بعد از قیمت کرده و با آنکه آن ملک
 دیگر آنکه در روز دوشنبه بیانی و در آن عزا و در آن روز بیانی امیر
 رسم فرخ با تعالی میروند و در پیرایه در پیش این ملک که سبک کرده
 حسیه خان میر نظام این رسم را عطف و مقرر جرم دولت داشته
 آرا موقوف به است دیگر آنکه در دوشنبه امیر و در آن جهت در آن
 و در آن پیرایه که در آن در آن ملک که حسیه خان میر نظام این
 رسم را نیز موقوف به است دیگر آنکه بهای دولتی و در آن جهت
 و فقره فانه هر یک با دست به است خود با تعالی حکومت میفرستند
 هر یک حکومت هر یک با دایب خود ساز و فقره و فقره میفرستند
 حسیه خان میر نظام این رسم را نیز قبول نمود و هر یک در آن
 مقرر کرده دیگر آنکه در حکومت بیانی و در آن جهت بهای دولتی
 با تعالی این ملک میفرستند و هر یک پیش حکومت بطور بیانی
 بسته تا بهر که حسیه خان میر نظام این رسم را به میر نظام
 و موقوف به است بهای دولتی که در آن میر نظام به است و فقره
 داده امیر نظام در میان آنکه که است و آنرا با بهای است

با کلام

با کلام دیگر آنکه فراتر حکومت و در آن ملک امیر نظام
 بری و در آن پیرایه فراتر ترقی و ترقی میفرستند و هر یک بری
 حسیه خان میر نظام این رسم را نیز قبول نمود و هر یک به است
 علی که در میان این فرستند با تعالی حکومت میفرستند
 امیر نظام محض جرم سبک علی را در این رسم مقرر به است
 فقره که جمع علی را پذیرای که شرط میرزا است و در آن جهت
 نشسته و در آن رسم پذیرای را به میر نظام امیر نظام به است
 حکومتی و در آن در آن در آن مقرر حکومتی و در آن جهت
 در آن علی که در آن در آن بهای است و فقره و فقره
 در آن جهت که در آن را در آن سرست و فقره و فقره
 محبت علی در فقره آنکه در آن و آن که در آن را به میر نظام
 و در آن به است و در آن به است و آنکه در آن را به میر نظام
 آنکه لطف را به است و آنکه در آن را به میر نظام
 مجلس خدمت بیات حکومت را به میر نظام لطف آنکه در آن
 و فقره و فقره که در آن به است و فقره و فقره
 شرف صدر را به میر نظام و فقره و فقره و فقره و فقره
 میر نظام لطف آنکه در آن را به میر نظام و فقره و فقره

دور است باید را میرزا بر صفی خان میروید آن بر شایسته دشت
و بر قوت شیر سنج و سر برستی و نظم و جاست بود و نصاری در دست
قرینه تبعه از تبعات مضرب و کنایه عیاد بود و آن اله فایده
که شخص کافی و دافعی است بر درواغ حق بر گزینش جمع بود
حاکم در وضع بزرگ و دافعی است بر نظام سکر که در و سید در آید
باید این سیه بی بر اگر ادب پای یکی در ده است خوش بختی
اگر و دیت که در ستان دشت نه سیمت مقدم صفی خان امیر نظام
بر اهل کردن آن متوقف شدن انحصار دینیات بود و علم است
حاکم دین مطلب با بغال نیست که فتنه بر صورت علی اکبر خان
شرف اهلک که در این ملک بخت رفتن بزرگ باشد و امور نظام
امرات آن سرحد بود و قریب چهار دهه در آن سرحد نظر و دیت
و خدمات دولتی شده و نظام سرحد را بنوع شایان کار برقرار
بر حسب انحصار امیر نظام سنج مرجهت بود و هم در این ایام هم
بر پیشان عالم بایده و فرا در بر نیز رفته بود موجب و ظاهر
صفیانی امیر نظام در استقامت و خطه بزرگستان آوردند
خدای عز و جل را حمد و سپاس میگویم که توفیق تالیف و تحقیق این
کتاب که مسمی بحمد بقعه ناصریه است با عجب ذلیل به پیش

که در فو

که است فرموده با کمال بر سر دین و فقر به پای آن که اگر در زندگانی
چند ساله با هم ایستاده اند تا و اوقات استقبال رضیه این حدقه
خویشم بود و آن در هر طرف با غیرت خویشم بود و هرگز در هیچ
و اوقات این ملک وسیع گزینش را حفظ کرده و آن را بپای
یکبار بجزر کرده و شخص غیر متست آن است نام و طبع و دینی و دین
مخوفا که در و پایل روزگار دست فرسود صریح که در امور و دین
مکن و میر می شود و کمال و دیت و قایل و اوقات ملک و امانای ملک
مراد با صفت بود که تقسیم اسعد الله علی تمامه

در هر دین که بجهت زایه بصیرت ملاحظه کنند که آن ذکر می زیاده
و خاواده معتبره که در ستان که در شیر سنج سکونت داشته و دوازده
بطور انحصار شرح حال بعضی از رجال آمل را می نند که در روزگار بر
آیند که آن تذکری باشد و این تذکره را می نویسم که کتاب را با
ملقات نام برده می شود و دین آمل توفیق

ملحقات

در این گروستان به عهده طوایف محاکم و اجدهت جاویدین چندین
 خانواده معبر میشد که در شهر سنج دیگات سکونت داشته و عهده دین
 این طوایف مردمان نامی بطور رسیده و دانشمندان گرامی در کتب علم
 بهر صده وجود قدیم نگه داشته اند اما این روزها به شرح حال ذکر
 در این ملک در آنجا قدیم ره شوی بشود که نگه شود بندگان
 سپید چهل روز خانه های که در آن ذکر می نهند در آن ملک
 در آن طوایف حاکم در قید بیات شده بقی برشته بیان می کرد
 که جز این شرح کورت در احوال ما ذکر در آن است بقی بقی
 در این نکته زنده بخاطر در اقدم و با خبر داری خانه های در حال
 به ترتیب شوناس اقرار شود مستقیم مرد و اراکم نفرماید
 خانواده های در شهر سنج سکونت داشته و عهده در این قوردر
 (خانواده بنی در دلهان) (خانواده وزارت کرشن) (خانواده
 کردن) (خانواده شیخ کردستان) (خانواده دولت کردستان)
 (خانواده کلینی بک) (خانواده طرین نوزاد) (خانواده میرزا رفیع)
 (خانواده بی محاکمات) (خانواده کمان گز) (خانواده براند)

شرح خانواده
کردستان

شرح خانواده
کردستان

شرح خانواده
کردستان

فواره

بخش طب
قلم نثر - قلمی و ملی بدست

(خانواده قادری) خانواده دولت کردستان که در اونداده در دلهان
 منصفه شرح عهدهت آنجا در این حدیقه بایان می کند در آنجا اکنون
 در عهده دجه و بنی در آنجا رجال و دیت میشد بهر در عهدهت اوند
 مرحوم ضایقا خان دایه نغمی باشد بزرگترین آنجا خرد خان طب
 برای پنجاه سال در دوره زندگانی طی کف شخص نفس و پاکت
 و صاحب در صفا حسنه با علم و محقق و معزین دارای کمال و طبع
 شریک کوه دوین آنجا (مهرعلی) خردانک و چهار در دوره
 زندگانی را بر برده شخص را داف و عظیم در است کف و در دست کردار
 دارای حزمی ثابت و عزمی راجح بطریق ناکان خرد و در است
 و در خط و در صفا احاطش پیدا و هر یک است نام است
 خرد را برای هر که در عهدهت در فنی و ترقیات فوق العاده و اوند
 کرده اکنون در منصب میر پنجه هو لقب خردالملک هو ضرات کردی
 نیات حکومت کردستان را دارا است برین برای بنی قنن
 وای امحسن خان خردالملک قریب سی و پنج سال در دوره زندگانی نگه
 شخص تحت تربیت شاد و در مویات ملکی رای کاف و هو ضرات پادشاهی
 چندی دانه هو در ابتدا ای عمر الی الله در عهدهت کردی شخص
 و دجه در عهدهت ناصرالدین شاه ملی مهر نگرانی را کرده و مقبول خاطر

و دیگر از خلفه های که درستان (فقه وزارت است) این طایفه
 قریب هریت سال است بسنج که در سکونت خست یا نه نساج
 نساج را قیاس بخریب وزارت و دهه و حکمرانی که درستان
 گفته بمزور و هر چند این تعبیر شده اند در میان این خانواده شخص
 نامی ظهور کرده در عهد میرزا محمد آقا و میرزا احمد و در عهد محمد علی
 و اینجای عالم بیشتر میرزا محمد آقا و میرزا احمد در دفاست تالی
 سبحان و در عهد محمد و صاحب شمره دران بعد در غربت و جهانی
 پادشاه ایران (شاهی شاه) قیام او را اینچنین مخصوص و بغایت دربار
 روس فرستاد و این ثمریت با تفصیل افشا در خط شنوات است
 بنوع خود مرجهت خود در لاردر و ریت و سی و پنج بجزی در بکانه
 و چرخش ن پیران هر خان بزرگ که سابقا بآن در رفت
 و رسیدان جنگ بکسر رسید و بجزی از ممالک این خانواده در میرزا
 عبدالکریم پدر میرزا محمد ضیای وزیر است این میرزا عبدالکریم طبع
 بر ستم و صاحب عیب و عزم بعد در جنگ چرخش ن پیران از آن
 بزرگ رنماها در دود طور که عاقبت کردن او بزم ستم شریف مجروح
 آمده بعد از آنکه کردن او را بخیه زدن گردن او کج افکار و جهان کج
 امام احمیت باقی بعد از این میرزا عبدالکریم بمقت پریمی مانده

سکریه و در طایفه
 میرزا احمد

میرزا احمد

(میرزا حسن) (فقهی سلطان) (میرزا مرتضی قلی) (میرزا علی)
 (میرزا موسی) (میرزا مهرضی وزیر) (میرزا عبدالغفار محمد) درین
 این بمقت نظر پسران نفع آنها مشهور و معروف و بکمال و بیک نامی
 معروف گشتند اول میرزا مرتضی قلی دوم میرزا محمد ضیای هم میرزا
 عبدالغفار محمد میرزا مرتضی قلی شخص فصیح و بیغ و در حکم کلین عصر خود
 در عهد محمد و خان و امیر و بنام کام در تاریخ هزار و ریت
 چهار و یک اله هزار و ریت و پنجاه ترقیت فوق العاده برای او
 دلو و خروغان و ایامه او را رفیق خلایقه و دران عهد میرزا قلی
 مشهور گشته و با خروغان مغر که در شمره با هم در فرستاده اند هر دو
 مرتبه شاعری طبع صافی داشته اند و آثار آنها از فصاحت و عبق
 نیست از این میرزا مرتضی قلی یک پسر و چو آنکه در او با سبب و چویش
 میرزا عبدالکریم مرسوم که این میرزا عبدالکریم در علم و فضل و خط و
 دفاست و بدقت و نظیر و در آنکه روزگار خود و در حکم مرسوم
 حاجی ستمدار و ده فرزند و میرزا و سایر حکام که درستان ترقیت
 زیاده و مرجع خدمت بزرگش و با بیک نامی و بزرگی پنجاه سال دوره
 از ده کاغذ را طبعی که در بدو به ستمی و دران نیز با هم در ستم و ستم
 بعد خط مرسوم و از تقدیرم بر لار و او در شمره و در صورت نشسته و در

دردی کامل پیشند و زنا صبیح احوال ان امار استعدا و دربارت پیدا
 اکنون در تحت لایحه پدر اتفاق افتاده و کبری از سر بایستی محمدی
 وزیر میرزا صلاحی خان ستودنی است که چند و یک ل میزند که از
 طایفه کرده این شخص در نهایت قوت و در قوت و همت و سخاوت
 در تیر و کتیر او را شب و نظیر نیست قریب با نظیر سال در کربستان و بعد
 شغل استیغای و مدتی مرجع خدمات سرحدیه و غیره هم قی شده
 دو دفعه نیز بطهران سفر کرده و شرف حضور را نصیب فرستاده و در این شهر
 با قیام و منصب استیغای و مدت نیز نایل آوازه بردن و قیام استیغای
 در صف دولاب است و این بر سرای میرزا محمد رضای در کربستان
 (میرزا علی نقی است) بر دولت سابق در عهد زندگانی دارائی که در تحت نظر و کار
 برای و تیر پرست است و در این زمینه کردار و بهنجاری و نصیب از قبل
 با صفت خود در حال ترقی است فوق الهم است در هر دو وسیله تجوی
 ریت تجارت کربستان یافت و منصب کربسی دیوان نیز یافت
 حاضر منصب در تیر هم حکومت باره از بولات کربستان که
 کرده اکنون مدت کربستان پرده کفایت او است از میرزا
 عبدالغفار معتد بلو میرزا محمد ضیای وزیر نیز سه پسر بای نامده بزرگ
 ترین آنها میرزا محمد خان است که سی و چهار سال دوره زندگانی و بزرگ

نقص

نقص دولای صف حسنه است جوانی است با دل با ذل دردی در است
 خوش تحریر در کتب است خوش تحریر از علوم رسمی بهر کمال صوفی
 ایام عمر را چه در حیات پدر چه بعد از فوت پدر بکرمت بولات میرزا
 کرده و کبری از سر بایستی میرزا عبدالغفار معتد میرزا (نقی خان)
 معتد و میرزا (محمد خان) سرکنش میرزا نقی خان شخصی است
 چهل و یکم در کتب رودت رفی ربان معتد و در است رای پر است
 و در است است قریب سر سال بر سر زندگانی دارائی کرده و کار است او
 با حشو و در واید است در خط و خط علم نیز منصبی کمال صوفی (میرزا محمد خان)
 جوانی است نیز بهوش و با جریزه خوش حالت در پانصدین است است
 ماه در نهایت لیاقت و شایستگی منصب پستی نایل شده تا که در صبیح
 احوال او امید بی ترقی است مشا به می شود و کبری از سر بایستی کربستان
 (خانمان و کلابی کربستان است) این خانواده متجاوز از چهار صد سال است
 در کربستان و در ای ریاست و منصب و کلمات همه شخصی است
 نامدار در شید و این خانواده بعد از ظهور آمده اند (در عهد ابراهیم کبک)
 نامی در عهد شاه شاه با و شاه ابران در عوض انبازات غلام و دونه
 که کربستان دشته در کتب و خط و خط علم کربستان و همین ابراهیم
 بک کویل آن انبازات را بقصرای کربستان تقیم کرده و بعد از آن

نقص
 در کتب
 در کتب
 در کتب

و در وقت روزه در شهر روزه است و در ایام شریعت نبوی صلوات
 علیهم اجمعین بهشت هجده روز روزه است و در وقت شریعت
 و یکی از روزهان فاضله است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت
 سید میانی که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 برکتی در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 عمره صرف است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 حکام و در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 از روی برکت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 و با کمال علم و فضل است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 برکت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 روزه که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 و عطا و در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 با این اوصاف و فضیلتی که در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت
 این فایده و عطا و در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت

در وقت

و در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 که در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 طبق به جهاد و ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 بشری که در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 بجز در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 این ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت
 این در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 بهشت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 بهشت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 از برای این است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 شیخ است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 و در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 نیز که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 روزگار را بر سر است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت
 در وقت شریعت است که در ایام شریعت است که در وقت شریعت است که در وقت شریعت

شربت پریمز کار و بسا رود غنای و رشاد کون چو باکین
 و در قافیه و خط و ربط مبارکی کمال دارد و دیگری از خاندانهای گران
 خاندان شیخ (مردی است) مردوخ فرزند از قراش
 پیر محمد نام که یکی از جد و اجداد شیخ خاندان است از آنجا هجرت کرده
 و کربستان کرده و در این خانواده علی و فضل و آقا حسن نام است
 از یک پدر که از قلم زده و تحریر آنها هجرت است اگر نخواهم یکی یکی
 آنها را ذکر نمایم که یکی دیگر لازم است چنانچه در معاصرین از شیخ
 که خود بخیر بار نام دارد که صحبت و خدمت را کرده و قریباً هجرت کرده
 حق پیوسته اند و تحریر می آورم از شیخ خاندانی هستند و در آنجا
 بخاندان دلب دلب میرسد آنها بطور کمال است و در قریباً شرح
 نخواهم داد به صورت از جمله دشمنان علم و فاضلان شیخ خاندانها
 نفر سیرای مریم شیخ سعید بعد که مرتباً ذکر میشوند در شیخ خاندان
 (شیخ دیم) (شیخ حبیب) (شیخ نسیم) (شیخ عبدالقادر فریب
 صد سال دوره زندگانی را طی کرد و در پنج هزار و دویست و هشتاد
 و هجده سال چند از کربستان هجرت کرده بدولت عثمانی
 رفته و آن دولت نهایت معزز و محترم و محل وثوق و اعتماد آمد
 در هزار و سیصد و پنج بدو زندگانی را نمود و غل او در اینده عشره بود

ایران

ایران و در عثمانی بدریس تعلیم یافت و تصنیف انحصار داشت
 در واقع علامه روزگار خود بود و حالت دوستی از تعریف و ثنوت
 تصنیف که در این روزگار باقی است بفضل علم و معرفت او که
 صادق و بر مانی لایق است دیگری از این چهار برادر شیخ دیم
 از شیخ فاضلای عالم و برجسته است این علم خاتم و ربط علم و فضل
 و خود ربط و اثر و نظم و علوم عقلی و نقلی بی بدیل و بی نظیر بود و در قریباً
 شش سال دوره زندگانی را طی کرد بدو جهان فانی زده و هزار
 و دویست و هشتاد و چهار نمود دیگری از این چهار برادر شیخ حبیب ^{العلی}
 که مسافر آموز ریاض و دیانت و شعله افروز منطق ملک بود و شیخ
 رسی مبارکی کمال داشت قریباً هشتاد سال مرگ زندگانی را
 طی نمود و لقب حجت الاسلامی نایل گشت و در تاریخ هزار و سیصد
 و شش هجری بر حمت و یزدی بیست و هجده که مرگفت این اودان
 بکرات صحبت آن که فاضل کرامی زده یافت و هجده و هجده
 خرمین و شش آنها بعد دیگری از این چهار برادر شیخ نسیم است که در
 قیاد حیات است در دولت عثمانی موظف و مدرس یکی از کما
 رشت و آن دولت است علم و فضل کمال دارد و قریباً هشتاد
 و دو هزار و زندگانی را طی کرده دیگری از فضلاء نامی و علمای کرامی

این خانواده (شیخ محمد) فراوان بود که هشتاد و دو سال حلال زنده
 طی کرد و در سنه هزار و سیصد و هجری رحلت از این ای فانی برت این
 شخص خلق تقریر و خداندن تحریر و در میان علمای عرب و عرب حبیب
 کردن فرزند علم و خلق و نظیر و مناسبت فی الواقع در روزگار جامع علوم غایب
 و طبیعت و معانی و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 فارسی و عربی و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 بین الامثال و الاقوال طایفه بعضی از تحریرات و کتابت آن ادب
 ارباب را حیرت که محراب این ادراک جمیع کلامی نهاده کنون سخنان
 دانش عارف و معانی است و در کار میباید چنانچه در وجودی بزرگوار
 و شهود و آیه سالها باید که تا پسدا شود از لطیفی بایزیدی در
 خراسان بایزیدی و قرن حیرت در بیان شرح حالت آن بزرگوار از طایفه
 کنندگان با کمال شرمساری معذرت میخواهم زیرا که هر دو
 من گردد زبانی شود و یک بر او تجدید خوانی هنوز از زبان
 خفته باشم رنجهش کی ناکفته باشم و کبری در علمای
 معبرین این خانواده (شیخ یوسف) مدرس بود که بوقت بیست و هشت
 سال از این مدت و هفت سال دوره زندگانی را طی کرد و در روز سیصد
 یک رحلت از این ای فانی برت شخص عالم و فاضل بود و در روز و نیم

همانی

همانی به نهایت داشت که اینک از این طایفه کنون در زندگانی
 (شیخ رضا) این شیخ در هر جمیع شیخ و شیخ که در فضیلت و محبت و حبیب
 هرگز کمال و منزلت دیگری از این طایفه (شیخ ابوجن) صدر علمای عرب
 جیم حجه الاسلام است و علوم رسمی همانی دارد و در روز و نیم و توفیق
 و ارسته است و سلسله این شیخ مردی که دودعه برپای آن دارد
 از این قرار است (شیخ محمد فخر العلام) (پسر شیخ امام الدین) بن
 (شیخ محمد) بن (شیخ جیم) بن (شیخ محمود) بن (شیخ احمد)
 بن (شیخ مصطفی) بن (شیخ شمس الدین) بن (شیخ عبدالقادر)
 بن (مراد کاشانی) بن (مراد هاشمی) بن (مراد نادر)
 بن (پیر محمد) مشهور بود و بن (شیخ شمس الدین) بن (شیخ ابی)
 بن (شیخ عمر) بن (شیخ سلیمان) بن (شیخ حبیب الله)
 بن (شیخ عثمان) بن (شیخ علاء الدین) بن (شیخ شهاب الدین)
 بن (شیخ محمد صالح) بن (شیخ یوسف) بن (شیخ محمد)
 بن (شیخ ابراهیم) بن (شیخ احمد) بن (شیخ شرف الدین)
 بن (ابی بکر) بن (سلیمان) بن (فالحه) بن (ولید)
 بن (مسفر) بن (مرز) بن (باشم) بن (عبد مناف)
 دیگری از فاضله ای که در کستان فاضله و ادب عالی داشت

دو این ملک مشعب چند نبشت. که یکی از این شعبات سادات پانچ
 در سلسله انار شیخ احمد است که در زیر پانچوب مدفون است این
 شخص چندی که اقطاب روزگار بوده و اکنون قمر اوطاف و غم اهل این
 ملک است و یکی از این شعبات سادات صلاه امانی است و سلسله
 آنرا شیخ (رش) می باشد که شخص بزرگ دلی بوده و در زیر انار
 یکفرسخی شهر سنج مدفون است و قمر اوطاف ملک است و یکی
 از آن خانواده را ابراهیم نامی است که در قریه صلاه امان مدفون است
 یکی از اقطاب روزگار بعد قمر اوطاف غم است و یکی از این شعبات
 سادات کلجی است. سلسله آنرا سید صالح نامی بوده که در
 جوادلی مدفون است و در کجوبک هر قریه کلجی مدفون است (سید علی الله)
 که یکی از بنابر اوست حال در قریه جیات است شخص دایم
 و زاهدی است سر خود را بعبادت برادر و کار صرف می نماید
 دیگری از این شعبات سادات شیخ الاسلامی که از عهد سلطان
 سخر تا تاریخ هرزد و دیت و پست سحر بنی سلا بعد سل در نوچی
 کردستان است شیخ الاسلام بوده اند سید زکی و سید محمود
 که پدر و پسر و از این سلسله هر دو شیخ الاسلام و از جمله رجال تبرایان
 طایفه بودند که در عهد حسن و سلاطین اهل ملک است این دو نفر پدر و پسر

از پشت

از دست حاکم کردستان بقتل رسیده بعد از قتل آنها سلسله
 خانواده منقطع شد و منصب شیخ الاسلامی آنها بطایفه ملکی کردن
 انتقال یافت و یکی از خانواده ای کردستان طایفه کلجی
 است این خانواده یکی از شعبات خانواده بنی اردلان می باشد
 و پیش سبطه کلجی از پسر سلیمان دلی که با بنی دین شهر سنج
 بوده می رسند در میان این طایفه مردمان رشید و دیر بخت
 لطیفی از پسر کلجی می باشد حال در قریه جیات است شخص کافی و دانا
 و در سحر و معجون است هر دو چنانچه کردستان منصب یاوری
 دارد و همه نوع کفایت و بیاد است را در است و بصفت شعبات
 موصوف است و یکی از خانواده ای کردستان طایفه میرزا
 شیخ ستونی است مردمان فضل و کرمی از این طایفه بطور آمده
 از محمد میرزا العلوی ستونی باشی و میرزا محمد رفیع است اینها
 هر دو از ملوک عهد دایم خود بوده اند این میرزا العلوی ستونی با
 دارای جمیع کالات فاضله در علم استیفا و بیاقی شهره افان
 بوده یکی دیگر از محققان این طایفه میرزا اسماعیل برشته دارا
 بهشت و چهار سال از حرس زندگانی را طی کرده در هر دو سبطه
 ششون سحر بنی رحمت از وی پست شخص پاک ذات و معقول

و با دانت و امانت بعد از دو چهار پیر بجای ماند که آنها نیز افتادند
 کرده و هر دو سگاری و نیک ذات را بر سپارندگی از اندام و در
 برشته دار و دیگری اجودان است هر دو معقول و در سگهارند و در
 میرزا که در وی مستوی با شنی حاله و پیر با است که از آنها را
 مصطفی جوان دست رفا و با صفای است و بقولت ایام عمر خود
 میگذراند دیگری از طوائف و خاندان کرستان فدا و
 (صاحبی مجاز) بیانش در این فاضله معانی شعر و شیخ در شید بود
 آمده که از جمیع رسم بیک میرا آخر بوده که شخص در شید و با دانت
 و امانت روزگار بر سر همه دیگر از مردمان دین فاضله که اکنون در
 حیات است جبرئیل حرکت که در قریه سمران کا خود تو هست
 شخص عابد و زاهد و پیرمکار است و امروز در جمیع شیخ کبار
 محبوب مشهور است حالت او را مفضل و تعریف قریه سمران بیان
 شده حاجی شیخ مجربندین پیر هوک که از آن شیخ مجربین است
 در است شخص فاضل و در شید است و در روز هر تقوی افتد
 به پدر بزرگوار نه اکنون شغل خود را بصفیف و تالیف در ایاد
 بنویسند علی علیه السلام مخبر کفری از طوائف کرستان
 فدا و ده (کمان گری) می باشد این فاضل از ادلا و پیرمکار است

که در طوائف

که پیرمکار است یکی از طوائف روزگار به مردمان دین فاضل است
 و شیخ به دست مردمان با دانت و دگر است از ادربان و شیخ
 به جو که از جمیع مولانا (محمد) است که از خلفای بزرگ مولانا
 خال که در وی شیخ و از جو و طوائف روزگار بوده اکنون (صاحبی مجرب)
 برادر و قید است است و سندنشین نموده در شاد است و در مردمان
 این طایفه میرزا مصطفی و میرزا محمد علی است که هر دو برادر است
 این میرزا مصطفی شخص رشید و شیخ و پسندیده و شریف و وضع
 میرزا محمد علی شخص دشت است و دکانه است این برادر است
 نامی و فدا کار که را نند و میگذراند دیگر از مردمان فاضله
 محمود یک نام است که در وصف شجاعت و سخاوت مشهور است
 مکتب است دیگری از طوائف کرستان فدا و ده برادر است
 در این طایفه مردمان رشید و شیخ و با دانت بسیار به
 و اعیان جدایا کب صاحب نامی بوده که امیر محمود کور کا
 ادرا با در سکه از طرف نواری بقعه او از خاک غبار که بپاشید
 بکرستان آورده بعضی را در بلوک هوا بود قرا آورده و در
 در بلوک مروان جاد او بعضی در رجال این طایفه
 نیست حکم که در دکان بهم رسانیده که از صاحبی معقول است

که یکیک از این خانواده باقی مانده و خورشید صبح بر سر خورشید است
 وانی ملک بقضای یکنی طرست خودشان او را از دشتندان کار
 محسوب شد لکن چهره محمد درینا کبر منشی و قانع نگاری باشد
 خود از روی حقیقت می نویسم نه اسم قلم بر نه کار است و نه رسم
 مدین یا که ریحتمد رشک خداوندی را بجای می آورم که غیر از این
 من سرشته که ما ثرا بنای وطن را نگذاشته دست فرسودار
 شود اگر این وطن را انصاف باشد خدمت بزرگی بطلبم
 بچم گزیده کردم بدین پستی بهر صورت یکی از مردان این خانواده
 موانی جدی چهره است از کمترین عالم بوده چند بار شرف حضور شاه
 ایران شده شاه قاجار در پناه و از آن اعزاز حضرت بخلع قلم
 و همبازات نموده بهزور کرده و در غالب فتوحات خود
 بزرگ حضور و ناظر بوده از اسم آقا و اسمی که که در نظر برادران
 او بودند زنجیر رجال ولایت و این سه برادر با علی و جعفر
 و بزرگی نایل گشته اند (خزیده خانم) دختر محمد آقا امالی اند
 بزرگ والی کرستان را جفت و همسر بوده و حسینقلی را
 این حسینقلی از مشهور بختان خانان که حاله قدحیات است
 از او متولد شده دیگری از رجال این خانواده (میرزا عبداله منشی)

چهره

بد چهره است که درین تحریر و انت بهما دست دوست و دشمن مقدم
 بر همه دشمنان روزگار بوده اگر بد چهری بود بر تفضل و حال
 و بزرگی و مقبولیت و امانت و دیانت او را مفصله بر سر چهره
 می آوردم شصت و سه سال مرزبان کانی را طی کرد و در مرز و حدود
 بهشتا و دیگ بهر روز زندگانی را نمود از او سه پسر بجای مانده
 هر نفر از آنها در قید حیات مسند کی چهره دیگری میرزا علی پناه
 که جلین است یا روضا و صادق و در سگاری است بهشت است
 از جوانهای رشید از این اخوان از کتبه عدم بعرضه وجود قدم
 نهاده اند خداوند توفیق خیرش نداد که ما را پدر و اجداد را
 تازه نمایند یکی دیگر از این خانواده زاهد است عمو زاهد که اسم
 (ماه شرف) خانم و متخلص مسوره نه الیاق سزاوار است
 نظر بقصد و کمال و خط و ربط و شعر و انت که لایح عقیقه دار است
 اسم او را مؤیین عالم و صفیات تاریخ خود با کمال ثبت نمایند
 قریب است هزار شعر و دیوان غزلیات و قصاید و غیره را در او چهره
 چهارم دوره زندگانی را طی کرد و سه سزاوار دوست و شصت
 چهار چهری رخت از این سرای خانه بربت این مسوره علی
 خسرو خان والی مشهور بنا کام بوده است بعضی ظایف دیگر در اثر

و بگویند است که ذکر هر یک از آنها موجب تطویل است نه فایده
 اگر حیات باشد و تاریخ الا که اگر ادبکراسی هر یک از آنها می پردازد
 که مردم عذر را بپذیرد ای باب اند که خاک شده
 و در نسخه شیخ طریقت نیز در این حک بسیار است که بر سر بیانها
 مردمان خاله کرد اهل سیمایه است این مرلانا خاله از افغان روی کار
 بود و حالات او مشهور است بعد از مولانا خاله جانی نشین در حضرت شیخ
 عثمان است که خود نیز شرف حضور او دارد با فقه و خوارق عادت بسیار
 از او مشهوره که در واقع قلب عالم بود یک سینه ازین نسخه شیخ
 طریقت اکنون در قید حیات است شیخ عمر بر همین حضرت شیخ عثمان
 است که یکی از دو نیا ی روزگار است که در علم و فضل بی بدیل در
 شریعت و طریقت به عدیل حسن هوای او مشهور آفاق است
 امروزه قلب دایره امکان و جود آن عاقبت محروک است و یکی
 از این طایفه حضرت شیخ علی پرنسفه حضرت شیخ عثمان است و مشرف
 این طایفه نقش بندیه اکنون در است جهان بزرگ عالم است
 روز به روز کار او کار مشغول است و یکی از شیخ سکران است
 که در سنج توقف سواد شخصی است جامع طریقت و شریعت
 و مقبول و مطاع اهل ملک است و جمیع اهل کوهستان اعتقاد

کامی با و در انداختن از حقیقت نیست طایفه دیگر که ذکر آنها گذریم
 خالقه شیخ (کافه شکان) است چه بزرگ این خالقه شیخ پیر
 نامی است که از (قران) دینی است در شام بکرستان آمده
 در پس درویشی بوده چون بکرستان وارد و شیخ در کافه شکان
 برینست و حضرت شیخ و عمر خوار برینست صرف که شیخ شمس الدین
 پیر شیخ فاضل و کلامی بعد بعد از او شیخ محمد نام (پیش روی شیخ)
 بر او است که پس از او شیخ شمس الدین (پیش روی شیخ) است
 پیر شیخ شمس الدین (در شیخ احمد) پیر شیخ هاشم
 مسند نشین که علم و عرفان بوده از شیخ حسین (پیر شیخ احمد)
 که حال در قید حیات است شخص و درج و زاهد و با خط و خطی است
 قریب صد سال ز عمر او گذشته و اعضا و جوارح او در حال
 قوت و قدرت است و یکی از این خالقه شیخ محمد الشریع
 پیر شیخ کریم برادر نسله همین شیخ حسین است که نفس عالم و فصاحت
 دارای فصاحت و بهجت دانی و صاحب خوا و بر ملا کافی است
 همه همه سزاوار و تحسین و با بر کوه افروز است شیخ حسین از این
 پیر است که همه دارای علم و فضلند یکی از اینها شیخ علی است که نفس
 قابل و فاضل و دشمنه و بریز کاری است و یکی از شیخ احمد شمس الدین است

که دی در نهایت فضل و علم و فصاحت و جودت و تحریر و تقریر و دانایی
 و دیانت است چون بر دهم اسم آن عجب انجاء شوم
 و الله اعلم بالصواب شکر کاین نامه بعنوان رسید
 پشتر از غم سر به پایان رسید و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
 الطاهرین و محمد آله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ستایش خداوند بزرگوار و گفت خود چه کارنامه است رسیدن
 علیه السلام الف الف الف و شش چهل و یک ساله بود این بنده بجهت
 عاقل و صوابی الملک ابن مرحوم میرزا سید الله فاضل باطنی که در کسالت
 غرق و غافل بود و در فتنه کتب حدیقه ناصیه که محتوی است بر
 جزای و دقایق که در کسالت و جهل است آن مقام را بنده
 حکومت جناب حسنعلی خان میر نظام در کسالت و بوجوه کسالت
 کرام و عده و مذهب که اگر عسر و فاقه و اوقات استعجال
 در حدیقه و کتب شریعت که برای حضرتین تذکار و تکرار است
 بلکه در مشغولیت و غافل و غافل و غافل و غافل
 و تکرار حدیقه ناصیه که محتوی بر دقایق پنج ساله
 که در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 نقلی که در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 و زین این بیس فاضل الملک ملوک که هم شرح احوال و هم
 و هم شرح حکومت ایشان است و با قصه ای تمام از و دست
 که با ثبات با قصه ای از فتنه و کرب و شرمی ملوک و ذکر و خواه
 رفت از فتنه و کرب و شرمی ملوک که بجز راهی و بیای و واقع می

برند ارم

برند ارم و قبیله ناصیه و چون ختم این کتاب بنویسید
 دولت روز افزون شد و هرگاه که در کسالت و غافل و غافل
 سلطان استبداد و در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل
 شد و قاجار و آید و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 الف الف الف و شش چهل و یک ساله بود این بنده بجهت
 بر و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 که در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 حکمران و عدل و داد و فرمان که در کسالت و غافل و غافل و غافل
 نرسیده و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 و معیشت خود و قصه و مذهب که برای کسالت و غافل و غافل و غافل
 و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا و میرزا
 که چهل و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 که در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 کلام و در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 کلام و در کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 حسنعلی خان میر نظام بقصد کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل
 که غرض از کسالت و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل
 و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل و غافل

شماره کتب
 این نظام

طایفه فخریه در عهد دوری و حکومت بیکاهت میروان داد و با نیک
 از ناطقه که گشت انداختاب و با فوج غفر گشتانش با تخت
 با مؤرخ میرزا یوسف خردیان را نیز از دزدان یایه منع گهر گشت
 مایات را بگفت گفت میرزا با دستان بهرم میرزا یوسف خردیان
 که فضل و دور گهر دورست قلم در دست گفت خست تقویض نمود برای
 تحقیقات در سید که بعضی علوم ای و دینانته علیه را ترتیب دل
 و میرزا احمدان ترتیب فقه مرحوم قایم مقام را که از انهرایش بود
 و دینانته مضروب بود برای هر یک از بیکاهت گشتان حاکمی
 معین و امور در دست در این نوع که به و حکومت حسن فیاض
 به محمد محمود پاشای جاف که منسوب و خندول و جرب اراوی
 دولت عثمانی در اسدبول محمود و توفیق بود از ناطقه بیکاهت
 را بقیس و با کوبه برشت و کیلانات آمده از ناطقه بیکاهت
 خود را برصدت گشتان میوان طایفه جاف را رسانیده
 ادبی در دست ایران به خط اتقا و دورستی که با جرب عثمانی در دین
 منع تخیلی و آمدن او را به خط فک که در دست علیه با میر نظام امدع کرده
 میر نظام نیز به جمع بیکاهت و در صدات غریبه گشتان بیکاهت
 مدار و غله حسن فیاض محمود پاشای جاف کرده بعد او را در دست
 میرزا یوسف خردیان را نیز از دزدان یایه منع گهر گشت

افری بوط سرداران کردستان بناد با میر نظام آورده است و بزرگ
توجه و اندر سردات دولت علیه سرداران نامدارات بینه
نمود و بجهت دزدانست با عظام شیخان مرتب و سایر نامورین جمعیت
را بدو و خارج کرد اف میر نظام را میر نظام را که نیست خود و دیگر بدو فرستاد
محمود بیغیر بجهت و جمع این محتاج کرد اف میران را میر نظام را که نیست خود
و ده بن و ده حضری بدولت در و دیار و این نامورین در سرحدات
کردستان متوقف بینه محمود با بجهت بخت گیری میر نظام
و باره بنامند و حرات خانان با مدبول جهت تفریح بینه
بعد از این که میران با دوی خان وزیر جهانگیر را در بدو از تفریح در
قلعه تفریح با کمال حسن و کمال نصف بیشتر نامدارات کردان بجهت
دور و میر نظام نظری با کمالیت و کمالیت که در تفریح در
نامیران را دوی میران را بدو پیشگاه روی در در است و بدو
برقرار و او را در امرات بمود ایستاد و حکومت ایستاد کرد
و میران علیقی بود او را در وضع میران صادق خان سکونی با بی عوض
در کول کرد که حکومت جاز نمود و بدو میران دلی حکومت با
بجهت میران تفریح و حکومت تقریر با بدو میران تفریح و حکومت
تقریر با حکومت میران تفریح با بدو میران تفریح و حکومت

وکیل که داشت به جهت حق این مثل بجهت دوا و دوا کرد
 بهر یک عی قد مرتبه قوت خفا می نمود روزی از صبح مغرب آفتاب
 بهر اقصای قریه مردم رسید که میگویند در رسیدگی بهر یک از این
 که بهر یک از دوا و دای و دای تعلی داشت رجوع که هم علل از رسیدگی
 اداره میخواست بود که هرگز از حد فانی برسد و آنجا را که در نظام
 دفا کردند هر قدرش را اید را از هر کاست غیر مرصیه منع دلاست
 منع پذیرند بعد از چهار ماه اول مغزول میرزا عبد العزیز را که نسبت
 وزارت داشت و با شغل بودی و در مغرب داشت چون برای
 منع تکلیف طایفه جاف به اخذ خاک کردن در ساله باطوری
 دولت دو دود در نقطه منع شد و میرزا نظام نقطه در دوی میرزا
 چنانچه که کردیم بریاست محمد علی خان قلع اکست منع و فتح کرد پس
 نیز از حضور دوا در لاده توب اطیشی دقتی که بود و هر یک
 بریاست از لب شان بهر شیر و دیوان دغان باغیان سر به کشید
 از آن خوشان با امر نقطه نوزادان شکر کرده در نهایت نظام نقطه
 مزبور در دوی در نقطه کردید فوج که دس بهرستی در عده ناموت
 سرحد بهر یک از میرزا نظام بعد از فرخت در نظم سرحدات را که یکی
 اهل ملک و آبا و اجداد بعضی بهر یک که بهر یک نامی نداشت

منه فم

رفیع فخر پاره تربیت را که باعث رفاه عموم بود دادند از جمله
 در حیات سال دینم فرخی شهر سنج که که معروف بقصدی دارد
 اقامت زمان فاحشه معروفه مسوزمانه دمعان فسخ و فخر بود
 حسیه خان در نظام برای رفیع دین شهر شین از ولایت کردستان
 حکم یعنی و تفرقه و تبعید جماعت مزبوره و بهر و تخریب اماکن آنها
 اگر انانی علیه ولایت کردستان و اولاد و اجداد آنها است و ادا
 قیامت شکر این نیست بودند هنوز از بهر فاحشه باشند
 از حد شکرش می ناکند باشند اکنون چهار سال میگذرد و از
 جماعت می پیداست و از آن محل اقامتشان آثاری بر جای
 نمانده که ام حکومت بخیر ل رتبه باز عثوه را که نمایه دان عث
 ضلله را بان کل فسخ و فخر ادا و ده که اگر چنین حکمی نذیر که حکم
 خلف بر نه در حد و دشت ان اومی نویسم فلفله العید علی ابان
 اجمیع الی یوم الدین دیگر آنکه سلسله شهر سنج حکم بر طبع
 مایه بهر قمارخانه و میخانه بسبب بقدر باین و سلسله باز قمار و شراب
 که در منای رتبه و لایحه بند و هر داشت و میرزا نظام از دین بایست
 گرفت که ضرر شخصی خودش بود صرف نظر فقه دین مایه بایست راند
 جمیع ددیت به تخفیف برقرار کرد و دیگر آنکه حکم سلسله فاحشه را

برسد به جاده مبداء و قریب به صد تن از دستهای سوار
 در این دهر را صرف حکومت خویشانی بنده شدند و شخص مستحق
 در فرستادن بخوبی نمیدانید و ایامی شد بهین جهت ضعیف و قهار
 و عارضین حکومت بهرگز در نازل نبود و جود و ظلم و تعدی همواره
 تسلط داشت بر این نظام این بهجت بهرشت و از این بهجت
 مختص رفاه و کبر و پرستی و پیشه امیر نظام چنین فزاد و بانی نظم و انضام
 مندریس کرد و ستان را باوید و حقیقت این شد که گردید به غیرت
 مردانه و همت کبانه خود را پسندید که آنها را بهین نازل نگذارد
 و بگذرد و عسکر اهل کتک از ضعیف و کبر و بر نادر و پیر جان و غیره
 و انعام گناه مرده و آنگه نمود و ابواب را بست و بنیت را بر
 چهره اعدا داد و آنکه بعضی را به نبدل مال و ستان و برخی را ترس
 جاد و در قیبت و دادن مذهب و خلعت خوشدل و خوشحال کرد
 و این ملک و سیع اصدای مانده که از دست کریمش نمی نبرد و از خوا
 عجبش لقمه خورد و در آن خوان یعنی چه دشمن چه دوست عمارت
 و قلعه محکومی کرد و ستان که از بنای ولایت این سامان است
 منهدم و خراب شد و بگو کام سلف چنین خند و در بر آن آن منزل
 میکردند امیر نظام به تمهید آن اقدام کرد و پوتمات مخدوم و عمار

منهدم را

منهدم را تمهیدی بر آن نمود اکنون تمام آن عمارت با بر سکون
 و دایره است حکومت با ترحم و در آن ساکنند و بگو که کوچه
 شهر سنج بکفی خراب و در ستان جود در آنها شدت کل لای
 مشکلی و متعدد بود امیر نظام متجاوز از زشت و فساد صرف نمیکرد
 فرش آنها کرد اکنون عابرین چه در ستان و چه در همان نذرند
 خاک و آب و گل بخورند با ترحم و در آنها جود نمایند و بگو که
 در نیم فرسخ شهر و دغانه بزرگی جاری است که مشهور است بر دور خانه
 قشلاق در یکسال پیش از این بی بر آن رود و فساد
 بودند بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
 و صد به بوی این نظام تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 و در کمال درستی و پیر سگی آما و دایره کردید و است و بگو که
 که از شهر قریب پنجاه فوار جدامی فضا ساخته و سالها در آنجا
 داشتند و بجهت قریب جوار شهر همیشه در کوچه و بازار و محلات شهر را
 مسکین و بامردان شهری امیر شش و دایره مسکین و بامردان
 جدام از امر این سر به است امیر نظام مختص صحت اهل شهر بود
 آنها را خراب نمود و بانی خطری از کسبه خودشان نکرد و در
 نیم فرسخ شهر قلمه و بونانی برای سکونت آنها ساخته و آنها را در آنجا

سکنی داد چه از خودشان و چه از بزرگان ولایت برای مدد و حاجت آنها
 قریب سیصد تومان قرار داد و برقرار نمودند و چنانچه نامی را برای ریا
 قوت بوند و آرد و قریب آنرا نامور کرد که در هیچ وجه از نظام
 احدی قدم بمیان نهر نگذاشتند و آن محل نازد آباد و احسان آباد نام
 نهادند و اکنون بهین حالت قوسه ارداد باقی شده و در واقع بر
 عموم اهل شهر سنج واجب است که بعد از فراغ فصلی
 این قسمت جهان این نظام را بجای آرند و یکبارگی برای حفظ
 سرحد و ثغور نظام دشنام شهر جهان صلاح و سودا به یکدیگر
 سواران اهل ملک برقرار نمایند لهذا قریب سیصد نفر از این
 نایل گردیدند و دست نفر توچی را از جنانان دشت ولایت زدند
 از روی خیمه و مایست و دست نفر سوار و ادیب را از نالی
 گرفت ریاست توچیان را بمیرزا حسن پسر میرزا یوسف شهبان
 منقوض و صاحب منصبان آنها را از جنانان شهری برقرار نمود
 در ریاست و دست نفر سوار و ادیب را بمیرزا علی صفدرخان پسر شرف
 الملک سپاه پسران او رجوع نمودند و فرستاد توچان را برای
 متنی آن توچان نوکر قندهار آن حضار خود و هر روز توچان
 برای متنی و تعلیمات لازم شهر میدان متنی مسکری دیدند و تعلیمات

همه این دست نفر متنی و تعلیمات توچان را بهر گردیدند
 در این سال یکصد و سیصد و نه نفری که در اول حکم این نظام بود
 عبدالحسین خان پسر او که جرات بجهد و ساله و در فنون علم و فضل و نظام
 و استقامت و مهارت و نهایت و ادب و سنج آمد بعد از دو ماه و وقت این
 جبهه حرم ابوالحسن خان پسر محمد علی خان قهری را که مادرش از بی ایام اکبر
 و دختر حرم زین العابدین خان کردی است برای ده و صد سیصد و پنجاه
 و خردی شایان را بهر پا کرد این نظام در روز این جشن ضریح و عروسی
 که بود از هر نقطه پنجاه و صد و ده بهر یک یکصد نفری که در توان
 رواج سعید نمود و کذا و کجاست آنها بهر نفران یکصد و هشتاد
 روی بهر رفته قریب سیصد نفری بدین جهان نمود این نظام
 به علل و دجستهای که تاکنون و نواز شهای زرعه افروز قریب هزار
 تومان از خود عات و ولایتی که منافع حکومتی خوشان بفرمانی نایل
 ولایت بصیغه مستمری برقرار نمود و طی قلمه گفت کردستان
 و کردستانی تاکنون حکمی را باین راضی و مسرانی و بدل و خا
 ندیده و نخواهند دید قارون هلاک شد که چهل خانگی داشت
 نوشیروان فرود آمد نام که که داشت بعد از مدت هفتاد و هفت
 و کردستان و نظام این سامان و اوایل شهر برین لاول یکصد و

بهی برای کشی ایالت گشت آن که انوشیروان میرزا بنیاد
 که در جانب این نظام در آنجا ایستاد به عازم و در آن
 چنانچه چون خلعت در زیر پیرایه آن فرد پاک بعد از
 گردید بهد لطفی منزل بفرستاد که ملک جمعی
 وکیل الدوله بود و پنج فرسخ شهر گشت آن واقع است نزول فرمود
 وکیل الدوله بنیاد شایانی در قریب آنجا بعل آورد بعد از آنکه
 توقف بطرف قصد روان شدیم انوشیروان میرزای صف الدوله
 و جمیع عیان و اشرف و علی و کسبه و تجار و اهل دوله ای طاقی
 باستقبال شتافته مقدم سپید نظام را در کمال شرف و در پیش
 پیش از حرکت سپید نظام در سنج و او و دهان کی در دریا کی
 حج کثیری را با جویش کرده علم طغیان برافزاشته و امر بنیاد
 مختار بجهت بعد از رسیدن این نظام اطاق بستان کجای و در قریب
 نموده که در آن توقف باید به دلالت و حشر نوی و الا شطرنج کوته
 باشند و او دهان در رسیدن این حکم تنزل گشته و در آنجا
 بهار الله و بختور سپید نظام آمده و در روز و روز سپید نظام
 یوم چنانچه با نژاد هم شهر برین اول شهر گشت آن فقر حاکم
 نزول نمود و در مقام استقبال و کثرت تماشایان بهر حد رسید بهی که با

چهارم

حیرت بود این چنانکه همیشه حاضر حضور بودم خیال داشتم بویا روزنامه
 و اوقات و حرکات این امیر که تحریر و در آوردم و قریب روزی ده
 چون نظر کردم مستنوی بمقتادین کاغذ شود ایک روز نامه آن
 روز را عیناً در اینجا گشتیم و باقی را بطور اجمال قریب و کتب بیان نمود
 نمود ای بذا در یکشنبه مقدم شهرت که عید مولود حضرت غلام
 رسید و حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علی وجه
 بعد از دو روز و بعد از دوازده روز اقامت غلام مولود در عرس
 در رسیده گشته سلام عام است از دهام تمامی از سر باز و قوی
 و موزیکایی و دینچه و آینه و تزیینات بسیار مستوفی در
 یک طرف است و شهرت و دهان از بیرون و دهان و دهان و دهان
 حاج طاهر الملک امیر تومان جمعی در سرتیپ و سر بندگان نامور و
 که گشت آن چنانچه با نژاد هم شهرت و دهان از بیرون و دهان و دهان
 شاه که خیلی بزرگ بود و دهان از بیرون و دهان و دهان و دهان
 انظار امرای سیدم و بزرگوار الدوله با لباس سی و زرد این نظام
 طالع کشیده بودند و اطاق و اطاق و اطاق و اطاق و اطاق و اطاق
 مرقع پرده از روی نشال برکشید این نظام و نظم و نظم و نظم
 چای است بهی که آمد و پس از آن در یک است نشال جای گرفت

عبدالجبار بن محمد است خاصه بجهت آنکه از خزانای طبرستان
 و این سده شریف شده دست او را از میر نظام دادند و به میر نظام
 سلام است بعد از آنکه از آن سده و از میر نظام بجهت آنکه از خزانای
 خاندان میر نظام به جاست فصیح از آن نظام و بجز او هیچی نه در خلعت
 خواندند و از آنجا که الله که بخواست در میان این جمع اظهار
 شان کند بحال میر نظام اندازد زبان بگشاید و صفت را بداند
 بیا به فصیح بآن جز تا شایسته برسد و بعد از آنکه میر نظام تمام
 سلام را نمود و هرگاه که در گرفتند اعزّه و اشراف را لا رآه
 اذن باین میباشند اما میفرمودند را بعضی رسانید این
 نیز بیل الشراذیمهم انما ذن چند میفرمودند که برشته میگردیدید
 خواندم کل حرت خیرین آمدند ساعت بفرود آمد و زمانه علی
 اعلام برای تبریک عید قیامت میر نظام آمدند نشستند گفتند
 و بر جوشید و از آن روز میر نظام به محبت کس خلعت و انعام داد
 و صفت بیکدیگر که شهر را با دو ترانه کشیدی و بجهت خاندان برتیب
 قورخانه را سرداری ترانه کشیدی و سر منک قورخانه را شال ابری
 بخشیدند و می دزدان بکشد و آن روز نقد بقورخانه چنان خطیب و شاعر
 بنال نغمه صد شربتند و هر وقت که رسید میگویم

ادوم

روزی در شب به چهارم طرف صبحی غزل میرزا عتیقی کشید و پس رفته دراز
 آنجا بعد از یک ساعت بجز میر نظام تشریف سده داد و خان کلمه که شرح
 لطیفان او داده نشد بدگاه میر نظام سبب بجا بجز برادر در خلعت
 و بر جوشید و بجهت آنکه از آن سده و از میر نظام بجهت آنکه از خزانای
 باین زوهار میفرمودند امروز تا آخر شب و حضرت میر نظام بیک
 مطلب زده روی دادند روزی که سینه نوزدهم از صبح تا شام
 تجریت مشغول بودم خراب دارم و در آن وقت که حاجت
 روز چهارشنبه سیم امروز میر نظام بدیدن علی ای عارم دارالدوله
 تشریف بردید صبح امروز محمد صبی میرزا یونس ملافاقی و در آن
 جلال الدین میرزا یونس میرزا محمد عارم دارالدوله و محمد زین العابدین
 آمدند و در وقت مجلس گفتگوی عارفانه بر رفت یک ساعت در شب
 رفته به جمعی از خاندان میر نظام بجهت و عده بمنزل صبح خان
 بیکدیگر رفتم و شایسته که حضور بهم رسانید (آقا میرزا یونس خان)
 (حسین خان خانان) (عبدالجبار بن محمد بن خزان) (عبدالجبار بن محمد)
 (سرتیب) (میرزا علی ابراهیم خان اردلان) (آقا میرزا یونس خان)
 (دختر دار) (بنده و قانع خان) (میرزا قانع آقا یونس خان)
 (آباد باغی) (حسین آقا یونس خان) این جمع چنانی است

بعد از آن یک کاسی قیام که از شهر بیست چهار نفر دیگر و چهل تن
 ازین حضور داشته بعد از صرف یک هفتان چای سبب عشرت
 و اهل طرب خیر گردید از هر چهل شرب و بات و از هر کوزه کولات
 سزا در چنان مجلسی شمع آوردند و خوانند و صدای آواز در قاف
 بعضی منقول شمع تا زدن چهل تبارک نام خود در این مجلس قریب بود
 چراغ لاله و دیوار کوب و غیره افزوده بودند و بعضی بی پروا
 هر کس هر چه بایل بود میگوشت آن را میرزا نادری خان که مرکب سحر
 نبود در صد شسته سایرین در حدیثش مکرر میبرد و صدای ایشان
 که در شمع پاره مت و پاره مدحش آن را میرزا با تحقیق میخواند
 که در این مجلس موعود بود شرب هر طایفه چند نایبند چون سرای
 پادشاه نایب بر آب و تاب شده با جازه آن را میرزا نادری خان
 فرستادیم او را حاضر نمیداشت آن هر چه خوشه داشت را بشو
 معصیت بیایند تا شامی نمود و جانی سلامت بود و در طفل
 در سن ده سالگی ر قاف این مجلس بعد از آن فایکی از آنجا که
 میبودی بود خوب بر تهنیت و توجیه اهل مجلس همه باو شدند
 او هم از آن زمان به درین نمیکرد که ای از بد جاده پناه به بنده میاید
 و در آن روز نیزیت در ساعت پنج با طایفه شام جمیده بودند

در شام

در شام سفره خفیه مفصلی در پای کسرتده بعد از صرف شام بعد از
 یک صدی در میان جلال و کنایه و حوض آب که نشسته در آنجا نشسته
 صرف قیام و قهوه و چای پس با راکها و خوش رجعت کردیم و در غایت
 است و یکم بعد از ای فریضه بخود میرزا نظام رفته تا طلعه صفا و لاله
 و غیر الملک و جلال و کمال و در میرزا اسعد میرزا و دیوان و در حاکم
 و حضرت میرزا نظام تشریف جسته معاولی امیریس دیوانه عدلیه
 با عرض اهل کات قریب پنج و عریضه بود همه را میرزا نظام نامی
 و خطه نقد جواب هر یک را فرمایش مالد و با یکی در نقد داشت
 حضور در شام عریض جواب میگوشتیم و در میرزا سیدم نور محمد
 افغان که نایب کوه و افغان بود و اکون در کرات نامی معتم
 و میرزا در شهر کات با جازه و میرزا نظام آمد و نشست با خان و بر
 با جمیع تاج و غریبی و دیوانی و دیوانی که حضور میرزا نظام آمده بودند
 محبت و مهربانی که در حدیث آنجا پسند طبع میرزا نظام افغان
 آن حسن و کمال و دل و کمال و کمال آن را معنی کردند پس در
 شیرینی و قیام و مرض شدند و در غایت سایرین نیز رفتند که برود
 افغان که قریب در ساعت دیگر و حضور میرزا نظام نشست و این
 خطه مودب و کمال به نهایت و در ده که دلفی و ادب و تفریح

فرا میر نظام شد بعد از رفتن سردار بنده در حضرت میر نظام کمال
 بغروب ماند و خبر بودم میر نظام روز تا چون سایر اربابان
 نینجا آمد بکام و انحصار جسم میکنند شبها نیز تا ساعت ششم
 نشیند و در این بخت نسبت به بنده حسن خلقی صبر فرموده اند و در
 این مقام خلوت و غیبه از سایر چاکران حقیق را برکنار میدارند و در این
 مخصوص میفرمایند که مایه افتخار و آید اعتبار و در میان افاضل
 است امروز یک ساعت بغروب ماند و خبر باز در نواب
 جلال الدین میرزا رفته روز جمعه ۲۳ صبح خلی زهرا
 نظام به مجامع شریف برده در طلوع کوفت و از حمام بیرون
 قدری در میان حیات به روی صندلی نشسته به تفریح مشغول گشته
 بعد از ظهر به باغ و گشت که از بنای مرغوم محمد علی میرزا است
 تشریف فرستند صبا، الدوله و خیر الکمال کبیر الدوله و
 خانان و میرزا علی نقی و قهر و قانع کف در رکاب به هم میران
 میرزا و قاجان سلطان نیز آمد و مجلس گفتگوهای دلای با خبر شد
 در ساعت بغروب ماند و دوست نفر و ارکله با خوانین و کاکان
 که در آنه اول خوانین بحضور میر نظام شرفیستند بعد از نظام
 به خطه سان دیدن و نوار به تشریف بردند این دوست نفر و ارکله

دین

و خیر از حضور میر نظام آمده و گشتند میر نظام در آنجا کمال
 همه با زبانهای برادرش و شخص و منزلت و خستند میر نظام غافل
 او انچه بطرف شهر عودت فرمودند انچه ضربه دادند و با میر
 در کمال که نشسته بنده با و کید الدوله در کمال که نشسته بودی
 شهر را ان شیم روز شنبه ۲۴ بعد از ولای و کمال
 خداوند که نه خیر الکمال بدین آقا میرزا دای فانی آمد بعد
 آقا می مجتهد با آقا و ابوالقاسم بهر مرحوم آقا ابراهیم که جوان
 در ظهور حاجی آقا و در نظر دیگر و زنیان ایشان آمده بعد از ظهر
 جای و دهقان عارفان مرتب کردند یزید که یک نفر دیگر
 و عیال و خان بحضور میر نظام رفته و قایم منزل و خدمت کف حقیق
 بقا نون معموله نیز بحضور میر نظام رفته به تفریح مشغول گشتند و در نظام
 که بهر طریقه الکمال است دیس و دیوانه نه عدیه می بخیر و بسته عیال
 و خدمت آمد و عیال را تقدیم کف میر نظام جمع و عیال را
 در خطه فوجی کی را جوابت فقه در کشیده آنها نوشته شد و این عیال
 خواندن و جواب در کشیده هر یک نوشتند و هر کس عیال
 ایشان است و این است امروز در کمال در عیال صبح
 نیست به پنج نوع طاق و قتی رسیدگی و تحقیقات در

عرا یض عاضین بهشتیج با ایسکه قریب شتا دل زر عرشان
که نشسته دل زرقه تحریر و تقریر و عدل و انصاف مانند نظیر
نه هوامروز ساعت بزوب مانده دل دردی برای این چه عجز
شد که لایم در آورده شش ساعت در شب که شش مریض
نمود میرا از بیم طبیب انواع معجات نمود خداوند شفا خایست
روز یکشنبه ۲۴ صبح زودی در جامه خواب برخواست
عجالت معینه را بن دست هدیه آن پای آورده با که میرزا
نادی خان در بی صحبت نهایی شکر گشته به لزان بخود برآید
نظم تشریف حسته امروز در تحریر است جلوب عرا یض خسته
شدیم ضعیف و لرزان و لکلیل الله و له جمعی زر حال و دیرت
حاضر گردیدند سه ساعت بعد از بمانده و میرزا مینزل نما
و کمال الله و تشریف فرم گشته این حصر نیز همه حاضر بودند
و کمال الله نه نفس جا را شکر و مقوله است با ایسکه زر اغنیای
بر این است چنانچه هر کار فرما می کند تشریف است ساده برای دو
در نظام قسطه بعد از خواب که سید عبدالباقی مجتهد شریعت
و جناب امام جمعه کرمان در آنجا بعد از صحبت از مذمت
که گفت جناب مجتهد که در مذمت اهل سنن کتب بی اطلاع بود

بیان

بیان عقاید اهل سنت جماعت را میگویند میرزا مرام میرزا
رشته مطلب را بر کرد در مجتهد برای وضاحت به اتصال مجتهد
مطلب را به سینه از عدم اطلاع نمیشد بر آنچه در است امام شریعت
از جمله یکی این بود که می گفت شرفی نامش که نقش را بطور وضو
میداد و در بطل مذمت است این مطلب فصلیت
جناب که بر ما معلوم شد امام جمعه شیخ غفر الله عنه
بر قد جناب که می مجتهد رشتی را از این بیانات منع می نمودند
پیر بر شش شش نفر خوانین کلهر در آنجا بحضور میرزا مرام آمد و نظر
نهایت مرحمت نسبت به آنها شد و در فرموده شایسته غفر الله عنه
نیز با این مجلس وارد شدند بعد از صرف قیام و قهوه حرکت نمودند
از آنجا به باز دید رسول خسته می شدند در دولت عثمانی تشریف
بردند این برل افندی از اینجا نطقه کان فانیست شرفی در
دو نای است و نام کوچه است بقیال میرزا مرام آمد و بعد از صرف قهوه
و قیام از آنجا نیز حرکت نموده درین راه به عایشی کار و همراهی
لکرک تشریف بخوانین کار و همراهی بقیال میرزا مرام آمد و بعد از صرف قهوه
و قیام از آنجا نیز حرکت نموده درین راه به عایشی کار و همراهی
لکرک تشریف بخوانین کار و همراهی بقیال میرزا مرام آمد و بعد از صرف قهوه

امارت بر جهت شریعت از شب رفته بموجب دعوت
بمنزل عبد المجیدان جلال فرستیم اجزای مجلس (افغانان)
(میرزا نادی خان) (آقا میرزا خفقی) (میرزا علی قلی شاکری)
کردستان (غلام حسین خان مرتب فراق) (سید)
و قلی کاشغری (اردوشی) (آقا ابراهیم دقکردار) (فریاد)
(عزت الله بیک) یاد که جوان است مگر برای بر طبعی عالم
(میرزا خرم) علی محمد خان جلال مجلس است و پیراسته
ترتیب عالم در محبت بیاری کشیده بود اهل طرب هم
تشریف داشتند برای تشریفات آنجا میفرمودند هم در آنجا
بودند ساعت پنج هر که کاری داشت میفرستادند تا به وقت
و بمنزله ما رجعت نمودیم

روز دوشنبه ۲۵ صبح زودی بجام رفته نماز را نزد
جام ادا کردیم یک ساعت در طلوع کوفت که نشسته بودیم
بعد از تشریف بجهت ضیاء الدوله و بهر الملک و سمعی در
بزرگان در کباب نشین بعد از این نظام با وقت بسیار
دید و ملاطفت بنام و تمیز اینکه در عمارت مهال کرده بودند فرمود
بسنده و قبولی خاطر ایشان و قالی یک ساعت بفرود ماند

مرحمت

مرحمت کردند از در شب بجهت عافیه ناخوشی و بهر محروم از حضور
روز دوشنبه ۲۶ صبح که از خواب بیدار گشته پس از ادا
خزیه چون روز رفتن پست دولتی بود بفرستادند شده با دعوت
از شب گذشته علی الاصال تحریر کردیم شب تب شدیدی بود
امیر نظام عارض شده بود برخلاف عادت در در وقت و کمی
شب خوابیدند با این حالت تب جمع کا غذیات که چند نفر
میرزا در صبح شب قبول نوشتن آنها بودیم همه را با خطه فقه تصحیح
کردند این نوع حرکات از خود هیچ آدم هیچ انزاجی هم نیست
خیل این بزرگ را بصیرت و وقت و توفیق خلق فرموده

روز چهارشنبه ۲۷ امروز صبح پس از عبادت پروردگار و صرف
و قلیان بخانه میرزا صادق مشی رفته یک عطر در آنجا بودیم
برگشتم بعد از مدت محمود و بهر امیر نظام تشریف جسته و بفرستادند
گشته و شب صبحام صراف از خجالت بجهت آنکه آنجا نشین
صراف تاجر هندوستانی هر صبح رفته با فقه و پست و کمال
که هر روز پول سفید در میان یک کسب بزرگی بوده برقت نموده
در دیوار کاروانسرا که به بالای کاروانسرا میرزا و آجر که پای بر
آن کشته بود و در فضا می آسمانی می شکند و در بالا به پایین

دست و مرد بای دیو کشند و پیش خود آن جناب بکشد
 که نه ای می پرسند و بر حالت او اطلاع یافته آن صراف دزد
 سر دوش بسته را بر پشت بکشد بول بخانه اش برده طایع
 آتش بکشد بول را بعین بخود و این نظام آوردند این نظام فرمان
 آقا علی محمد صراف را که که صاحب بول سر دوش بود بکشد ای خانه
 و این صاحب بول را بکشد بکشد و همه خانه نشینند صاحب بول
 حبس بول این نظام بموجب کت بچه بخاری که دشت بسید کی بخانه
 خود و خود را به جبهه خود معلوم شد که در این تخیل چهل و شش تن کس که
 بر دشت کف بکشد این نظام علم فرمود تخیل مرجه را بصراف زد
 و بعضی بکشد و چهار و شش تن را نیز زد که نه اگر نه با و در کشتن
 ساعت زشت که نه صراف بزرگ و بزرگ میرزا نادی غالی
 صورت حساب را که در اصرار خود و چهار و شش تن با است
 و چهار و شش تن و سه هزار هم کس که نه بکشد ای و الله
 عیون و یک ضربه نه بر دشت کف که نه همان صورت حساب
 حیر که نه شانه حضور این نظام بهر این نظام تحریر دشت بکشد
 ضیاء الله و الله اطلاع نمود که پیدایش آن تخیل و سر دوش نیک
 دشت و کشتن ضربه نه آن کشتن می را نه نامی بیداری نه تخیل

۴۰
 باید

حتما باید تمام و کمال تخیل صراف را در دنیا بکشد ای و الله و الله
 خود دلی که این نظام منسوب به تخیل صراف را زد که نه دقت
 که نه نه عصر امروز بمنزل ش بکشد صراف میرزا نیک و ترب
 که نه دشت که نه کشت با و رفته صراف می دقت ش این
 ش بکشد صراف خیر ش است و همان صورت حساب منزل بیا بکشد
 و در دین خانه که در آن منزل کرده در نامی مرحوم اما تخیل
 می و الله و الله می ش قریب است بزرگ و آن مارج بنای آن ش و
 ملکیت بر بدیع الهی میرزا می و الله و الله می بکشد ای و الله
 بزرگ و الله و الله تن با ش بکشد صراف میرزا فرجه است در خانه
 هر روز میرزا میرزا است واقع است

روز پنجشنبه ۱۴ این نظام در حرکات و در قاری و در عقد
 ش بکشد صراف و الله و الله ای و الله و الله تر تر با نیت
 تغییر با الله و الله می که فرج الله و آن تربت تو بکشد و الله و الله
 و الله و الله فرج الله و آن که بکشد در آمدن نمود و چهار و شش
 کردید و ب و تخیل از او بکشد پس بکشد تر ش از مردم از آن
 و سبب است و عمل و این نظام انباشت نه با و بکشد
 است و در ش و صدایش بکشد سید قریب هر که بزرگ و بکشد

پایش زود چون ضیاء الدوله از این کیفیت مطلع گردید برای رطبه آمد
ابتداء آنرا بنوازش می نمود چوب زدن که تر بود از راه می رود
زین به فراموشی نمی گذرد چار برای شفقت لطیف و قدر که
میرفتن این نظام بود آنچه شکرست و فراموشی است برادر از دجل
مانع که در حیرت کمال یاس از دست الله است هر دو از دست
پیشرفت و فراموشی است بهر دو که در این نظام بر دم بر
ش برادر شفقت که سبب نیفتاد که شانه هم بود و غیر این نظام
آن در واقع حق لطیف این نظام بود که شانه هم بود و غیر این نظام
نسبت به این که شانه گرانان از شانه که را سبب بود این دست
این نظام و در این ایستاده چنان مردم فطرتی نهاده بود که این نظام
بعد از این که در جهت می کند و خود او عالم با کمال قدرت گرانان
امروز از صبح تا شام این نظام غیر نیست و غیر این نظام نیست
روز جمعه ۲۹ این نظام بن دست ستره به جهت تشریف بردن از در شانه
جنرال این نظام را در باغ محمد علی میرزا دعوت نمود که به شانه که این نظام
از حمام بیرون آمدند باغ رفتند شانه شانه ضیاء الدوله و در حیرت
و کمال الدوله و غیر این که در حیرت شانه شانه ضیاء الدوله و در حیرت
نمایند صلی ترتیب داده بود تا به شانه شانه شانه شانه شانه شانه

در این

در این سراسر بوده بعد رحمت بنزل نهد
روز شنبه ۳۰ صبح زودی برخواست و کلاه و کلاه را بجا آورد
بعد از یک ستره به جهت این نظام شرف جست و تشریف شرف شام
امروز از شرف شام که در این نظام شرف جست و تشریف شرف شام
تقریباً بهشت ساعت که در شرف شام که در این نظام شرف جست و تشریف شرف شام
شرف جست و تشریف شام که در این نظام شرف جست و تشریف شرف شام
حساب شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
مخمس به شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
یافت و به شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
کردستانی در شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
حالت یافت مع الفقه و غیره که در ساعت پنج از شب گذشته در حضور
روز یکشنبه ۳۱ صبح زودی برخواست و کلاه و کلاه را بجا آورد
پرو و کلاه را در شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
تا ساعت چهار و شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
و حضور این نظام شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
در در شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه
این نظام که شرف شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه شانه

میرزا محمد در تالار کونستی نشسته عابد صالح بن درویش نعم ایل دولت
رسیده که سینه خند شجاعی از نیم قطار دافغانه اسحاق میرزای تبریز
عابد الدوله را با خود افتاده خضر خضر میرزا محمد را رافقین آنجا حاضر کردند

مردم با هم
روز شنبه ۱۳ مرداد روز دوازدهم کربلا
و در آن روز در صبح فاعله ستمه در صبح با هم
پیش از نماز هر باز خانه تشریف بعد از آنکه
این که در آن روز در صبح فاعله ستمه در صبح
که شنبه بود با می نزد کنگ و با هم این که
با می بسیار با هم و در آن روز که شنبه
تعبیر آن که فاعله ستمه در صبح با هم
لاخ که بنیان بسیار عاقل است از آن با هم

مَقْصِد

تصل بن سربازخانه است بعد از هر جهت از سرباز و صرف زمان را بطریق
تایید است از شب رفته منوال تحیر بعد از این نوع زحمت را بمهر
شدی در قوه اهدای است

روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی به زرادای فرخنده و صرف اوقیان
بمسند امیر نظام در شنبه یکشنبه و پنجشنبه شنبه با میر نظام خبر ملاکرت رفت
از خوشن اما جمعه خورده گد به مجلس فاخته حیدر بنده راجه راف و بزم
که مخصوص امیر نظام است مجلس شرف و شرفه تمام را جسد نزد او
این فرمود که است و محمد دلدرد امیر نظام عینی عبت که عذر او را که عیبه
داد که کت، این را این راف و دهانه را مانا کن از دلدرد که کت
نیده و دلدرد درخت که مجلس فرمود که من در حجت زهد و دیر به این
عزیزین شمول گشته امروز جماعت بهور حضور با میر نظام کنایه بشنید که روزانه
ما نخوت و خرچند خنده نفوذ در کیشهای پست لشکر که نزد او
دیو کس کوفته بود و نیز از کلاه هند رسم قرمز پیوه های (کشت)
این است هر وقت نزد دهم می گذریه کس کوفته در بانه
می آید و دهم دست بر آن بالا و دوقبلی گشته در ساعت نفوذ
مانده امیر نظام برای تعجب و دلرکن باغ محرابه از شرف جمعه عادی
برگشته و در پنجشنبه جمیع صاحب زندی برخواست

بعادت پروردگار شریف است پس در صرف بیادق این کعبه
 امیر نظام رفته تخریر بر دهم و در پیش از این بنده و قایل کار با
 خان خانان و میرزا علی نقی سگزیس که در میان جاده
 حکومت است به بوم شایسته ضیاء الله و له شریف و در کعبه
 این باده شاد قری کوتاه است در جواب عرض کردم هر وقت
 روز قیامت سازنی اندام هست و در شریف تو بر بالای
 کس کوته نیست باز فرموده الراح خلی کوتاه است که عرض
 کردم که تو نمی پسندی تیره قضا را این سوال در جواب را
 برای تفریح خاطر امیر نظام در موقع مناسبی عرض کردم امر فرمایند
 دوباره تذکار این کعبه که فرموده و بطریق خوبی فرموده است هر چه
 برای شما بوده تمام کرده و بجهت شما خواهد فرستاد اگر چه بطریق طایفه
 این مطلب را فرموده ولی مقارن این بیان صحت ندوق در پیش از
 در سید جهان فوج که امیر نظام فرموده با ده شالی را آورند و فوج
 فقره که با مضایبه امیر نظام مقارن داشت و خیلی باعث تفریح می شود
 شد امیر نظام را به پیشوایان آن امر فرموده باده را بپوش
 و برای دخترا که مرا بخدمت شاه فرستادند رفته عرض کرد که
 بجای آورده و این موقع امیر نظام بنده را با شایسته و در انتظار

افلت

از غلبت ضیاء الله و له مأمور فرموده یک قصیده و یک قطعه برشته
 نظم در خدمت خان را که خود در این روز نام داشت
 اکنون که شسته تحت سعادته باده ای در جوان تو شراب کهن باده
 باید شکست تو بر بختی ای پیر ویر باید کشیده باده علی غم رفد کار
 ساقی قصاص کیر زکر دون باده می مطرب قصاص کن که بختی زن
 تا من به بارگاه خضر نام جوی تا من پیشگاه عدو ندانم حار
 برخواهم قصیده غزالی بنظر بخت غم این جواهر لای هوا
 بود قصیده سحر علی است بخت بود قصیده بانگ بی است
 هر چه پیش هزار بیان در ادب آن نقطه اش هزار صانع در ادب آن
 آن نکته است ترسم آید بلوغ دل این نقطه است قسم آید بر دور کار
 زان نکته گفتات بر دخیض کوه کوه زلفه کائنات بر فضل باده بار
 از مبدای او خضر فصل شش از مبدای او علم بر قمر ار
 کان با بخت است چو دردی کنی که کافیه است چو دردی کنی که
 موضوع این مقدمه باب معرفت محمول این بخت الطاف کرد کار
 و ضلعش نمای خضر مندا کام بخش و قطعه شاد عدو بند کام کار
 میرجل امیر نظام آید از کشفش کان فصل سحاب جلال ترسار
 خدایم که در کمال فصاحت بیان کم او صاف می ای بر کبر بزرگوار

بهم مع خویش از قافله فرزند قسم
 زیر کلاه توام است ثبت رها نما
 ای بخت بزم کن و دای طبع یاری
 کارم در با هر نظم هم بگر و دور
 بر این بند مرتبای که معرفت
 در سده کمال تو کرده خاکسار
 که نظم ملک زبان تو قایم است
 بنیان نظم هم زبان من استوار
 که ریزد آبش گفت ز بجای آب
 بی جان حیرت است ای میزبان
 ای بخت عجب چه نظم ترا و طبع
 کوئی روان شدست در این بزم
 که هست یکفر تو را بر رگبری
 کیری و بندی و کسی و برکشی بدار
 بر باد است همیشه صفت میکند کار
 بود عجب بختی ای اسپر
 از خون مرده خیم خود کر کنی کار
 من هم بخت خویش و دمه لعل نه
 بروی صغیا همه دم یک کار
 تیر و دخی مگر و پلاس و دریل
 دای اگر تو نظم با بران عجب بدار
 من هم عراق و فارس کشم شعر جز
 دارم کزین بساحت که انشان
 بر باد داده تو خاک هری و بلخ
 که کشن زبا بشیر آید لار
 من هم بساحت نه و کمالان
 کلاهی فضل و جنس تو دایم نقشار
 سر دخی از بدو تو زشت و خالست
 خدمت شاه کردی و شد دایم افشار
 من هم ز شاهرا ده و غلتم به پیش
 کن بر خاک ساند مرا و دوش عیار
 شهزاده بزرگ انوشیروان که داد
 دارم بزمین و خود چون پسندید

ازین

از برق تیغ شایسته اش بمعرفه
 از باد کز کوهشانش کجا راز
 شیر فلک ز خوف کند بجای گداز
 کاو زمین زیم کند خویش در گداز
 انصاف و اطمینان از لطف بند
 کش مضربت با ناپودنا

ای سپید بیکه با نه جاست
 از برای جلال کشته سریر
 شرمسارم و زانیکه روی ترا
 خوانده ام در جهان ببد و غیر
 خجل زانکه کرده ام تشبیه
 دست ز پاش تو با بر نظیر
 بخدا جز خدا نمیداند
 که چه بخشی بمر ومان فقیر
 فادمان دست کین و صین
 چاکران برت صیغ و کسیر
 ننگش است کسوت کین
 عارشان است صفت اکسیر
 باری ای حضرت امر عزمیست
 طرب افزا و لازم انقیر
 شاهزاده چنیا و دولت کوب
 که خدایش همیشه با نصیر
 خلقی داد بند را ز کرم
 بود او بشم و تا روز حریر
 پیش خود این خیال میکردم
 کرده غارت چو کابل و کشمیر
 به یقین تر به بخشدم آذوق
 قامت عقل منده بود نصیر
 خدای دادش لکرمانی
 که براد لغد زن شدت صیر
 آخر کار گرفت شد بر من
 عرض انصاف هم باغ شیر

انقضی است برده رسوا کرد این جنبه وجود با توقیر
یعنی خسران اهل کمال که پیش زمانه شایسته نظیر
در میان من او سیردن وادی کن ایا سیر کبر
یا به قلعتم ز کشیری با تمام زشتی و کبر
روز جمعه ششم صبح میر نظام تشریف بجام بردند بعد از
جام باغ محمد علی میرزا رفته تا غروب آفتاب در آن مقام بسر بردند
محمد علی خان و داد و دهان کله به سید و چاه سوار کله به سیر میر نظام
امروز شنبه آمدند در باغ این هیئت اجتماع شریفی به حضور گشتند
در واقع آمدن این جمیع در حجب امور است غریبه روز کار بود یکس
خیال شکرت آتش این هیئت که این طایفه بر افروخته بودند باین
نوع بدون خوریزی خاموش شود
روز شنبه هشتم امروز میر نظام قدری کسالت مزاج داشتند پس در قبل
باغ محمد علی میرزا رفتند این باغ در بهاری عمارت کلویی است
حقیقت خرد وین عمارت است چون از این باغ بگذشت
اسم برده میشود لازم است شری از آن نکاشته شود این باغ شکر است
بریک عمارت چلی علی و این عمارت دارای یکس تالار بزرگ که
فرع و طول عرض و فرع ارتفاع در شانین این تالار چلی

در کمال

از سکنه مردوست کرده اند درین شانین اری است چندی
چنین این تالار را در دست و جنب میرزا ابرو اطاق قلمه
شش فرع طول و سه فرع دهن عرض دارد و در بالای دین را برده
و این اطاقها با خانهای متحد و گاه است اندکین عمارت و در دست
یکی اری آن بطرف قصبه و بر جیاط محرقی نظر میکند که پنجمین است
پنج فرع و بیست و سه فرع عرض دارد و یکوی و یکش پیل باغ
نظر میکند که طول دین باغ فرع عرض آن فرع این باغ
از اول تا آخر مشخص است که اگر بکن یکت در هر کفنی خانه ها
متحد و در و در هر پیل کل در شمار و در این دوران موجود است
و در باین این باغ در مقابل عمارت سردر با شکوهی ساخته اند
و خیلی بنای عالی است چمن مرحوم محمد علی میرزا پسر علی است فکلی
قاجار آن بنا نهاده شهرت باغ محمد علی میرزا در تاریخ کله زرد
دوست و است و چهار این باغ و عمارت بنا نهاده معمل قصه
امروز میر نظام در باغ مجلس شورای رانگیل ماند که در ای این مجلس
اینجا بودند (رضی الله عنه) (طیور ملک) (عجبی کل الله له)
(پاشا خان) (رخان خان) (میرزا علی نقی سکر دیس)
(عجبی محمد صالح خان کارکنار) (بنده و قایل نکار) (دستگاه مجلس)

نور ادعای

بانی سوره سلح امور است طایفه کله و قرار آنها بود هر یک از آنها
 مجلسی بودی رای خود را بیان نمودند امیر نظام هر چه جدا از آنها
 نفرمودند و اصل منظورشان این بود خیالات این جمع را بداند
 و الا آنچه خودشان در خاطر داشتند این دشمنان و انا بران نبودند
 مجلس پان سید و کاسبان نرسید روز یکشنبه ششم بعد از
 ادای خزینه بادت معهود و حضور امیر نظام مشرف شد به حجر مشغول
 شدیم امیر نظام عموم خوانین و کده هایان طایفه کله را احضار فرمودند
 همه خوانین و کده هایان بیست و پنج نفر حاضر شدند امیر نظام
 شرفیاب شد امیر نظام از این آمدن متعجب گشت که کمال وقت
 قلب به درج میده مقصد به چند نفر از فرشتان کلوتی که نمی بود
 اگر مجلس وقید آنها نمود فوراً شصت و یک نفر از خوانین کله و روسای
 طایفه معزوره را گرفته مجلس بر دند و قید بر آنها نهادند یک نفر از
 اشرار آن طایفه دستی بر سرارت بر آورده امیر نظام حکم بسته است
 فرمود در میان توپخانه دارالدله فرشتان غصب بیاستل بیایندند
 باهمی پس از که فراری و تنبیه روسای کله ولایت کرانستان
 کمال نظم چه که قریب پست روز که از قید روسای کله بری
 شد جمعی از علمای اشراف کرانستان شفاعت و حقوق جرایم

آنها

آنها نزد امیر نظام آمده شفاعت ایشان قبول بعد از اطمینان از نظم
 در ساندین ایالت دیوانی خورشید امیر نظام معتبرین آنها را
 خلعت و انعام داده نهایت دشمنی را بر سرید واری بمیان طایفه
 سر جمعت نمودند چون مدت حکومت کله از فنا و کله
 حکام کله متفرع در ضایقانیان و محمد علیخان پسران مرحوم زین الهانی
 خان که سالها حکومت کله با آنها بود و آنها را محبوباً بظهور برده
 در ضایقانیان هم در آنجا دواغ زندگانی را کرد و محمد علیخان بعد از فوت
 برادرش بیجان طایفه برگشته بود امیر نظام تخطی جای این طایفه
 محمد علیخان را با جازه ادوای دولت حکومت کله منصوب و او را
 و همب دار کرد و بنی بر حکومتش فرستاد و عموم انانی و طوایف
 کرانستان ازین رفت امیر نظام متشکر و مسرور گردیدند و این
 هنگام خبر خوشی از بازگشتش انانی آنها امیر نظام دادند امیر نظام
 بگردانی علی کبرخان مشرف الکلیات نامور بنمید و تا و شب انانی بنظم
 آن صفحات تهنیت را بیدون توقف و اقبال با تلبیس سمعی نصفه
 روان شد و حتی در قیل مدتی بان تلبیس سمعی آن صفه را نظام بجا
 داد و امیر نظام نظریا و شهنشاهات او را که که سخا بها قریب
 سال در شرف الکلیات غصب کرده و تصرف کرده بودند از آنها استخراج

دکسان شرف الملک سپرد و ضیاء الدل و دلاوری و حاجی و کمال الدوله است
 توان قدیم هر نظام منوره که این املاک بشرف الملک تزیین نماید و کمال
 و بی هیچ طبعی آن املاک بشرف الملک کند و نمود و در او هر چه
 بولی که گشت آن غلبه شد و رفته رفته تا زمان خوشی و باد و هر روز
 کرده و هر نظام طبای و ولایت را خواسته و در کار عمل ملک و کمال
 بلا تا کمالی را با بنا داده امر به تنظیم و پاک کردن کوچه و محلات
 نموده و معاهده در آخر جمعی الاول آنش این بلا قتل گرفته و شمار
 اموات روزانه بهشت و دشت تا دیر رسید اغلب بزرگان و اعیان
 ولایت از هر که چیده به بنات حمل و خوش رفته سکونت اختیار
 نمودند و نظام نیز با جزای حکومت بهما و دیگر که یک فرسخی شهر است
 تزیین برده تا غره شهر جبهه در آنجا توقف فرمودند چون داری از
 عی و دیند از و محضر و شرفی از بانی و بنای آن بنویسم که خوانند
 این حد بقدر بصیرت کامل حاصل کرد و این عمارت از بنای محرم
 امانتی برای عمارت الدل و هر محرم محمد علی بر آنست که بر طبقه چهار
 می باشد و در بی سال به استقلال کامل در کمال آن حکم
 کرد و هر که این قصر و باغ عمارت را ملاحظه نماید میداند که محرم عمارت
 تا چه باید و میرانی عوالم است و خیالات عالی و شسته

از نقش

از نقش دیگر در دود و یواشته آتش بدیه است سوادید عجم را
 با آنچه عمارت است بر یک قصر که آن در کنار رودخانه قرار گرفته است
 و در کمال استحکام بنا شده و در آن قصر از به طایفه فوق العاده
 شش فرخ و طول و در آن قصر چهل و دو فرخ و عرض و قطران قصر سازد
 فرخ این قصر چهار مرتبه است که مرتبه زیری بنیستان و در زیرین است
 و سه مرتبه دیگر بوناست سکونی است این قصر را که ذکر شود و در هر مرتبه
 از این مرتبه نه طاق با حواصی لازم که موجود است که متوفی
 مرتبه محتاج به مرتبه دیگری نباشد و در هر مرتبه یک اطاق چلی بزرگ
 کرده و در طول و در عرض نه و در وسط در آنست و چون
 اعلی قصر ناصر الدین شاه هسکام غنیمت بقبات عمارت
 در عمارت و در این اطاق منزل فرمودند این اطاق با طاق شش
 مشهور است و در این قصر بطرف شمال است اما خانه از اطاقها
 نشین آن دور و بعضی سمت بطرف شمال و سمت بطرف جنوب
 منظره و در حوالی این قصر باغها و درختان چنان بسیار است که نمیتوان
 بطرز باسکوی غرس شد و در وسط باغها سه حوض آب بسیار
 بزرگ که حوض وسطی در باجه بزرگی است و در این دیوارها باغها
 با انواع و اقسام درختهای شمر از هر قبیل غرس داشته شده و چهار باغ

انگیزه جزبسیب خیا و بنا واقع کردن را بخایز جد دل آب و درجهای
چنان در طرف جد دل بر پاست و در آسمانی باغ یکدسته عمارت
بسیب مخصوص بنام که مشتمل بر شش جای و یک حمام و یک طایفه
و جای طایفه یارب بزرگی قریب صد باب در آنجا بای آن بسته
میخواه بازیم و دو کاهن زیاده نیز در طرف شرقی و در میان عمارت
دایره بعد از آنکه بازیم و دو کاهن مزبوره خراب و در طایفه
و در زمین عادی و طایفه بستان خیابان و بعد از عرض آن شهر در
نوع و طول آن نیم فرسخ ساخته در کنار جبهه و طایفه خیابان در
پنجصد و شصت شتر و غیر شتر غرض نهصد و هجده بزرگ و بار در کشته و آب
در طایفه بستان با تشریفاتی محکم در زیر زمین در طایفه خیابان
برای عادی و آورده بودند که اکنون خیابان باین مفصلی ویران
و درجهای آن در پای در افکار و عمارت قریبها مزبور هستند
که آن لم یکن ششیا نه کوه بانی و بزرگ در خراب زبان
از تاشل کباب این نظام در قصر و عمارت عادی و عمارت
حکومتی شهر که بستان مربوط صنایع و اله و له و معمار بائی جز
متجا در وقت نزدیکان تعمیر نهصد و دویست و بیست و یکم که بنا بر پنج
ایشان منظره و عمارت و این تعمیرات این نظام نمی بود بجا

بسیب عمارت عادی و عمارت شهر خراب و ویران نه بود و در
قلعه جایی که در شهر است یکصد و بیست و یک تعمیری بهر آنکه در
بزرگ تعمیراتی که بستان در بین جنوب و شرق واقع است
و صد و بیست و یکم نام که در آنجا بستان شهر که بستان و بستان
بعد از آنکه در محرم محمد علی میرزا مشهور بدولت شاه پسر مغفور شاه
قاجار تعمیراتی در آن لکه عمارت چند در آنجا بنا نهاده بودند
میرزای عادی و اله و له پسر شاه در سالها حکومت کرد
و در آن لای تعمیراتی در آن می نمود و یکصد و شصت خراب بود و بنا
یکصد و سیصد و شصتی که محوین نام الملک و اکو در حکومت
کرد بستان و نامور شد تعمیراتی در آن قلعه مرز و نه بود و در عمارت
و بیست و آن بیست و در آن قلعه شصت و پنج جای و در هر یکی
چندین طایفه جایی سکون و معتبر و جوی آب برجهای آب
جاری بسیار خوبی در طرف قریه سر آب باین قلعه که در حوضها
دایره می نماید و هر جوی آن قلعه نیز جوی آب جاری است که در
در آنکه سنگ آب هوای قلعه و عمارت قدری در آنجا بنا نهاده بود
این نظام بهر که در اول آن را تعمیر نمود بهنگام در آنجا در جوی
رفع ناخوش مستوره و در آن صفحات که بستان آن کرد و اما در آنکه در

چشم خوشی تفرق شد و دیانت جول و محش رفته بغیر دلت نهاده
آنگه نه ز درین تاریخ و نجوم دیانت ایران این ناخوشی شویو برخواست
و مقصود از سرسندج که در آن چند روزی غیبی شویم هر سبب و جوی
روان مغرور و غایت نوعی بحسبین بن پیرایه نظام که در آن موقع در کشتن
حسکان بود و غیظ نهیست چای ایستای بسز آنگه روزی ایستاد کافیه
ایشان کشتی رفع ناخوشی مزبور شد و اما آن آنگه که در آن ایستاد
ایستاد آنکس قریب است هر چه روزی که نا اطمینان کشتی درازی
که مدت صوری و معنوی است و پیش و ذلالت آن در بدو محال است
در زبان فرساده و علم خزان و علم و عادت به نیت سعادت
است ای جوان و جو خوش که تا به هر گونه ترقی است و هر کس
کردن در حدت را بطور تمام و آنکه منظم نهاده و در آن
سایه کمرار و صبر و ده بجزای حزب از ده ادبی است و در نظام
بطرف ذاب و تفریق نیز که گفته شد هر چه که در آن است
منو و این تفریق در بدی حرکت آن بر حدت ایستاد و در کشتن
عزم و کاب و بعد و در روزی که در آن است و در آن که در آن
آورد و در آن است که در آن است و در آن است
رودر کشتن است و در آن است که در آن است و در آن است

خبر اولیاد

خبر آوردند که همراه ابوسعید بن لدریج با حاضر خدمت بیعت است و اینست
پس فرستی هرگز که آن رسیده امیر نظام برای ارای خدمت
سلطان است بغروب ماه با اختره و دایان و شاه شریف و والدوله
تا که از آب قراب با کعبه شریف یافت و عظیم و گرم شایان بهر کعبه
یکین قریب نیز شایک نفوذ نمودن بنای سحر است بر توده آب و آب
جمله حاجی که هرگز کنون باغ دولت مشهور است با جمعی زدن بهرگاه
دایان که شایان و شایسته و والدوله باغ خیر و فرستند
در آنجا شربت و شیرینی صرف شد امیر نظام مختلف کعبه برای آنکه
قرض نفوذ کرد در مقابل خدمت کعبه و تاج و جامه شایان و دارالهدیه
نشدند و دیگر برای قضا شایسته و رخصت و باقی نیست و کعبه شایسته
که معمول بعد از چهلین روزی مرضی هرگز نزد حاضر می آورند
و می کشند و موقوف کردن رسم از هر که آید و فرستند

روز چهارشنبه است و به هم صفی دادند و جمع در شام بخانه کمان و چینه
بر می آید تبریک خلوت ثانیاً بجزرت و میفرماید آنقدر حبس بود که
صرف بند رفعت در پنجشنبه است و اینم بخانه عت در کوفته
ای میفرماید از در کوفته به حبس رفته و در حرکت کرده در این مسافت اول
افندی نشینند در حبس خانه در کوفته نشینند و اکا و خرو خروای است

ایر نظام بدین شرح در صفت بنابر خصلت صیغه در بنامه شریف (شبهه)
 (خان خانان) لایزال علی نقی کتر نویسنده (بنده و قانع کفار) (جای)
 محمد صالح خان که کرد (محمد صادق میرزا یثی باش) (کلیه خان)
 میرا خضر ضیاء الله در بنامه خصلت صیغه ایر نظام بعد از صرف
 بدین نام و در این دیکه و محترمه باب طاعت و در این
 دیکه و درای دیکه زیاده است که زمینهای آن سه دیکه و دیکه که
 (چهار نوبت است) از این دیکه بدین شرح در این که که ششم کرده و
 (زیر می) رسیدیم این کرده با وجود اینکه نوک و دی است و
 و درگاه است ایر نظام در حق خصلت که قراولان در زمین و ساخته
 که این راه همیشه در بنامه قراولهای اینجا این شرح در این که که ششم کرده
 (زیر می) رسیدیم در این بنامه خصلت قراولان در زمین و ساخته
 و بطی نمودن کرده و در این بنامه خصلت ششم دین کرده و خصلت
 بعد از این یک آن بنامه (کریم صاصد) رسیدیم همین در این آن قراولان
 با خصلت ایر نظام که در کادی را برای قباله آهسته بعد از این حرکت
 نظر ایر نظام پسند نیست و گفتن که در قبول خصلت که در این بنامه
 نوک و دی است بعد از دیکه بنامه بقریه (بارون) رسیدیم این قریه
 که در یک حاجی کبر الدوله است و درای فوف و در است و چهار صد

بنامه

بنامه لایزال علی نقی کتر نویسنده (بنده و قانع کفار) (جای)
 این بنامه خصلت ششم کمال و با علم و دانش و بنامه خصلت
 سبکی که در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 فرستادیم در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 عرب هر دیکه که در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 حاجی سبکی که در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 محمد بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 کار و بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 بنامه است و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 و این آب در بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 (خان) شهرت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 با دی دیکه زمینهای دین قریه جاری شده که در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 قریه در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت
 در بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت و در این بنامه خصلت

بجز در جهت نشسته آب بجو دهند چیه تری همه را رد فرقه در میرنظم
 بر صفح ششم و کورس چه حالت افادی ندارند و باقی صفح
 طبع می بندد
 روز شنبه خزه شهر شعبان امیرنظم امر در یک ساعت از دست که نشسته ترف
 حضور حضرت امیرنظم را در یاقم و حجر بر دست منول شیم بعد از آن نام حجر را
 در ساعت از دست رفته امیرنظم بر دست نه و بوی قره (کرکند)
 را می کشند از قره مارون که که هر دو رفته بیکه سطحی و در شیم
 که شتر از دست ساعت طول بگویند امیرنظم با رسول افندی بنشیند
 در است عمداً قریب یک ساعت صحبت می کنند بعد از آن در میان
 روان جلوس فرقه را نهی دین بیکه در بندی است مشرب و بند
 همی یک است در چند سال قریب یک شمه از طایفه کله در این در بند
 زین انابدین خان پدر رضا قلیان که حاکم کهر بجه با مفت نفر در
 کیش شکر را بنده بفرودین در بند را در عبور ایدت کردن
 و کوشانان است که میردت در اینجا چند نفر از خزانین و کین
 قریه خسرو که در این قریه برای بهارگاه امیرنظم میین که بعد بقیه
 که در دمر و نوزدن امیرنظم نشسته پنج ساعت بفرودب نایه قریه
 خسرو که رسیدیم برای بهار پناه شده فرود بهار خرد و اماره بفرود

قرن

قرنین رکاب را در حضور فرقه که در حضور طرف بهار بنده
 (رسول افندی بنشیند) (رضان خان) (امیرنظم نقی شکران) (عاجی)
 مهر صالح خان که در (بنده دین خان) (کجه خان سرکب)
 (مهر صالح میرزای شفیعی) (روکلفه از خزانین قریه خسرو را به بعد از شتر
 نهار سودر شیم بطرف قریه کند را ندیم پس در نیم ساعت طی طریق
 بیکه و بچی رسیدیم در این بیکه است ای خاک کند بچه چهلان کله قند
 نایه و دیر میرسد و غالب سارا در اینجا طبع خورده که بشود این جلوس
 آب و محصل آن وی است در قریه بفرودب مانده به و فرود قری
 کند رسیدیم بهر ای علیه لو خان میرنجه با کمر بسته سر با کمر بسته
 موزیکه خنقی با تقابل کله مرده و است امیرنظم نشسته امیرنظم ای کله
 یکسان سطحی و دیار آحاد و افراد فوج بدل و رحمت فرقه موزیکه
 چنان موزیک را بر نم در آگاه دند و از زون مقامات موزیک بفرود
 دشت مورد تجید امیرنظم نشسته اهر که ای کند نیز عطا با تقابل کله
 وقت غروب کشتاب در در منزل شیم در این قریه کند در این دره
 کوه واقع شده انحف آن در یک طرف دره و انحف در یک طرف دره
 کوه واقع است انحن انحن در تبه بر تبه است و در این کوه آب بهر
 جاری است مشخصه ف فرود در این دکه و مرجه و دارای چهار هزار نفر قوت

در ابتدای کار در شهر اول کین و طریقه چسبیده برای منزل کاه زواری
و انباشته پس باخته و با چنانجا عاریت و تروتن در آنجا چنانکه
باقیات بسیار زیادی بود که پیش از آنکه از آنجا بگریخت
اینجا از طریقه با بنده شربت خورده بودیم بهر حال که در آنجا برای این
کوار و دایه غریبت و بیاطاعت و این و بهر حال که در آنجا
و بعد از آنجا تمام وقت نه لقا بهر آنجا بعثت روزگار میگذشت
و در آنجا آنجا نصیری است که علی این ایشاب سده هم علیه
خدا میباید و پس می علی علیه خدای میسر چنانکه آنجا
علی خان و کویچان اسمعیل خان نام دارد و او را در آنجا
زیرای میسر خانی بزرگ است بهر آنجا میسر نظام یک بر داری تر
بهر علی خان برادر بزرگ خلعت رحمت فرموده و باله یانم و کاه
در بند خانی خانی است که در واقع قاشق است و این طرف
و این طرف در بند دو کوه معظم کسی است که خاک نه لقا و پیش
آنجا در توار بگویند مکن حق پاره از خانی سکون اما در آن
این در بند بنا شده که از آنجا میسر نظام میسر علیه ایران
فرج کننده است و فرج ریشه دانی است که در آنجا میسر
سبب دهریت نه وضع مکن آنجا هر ی پریش و غیر نظام است

و چنان

و چنانچه بهر حال است و حضرت امیر نظام در خیال اصلاح این فرج
و دیت نفرات را هر یک که با آن فرستاد قات و در باب پیشگاه
که آنجا نام یک علیه خدای میسر چنانچه او را اول است در این فرج
و پیش از آنجا میسر چنانچه میسر چنانچه در این فرج
و در آنجا میسر دوم شهر شیان معظم امروز یک ساعت از دست که
بعضی از میسر نظام مشرف شد در آن اول روز امیر نظام بهر برات
مشغول بود و در آنجا میسر خانی کار که در آنجا بهر حضرت بود
و دستور العمل سرحدی بود می فرموده که فرجی کند بعضی از آنجا
انهم با در محبت فرموده میسر در راه است که علی آنجا میسر
حضرت و مورد نوایش کردید نه چهار ساعت از دست که نه حرکت
فرموده و در آنجا میسر چنانچه میسر چنانچه با بس ریحی در میان میسر
و در آنجا میسر سده میسر نظام میسر نظام از آنجا بهر میسر
و قریب ده دقیقه در میان میسر استاده و امر بنو خانی میسر
فرموده بهر که بهر میسر میسر میسر امروز راه در آنجا میسر
صعب در آنجا میسر تمام در میان میسر راجع میسر امیر نظام
به تبارک و تعالی و خدای میسر در آنجا میسر میسر میسر
آن بخت روانی بهر میسر روان میسر میسر میسر میسر

میراثیم طین این جمله که جو چغندر زبانی است با شای جلی که بیدیم
 نهارگاه و کاروهای محرقی بود که یک لطف فغانه در این کار بود
 قابض کونست یک ساعت بعد در آنجا تپیده نهار را دیمه بعد از شستن کاه
 برای صرف نهار در حضور این مرطابم حاضر شدند و صرف نهار بخفتند
 این نهارگاه بر سر کشته مشهور است کوی و مشهور برای هدایت در این
 انبار اسبگیر در این محرابی را ترکیب نهاره ساخته بعد از که در
 موقع شستن دانه های برف عابری و مترددین بطن این
 کم کنند جو شستن دایم برف این موقع به ترن ترهجه
 در همین نقطه در بند می است که به در بند چرخین مشهور است و نهار
 شافیت را که می در سطلین با قیمت در ایران بعد از شستن
 از توپال پاشی سر عکس خفایه نایه که تپیده و تندرک را دیده
 و بفرم دشنام آورده بود که تو چنان خود را در این نقطه جا گذاشته
 با چار بزرگ نامی در این در بند بر این پایه همان چرخین گذاشته
 بهین در بند با سم او است این را کرده چرخ بر وقت خشم رفته
 در روز روز کارگاه بر آورده چرخین چرخکی در حضور نهارستان
 در کسکه میوید من خنده نایه منبع محال است هرگاه شخص دایم در شستن
 از این لاک بجز و سید که که این حرکت نادر می در حلقه کار و روز

در این

در تریب این موقع در حق است جو زبرد درخت چشمه است در این
 آنرا (جسر) با جزر میخوانند و در چشمه در تابستان بسیار
 فصول اربعه روزی و ده صبح و شام میجو شد آب آن بعد
 در آسیاب کردن جاری و در آن می کرد و بعد از آن خشک شود
 که کاه را در طرب در آن می مانند و با قهقه و سیله جیر که در آن می کنند
 در این محراب چشمه است و آب آن صبح و شام در جزر و مد است و
 بهین که اگر در آنرا رسد با سم جریا جزر مرده است که در دهانه می اندازند
 و به تسمیه آن چیست مع العقبه بعد از صرف نهار در شستن و در آن
 قریه سرخه در نج است که در قریه کرند تا اینجا چار فرسخ است این
 نهارگاه همه کس و با تندی بود و در اینجا منزل راه همه کس است
 که بعد از آن خنیا سخت و در تندرست بهر حالت که بود در حال
 شختر این راه را طی نمودیم در ساعت بزرگ ماند و در قریه
 سرخه در نج شدیم در این دایره کار و نهار می سبزی و کهنی است
 که در اینجا می شاد و عباس صفوی است و برای روز و در عابری
 خنیا باعث آنکه است

روز دوشنبه سوم شهر شعبان المعظم امر در روز اول طلوع آفتاب بخورد
 این مرطابم مشرف شده میفرمود ملاقات کند و در سر منزل که می خوانند

ایرناظم پیشتر در قریه که در پائین طاق واقع و پایی طاق معروف است
برای صرف بنا بر پایه شده و تا رسیدن به صرف بنا در هر دو جهت
میرزا علیقلی را آورده اند و در پیشان صرف نمودیم بعد از آنکه حاجت تمام
انجا برآوردست و پس ایرناظم نمودار شد و از انجا که گذریم به کمال
بشود و به کمال آن رسیدیم این (بشود) چهل و چهار باره دماست
حک علیقلی و آن میر خوجه داد و دو ملک نیاز خان است و دنیا ملک برسی
دارد و در حاشیه دز پایی طاق برین خورده و میان این ملک سیکرد و تا برده
الوند میرسد و از انجا تغییر هوا شد و به دست ای که میر رسیدیم و در دست
و تا پیش کاشاب تعداد کفی پیدا شد و تا ای ملک رسیدیم و سیکرد
مشهور به ملک داد و در انجا عزیز خان با جلوان با انجا دلو در کله برسم
علی ایلی ب مورد نوزش داشت ایرناظم کردیم بعد از آنکه
از سکه که ششم خراج اله خان مرتب ساخته و به علی اکبر خان سرحد دار
باده پاشه سوار با شکار کله مورد نوزش کردیم و از آن سکه داد و
رد با پائین مغرب و جنوب است و طرف شرق آن کوئی است
و سینه دین که پیشتر بود و در نظر می آید فضا را با جاری و صفت
تر میشد و در این فضا است و چهار نزع عرض و شصت و بی پنج
نزع در سطح زمین تا بالای این فضا جاری گفته شده طول

دارد و در آن فضا ایوان را از سنگ کوه بریده و در کله شصت است و در
از زمین بلند است و عدست چستون در آن ایوان پدید است که در
باقی نیست یا تا را عمارت ساخته اند و اخته اند یا برود و بر نوزش
در نقطه وسط پنج این ایوان در یک بخش بدلی ساخته از دز پایی که در
طاق چنانکه مذکور شد جاری است اما این صحنه سیکرد و در دست
علی پاشا و آنده و علیه السلام داد و گویند از شهر است و دین فضا در وسط
یعنی ایلی که سید طین عم این بنا را احداث کرده و دفته در فضا است
چون دفته با فضا در نفوس سلیمان قریم برای خوشی است و در دست
نور پائین این ایوان تخمین ده نزع پائین در صورت تخی را در
کوه جاری گفته اند و به هر دو شی در فضا است و به پائین در سمول
این عصر است و در دست خورابوی ۲۱ ن روبرق مبت کرده
با عقلا و سقا هیران فوای صورت رتب النوع است اما فضا
تصویر سیکیم یا صورت جاری است که در ایوان دفته را ساخته و به
صورت سقا فضا است و در این دفته در فضا است و ایرناظم هم چو در
قرنین رباب که کازا آنجا حیرانیم به نقطه دید دین که کله با کمال
وقت در نقطه در صحنه یک بر سر در زده ساله از این کوه صاف شده
بینان ایوان دفته رسید و در باره آنجا پائین که ایرناظم نهادی

درست فرمود این که این دهنه در اینجا است بشه که کوه شود است
 در دهن این کوه یک سنگ سفیدی در شتر از صد فرساده و زن دارد
 و چرخا داده و با حلقه آهنین نایب در صحرایین کرده که بعد از آن در او
 کرده که در چون با نرسید و نیت صاحب نذر بر کشید که سنگ
 این حرف شیه است به حکایت با نرسیدیم حیا این ابلان که
 و بعد در آن حالت رو بجنب است در جلوه این کوه و صحرای و حکایت
 که از قول ابلان این نایب است فرسنگ طول آن است و
 قریب نیم فرسنگ عرض دارد غلب این حکایت صحرای ارضی
 قلعه این است و بعضی از آن در سر سراب است در صحرای
 این حکایت که در سراب از طرف شرقی کشیده شده و طرف غربی این
 از طرف مغرب معروف است بکوه (دو ننگ) یعنی دو الی هم درون
 و سکون داد و ششین هم و سکون کاف و طرف شرقی معروف بود
 (سنگ تار) هویت این کوه قلعه این است و (دیده)
 و ابلان (مرتفع و مزارع و صحرای حکایت برنج و ذرت و گندم
 و جهت منع لقمه این نظام بعد از مدتی آن روان و دهنه
 بطرف نزال روان شد کوه قلعه این است به قبل گفته بود
 مورد حرمت شده و این تکیه شیخ محمد این نام آدم بخان بکت نام

کل بنر

کل بنر دین الی ری با ف با همیشگی بر دینش با بنر
 این نظام مشرف شده و چرخ بر دینش بر دینش بر دینش
 بر بنر حکایت که در آن دین با ف با همیشگی بر دینش
 با همیشگی این نظام که در این نظام با ف با همیشگی
 و افراد آنها در آن کوه از سوار بنر و چرخ بر دینش
 تا بنر بر سر بنر با ف با همیشگی بر دینش
 این نظام بدو با همیشگی بر دینش
 و این فرموده در این نظام با ف با همیشگی
 قریبانه و در آن بنر نزال بنر در این نظام است و یک تیر قریب
 که در شتر در اینجا بر دینش

روزی شنبه چهارم شهر شعبان اول طلع کوفت این نظام از بنر
 آمد به بر صندلی نشسته بنده و قایم نگار را حاضر فرموده بنر
 تشریف بستم بعد از صبح میخ فان که در مقام خدایتان
 بنر حاضر فرمودند و بنر مشرف گردید عزیز خان با جلالت بنر
 و پستاد و سوار با همیشگی بر دینش
 بر عزیز خان فرمود و بنر مشرف گردید عزیز خان با جلالت بنر
 حضور او را گرفته و بنر بنر این نظام حیرت ابدالات و کمال

بردارم ای ایچمسی او فرستاده بود که تاب نیاورد و فرزندش را
 میرچید که زاب و کوران با برده ای ایچمسی خود آینه را تاق کرده
 که این پسر عزیز را با یکیش که برست کرده و مجوس نهند در این قریه نزل
 روهفانه خیزد که است که برهوفانه الوند روهفانه و است و کیه صفت
 عنوان روهفانه و برود الوند روهفانه چرخ مهر عنوان در بین موضع است
 و این روهفانه در باغات (ریثاب) بر میخیزد و آب روهفانه
 مایه روهفانه در بشود است هم در این روهفانه میخوران
 روهفانه دمسند و عکاس صفوی بی بسته آینه برود و بر عکاس
 مرحوم طما سیرای مؤید الله در تاریخ برود و در است و بعد از
 این بل رسته و اکتی بل مکرر در غروب بنا نهاد و باعث رفاه و کمال
 زود در عابری و مردین است و این مؤید الله در این مکرر بر سر
 و چهار باغی نیز در است که در این مکرر بنا آید و اکتی بل
 اکتی بل بر سر سید کار و نهای ش و جی نیز در این است آینه
 کار و نهای ش و جی ضرب شد و محتاج به بر است در این زود
 و مردین خیزد با فایه است چهار ساحه در زود که شسته میرنظام
 برود که به سوی قهرترین را ندیم کیفر سنگ که کرم بقیه قرا بلوغ
 رسیده در این روهفانه است که برهوفانه قرا بلوغ معروف است

در منزل

در منزل ای ایچمسی و صحرای ایچمسی که کشته شد که مشهور است
 رسیده دین و یقرب به وقت در کاه است نفر سزاوار
 در ایچمسی به خطی راه سکونت که در ایچمسی در این سران
 به خوف سیکند نه راه بعد از این سخت و نا بهادر و چه و ما بر راید
 که برای عابری مکرر خط است که قرا و این در هر یک است نفر
 سکن است در این قرا و ایچمسی سنگ یک فرسنگ بنا نهاد
 در رنج و در و قطع اطری را بنایست در نفی قرا و این اول
 برای نثار میرنظام زده و بعد از این صرف نثار فرستاد و قهری بار
 شنبه رفته و شنبه شنبه در زود شده و بطرف نزل را ندیم به غیر شرن
 حسین در میرچید و شرف و در ایچمسی که به قهر بر ایچمسی
 رفته بعد از حجت نفع کفر میرنظام شرف شده معلوم این برار
 در ایچمسی که در این چینه و کمره در کاهات قرا و ایچمسی عابری
 کرده و به سبب ایچمسی که بعد از میرنظام متعثر شد حکم برادر
 امرا و سبب عابری فرستاد یک ساعت بعد از آن در قهرترین
 شرم ایچمسی شرن عابری بسیار با صفا است در روهفانه خیزد
 کن را با دی آن سیکند و جانی فرغان و دمسند که حکم اکتی او
 نفرز که نشکست در ایچمسی و عمارت بسیار و حکم و خوش نغری

در ایچمسی

بنامه که چنین بنامه دلیل بر علو همت و کارآمدی جوهرش می‌توان
است ثبوت در اینجا بر برده

روز چهارشنبه پنجم شربان صبحی امروز چهارم تشریف بعد از صبح که بزرگ
آمدند همه شربان را کباب بخوردند شربان بستم و حوران حضرت شربان
نهادند شربان را تحصیل مصلحت کرده بطرف خاقان روان شد
امیر نظام تا بعد از عصر تهریرات مشغول به غلبه عظم نام که در شیرین
طایفه به جلالت است امروز بخوار امیر نظام تشریف شد او را اسات
فرستادند که طایفه به جلالت ترحش و تفرق شده که همه را جمع آوری
روزی پنجشنبه شربان صبحی امیر نظام به باز دید سر باز خانه
که در آنجا کباب بر نای مزید الله و در آنجا حکم دولت بناماده
تشریف بردند که کباب سر باز در جلالت باز خانه صف کشیده و
نظامی ملان امیر نظام از همه آنها حواله پس فرستادند بعد از
سر باز خانه تشریف برده این سر باز خانه در محل مصلحت بناماده چندی
حکم و بیکر و خوش نظر است از دهنه شرقی آن رودخانه الوند میگذرد
دو دوازده بزرگ سو که یکی شرقی و دیگری غربی است این سر باز خانه
مشکل است بر چهل حجره تختانی و فوقانی سر باز نشین و چهار برج و
طوایف تا به حکم از این حرات درندارند و در دوازده آن نیز درند

دارند

دوازده مبادله حکم بکن کارش مان این سر باز خانه که در این
اتفاق دهام و دوازده در آنکه چندی است رو بخواب است و بعد از
دوازده بر نظام حکم تهریرات فرستاد بعد از باز دید سر باز خانه امیر نظام
خواب تهریرات تشریف بردند و بیکر بناماده تهریرات بناماده تهریرات
دوازده واقع از بناماده حکم روزگار برده و همه آنها را بکشت که بناماده
و حیات بسیار بزرگی که تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات
دوازده آن باقی است و این تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات
تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات
بناماده بناماده تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات
و باقی آن در واقع خسرو بر دیز است یا دیگری بکشت طین در آن بنا
جمعا حرات است که در دیز زمین است و همه بهم راه دارند در جلو
این قصر چند کوه بزرگ است که همه سنگ کج است و در آن فرستادند
این قصر راه آبه را بکشتنای بزرگ حکم ساخته اند که آب از آن
راه آبه برای این حرات آورده اند و در دهه بدستی این راه آب
پدید است و حوام میگویند این راه آب را فرما و برای تهریرات
ساخته که در ابتدا ای آن تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات تهریرات
حوضی که در آن قصر بوده است آمده بعد از مدتی این بنای تهریرات تهریرات

[illegible]

دقیقه (سراب درک) درگاه (دران) که در راه واقع است و نوبت
برآب ز آب که منزل را به روه خانه بود که بدو دفعه (در هر سفر)
ان سرآب ز آب تا قصبه ز آب نیم فرسنگ است و دیورات دادند
و پنج کرد و از زبانی آوردند آب را در آنجا بر سر
یکشنبه نیم شب ان روز منزل بنویسند فرستادند چارعت
و سر راه سوار شدیم ان فرنگم به خطه هند که در صدقاتی که گذرانید
شرف باین خطه فرجه بود که آب سرداری شب امیری با دولت گذر
یک عت دینم که در راه گیم و در حایر محمود پند بود اما است برای
صرف نهاده دوزخ پاره نیم و نه صرف شمره آب (فانیان)
(برماعلی شقی نویسن) (حمید دقیرانی شقی باشی) (بندو کانی)
(کعبه فانی نویسن) (برماعلی نویسن) در سفره هند که نه تیرت
یز بود و به خطه هند که حرام است غذا صرف نمود
ترسم که در هند بود و نه از حرام نان حلال شخ زاب حرام
دران نهاده روه خانه واقع است که بدو دفعه (دوای) مودف است
از کوه (واله جو) به سیمزد بدو دفعه (سردان) میریزد بعد از رفتن
ای فرنگم تا در قصبه بعد از ان شدیم چارعت به نزدیک
بمنزل رسیدیم ان منزل جز در کل (کبدان) است و یکسکه سیمزد

رودخانه هم دارد که برود خانه یکسید مومن است شب را در آنجا بزم بود
 یورسات این منزل را شیخ محی الدین نقیب اشراف تبار کتبی
 بود و ایرنظام بمطالع سادات اذ قبول فقر حضرت دی توانست
 یورسات را با درخت فرسخ در این منزل نگذاشت خبر فوت حاجی
 حسن کبیل الله در راه ایرنظام ملازم شرح حال این حاجی حسن کبیل الله
 کتاب در شریک لازم دارد بمقتدر بطور احصاء فی نویسم که در
 وقت فوت حاجی خلیل برادرش دارا بی این شخص کمتر از هزار تومان
 و بقاییت و کفایتی که دارا بود ذیل بی کمتر از سی سال کتبی
 و در کرد ملک و دل کردید و ثمن بیشتر کران مان را بویار هم بمقتدر
 بگشت و در هر خیال این بود که جمیع کران مان را بگشت و بایست
 که با جرات بگشایست در اینجا حکومت مستعده اصدات نماید پس
 هر تقریر رشته تهر او را بگشت و نام الله است خاک برست
 برید که ادبخت اکنون حاجی عبد الرحیم پسرش در جلالت این بید است
 روز چشمنده و هم تهر بشان از کبیل سید حرکت بگشت
 ماه دهم منزل امروز محرای (دستی برست) کوشش فرسخ فست
 و راه خلی سخت بصب است بعد از یک عت بگوئی رسیدیم که بگو
 رکاب راه معروف است و کوب بسیار تفرقی دشمنی بود با صدانست

نزد آن کوه

از آن کوه با فربتم و در نزد کوه سرازیر شدیم تا به آنکه کوه رسیده
 بمقامیکه آنرا (کانه رش) میگفتند رسیدیم در آنجا برای صرفه
 چادر زده و بنهار را حاضر کرده بودند در حضور ایرنظام نشسته صرف
 نماز نمودیم بعد از نماز روز شده و کانه رش هم به جاکت صحرای
 یک عت بغروب مانده (پشتی مان) رسیدیم که مستانه در
 این راه بود بمقتدر آن طوطی بود و دره و بومر زبانی می نمود این
 صحرای دشت بر چادر زده و سنازل ایرنظام و فربتم در چادر
 گرفته سیرات این منزل را حسب الفغان شمس طایفه با جاکت
 دید و بمقتدری بگشت هم بر او نیز درین اردو حاضران از لایق
 که ملازمه دوت حسب الفغان است بمایل در دو به ترحمت
 و آذوقه و بختاج بغیر و اینجا لازم است شسته در حالت این اول
 بیان نایم این حسب الفغان هر چه بگشت با جاکت است پسرش
 شخص بگشتار و محجوب و فقیری بود بمقتدر بر جاکت بیات به
 میطن قریش است و او امر حکام کردستان بغیر ایلاتی آنکه در پستان
 زندان و (دو هتو) که از قرا بگوک جازو بیایند و قتلان را
 آنگاه در (دو نو) و (فغان نو) که قریب برصد غایت است بگشت
 و در تحت حکومت بگوک جازو دهمست بعد از مردن بگوک بگشت

پیش درجه ریاست و بیضا بفرماید و این مقام علی اکبر خان
 شرف الملک حکم جواز بود و چون آمد بکسب بستم بکسب علی اکبر خان
 متوجه به مقصد نفرقتن که بقیه جواز بود که محکم دست شرف الملک بود
 آمد علی الطبع در روز و قلم محکم است را با نفعه و بیان قلم خصل گردید
 شرف الملک در این وقت در پشت بام قلم با عیال خوابیده بود
 تا پیری این جمیعت را شنید از جا نه خواب برخاسته بفرزاد
 و مهر خان را بفرزاد که شرف الملک در پشت بام قلم خوابیده بود
 آن جناب هم بجهت شرف الملک که اول چهار نفر از جمیعت نه بود
 بقصد قتل شرف الملک که بسته از بام هم صعود نموده شرف الملک چشم بسته
 آنها متوجه شد و دم بدید که یک تیر تفتاب میان بدان که از قضا
 نفر از آن چهار نفر مقتول شدند و هر نفر بکسب شد چرا که یکی در بام
 چرخ چرخین و در نه از چهار نفر قتل شد و با آنها که بسته از هر زوایا
 جمیع صورتها شرف الملک و بگوشتش بعد از قتل در لکه و بفرزاد آنها
 بهتر تر سینه نه در این بن کوله بر قتل مهر خان را برادر شرف الملک
 رسید و آن چهار نفر در پشت بام قلم و غلطید و بعد از چند وقت
 نو شرف الملک تنها با این جمیعت زیاده عیار بنویس که کشت چند نفر دیگر
 در میان حیاط قلم قتل رسانید و جمیعت چنانکه یک پنویس کشت یافت

ذکر کرد

ذکر کردند و غیب و مکر بر کشیدند فردای آن روز با زرقب هر بزرگوار بود
 بخت شرف الملک آمدند و با مکر کشیدند و امانت امانی حال که بخت
 در راه گام است این چوب اندک طایفه و باغی است و نیز در فکر است
 کردستان و جاز و دینی که در میان رخ بزرگ و سید و نیز از محمد خان
 پسر بریا با بی حکیم که از جانب شرف الملک فرستادگان محرم است که دست را
 داشت بطبع ملک جفته دنیا چوب است که را لقب ملا و محرم است جاز و
 دلو و بومین پنج هزار تومان و یات بزرگ جواز بود و بخت بزرگ و دین
 نقد با چند رئیس بوقطع برسم پیشکش از او گرفت و درین
 چوب است که چوب دغان شده و محرم است جواز و یافت امانی
 بزرگ جواز و در میان طایفه نمود و سکونت ملا و میرزا با بزرگ
 این صاحب هر بزرگ و فرار شده و چوب این دغان کاشش بعد گرفت
 در این نفر که از نظام بریده کشت با آن شریف آمدند و چوب دغان
 هر خورا بجز از این نظام فرستاده و داستانی امتیاز دولتی کرده بود
 وقتیکه از این نظام بصرای دشت بر منزل کردند از اینجا تا خانه چنان
 یکفر سنگ راه بود چوب الدغان بیل نمایان و غایب نزد این نظام
 نماند و در این منزل حضرت شیخ علاء الدین بر حضرت شیخ عمر که از پیش
 طریقت است بجز از این نظام آمده و این نظام او را غلبت و انعام و اهدیه

از این طرف تختگاه که منزل است حرکت نمود این محرابی دینی برپا شد
 میسند و جویسمه اش معلوم نیست
 روز شنبه یازدهم شهریور در وقت صبح از قلم بطرف تختگاه روانیم
 این منزل هفت فرسخ است و در این فسخت صبح در دپه و ماورد و
 در شرق بود در وقت است رفته که (سازند) بود که کسبای بنیم و بر
 بود در طرف دست چپ که (دادیم) بود همچو رانیم تا بهر یکدور
 که معروف بر خان بود رسیدیم از آنجا برای صرف نهار پادشاه و در
 این نظام صرف نهار بهر در راه و راه و راه و راه که در راه که در راه
 که مشهور است بر طرف (زنگهان) و فیلی بزرگ است دیدیم درین راه در
 شدت صدمت در راه خوردی منزل و در این فسخت بودیم (سیر می شدی)
 سکونت (موصوفی بر زانوشی باشی) (سند و قلم) (سند و قلم)
 و جمعی دیگر بهر شش زبانی برافروختیم چنانچه دم کردیم و دم کشیدیم
 چنانچه در دست و خرابی نمودیم و صرف کرده و راه و راه و راه و راه
 طول این توقف شدیم ساعت در شب رفته بقره تختگاه و کافه در
 سلطان مقرر رسیدیم این فراموش سلطان را هم که بهر جهت
 و در آن خود قریب پنجاه هزار تومان نقد و جنس ادا داشت کرد و بود
 فراموش سلطان را با صفتان نزد سلطان فرستاد و قلم سلطان ادا

بر باران

بر باران که در وقت این دپه ای تختگاه در بختش منفری اذعان شد
 در جسد آن روحانی که کلی سیکه در شب رانده آنجا بر روی این
 سرداری ملک امیری بر سر هند و سلطان مقرر شد و
 روز چهارشنبه در دهم شهریور این نظام یک سرداری ملک امیری بنان
 بهر جهت خان بر بختش در وقت صبح از قلم بطرف تختگاه (سازند)
 میردیم چهار فرسخ است و در این فسخت دو ساعت در وقت که در وقت
 این نظام سردار شد و در راه افغان علی اکبر خان بر تپ سنجی و فدا
 و خرد و خان بهر سر بر استقبالی این نظام که در روزانش شدند بعد از
 یک ساعت نیم که راه علی کرده بقره (علی حسن) رسیدیم و در آنجا
 و کمره برای صرف نهار بهر در راه و راه و راه و راه که در راه که در راه
 در در نیم هم بهر در شرق میرانیم و در طرف دست راست که معروف
 به (بره بر) و کوه مشهور (بقعه قاضی) بود در وقت این که ما قریب
 بهر سمت در است بود در طرف دست چپ که (رست بر) و کوههای
 که در استای بفرمانده نهار که با بطرف و در دجری ما می شد که در است
 ذری در آن که شیم دهقان کله و دجری بسیار و در وقت و در دجری
 پنج ساعت بفرمانده بقره (علی حسن) رسیدیم این دپه که
 که شیم در آن نامی در خوانین علی نفر بنما است و در آنجا دجری

چون این دگر گدازد و در ایستاده و برای منزلتین کباب برافروخته
بجویند بی خوب چنانکه از دگر خوردن غذا دگر به بالای تپه واقع معروف
و یقیناً تپه بجویند یا بیخمش منظری بود و دگر به دگر نزدیک طرف دست
راست مشهور (تله تپه) واقع خوب را خوشی درین منزل گذشتیم
روزی پنجشنبه مشرفان امر در جنبی میزطعام تجربات کرتان قری
مشتول شد از دست رفته امر نظام حرکت فرستاد و هر فردی
امیری و خدمت و غایت یک ژوبس در ایامیری میباشند نه زن
(سراپنیو فر) است و چهار صحت صفت کیست که ما دگر
بر هفتاد (مرک) رسیده و در آنجا برای صرف نهار بیدار شد و در هر روز
صرف نهار خود این نهار که تا پنج نهار یک صحت راه و در آنجا
برای بنیو فرات میخواستند و بهشت است در تپه نهار با نوار
فرود آمد بهشت این بود که در قریب چهار دگر و چهار صحت نوار
مانده و برای بنیو فر رسیدم و در این موضع جایی بسیار با صفا خوش
منظری است و دست در جوانی مرکب بنیو فر است که در مشرف به
برنه کشد و کل بنیو فر خوانی در میان این دریا میرود و کل بنیو
آن را همه ساله سی زن از اجاره میدان فصل رسم نگهتن
کل بنیو فر چندین گنگنه آن را آورده و در امر نظام را بر بالای تپه

که شرف بر این آفتاب است بر پای کوهند امیر نظام به حکم خود و در بن شهرت
کتاب تماشا بر این سرآب را فرخنده شخصی از امانی این نگاری اینجا
قایم نشسته و میان دریاچه رفت و دقیق را با دست میراند و در دست
آه را از طرف دریاچه پرون رفت بعد امیر نظام در منزل قرار گرفته و شب
و قیام را در احضار فرقه قدری خیرات فرخنده بعد شخص شریف منزل
خود را اجابت نمود و ایام این روزها را در آب این دریاچه می نمود
و چون این منزل را آخر منزل سیاحت سرحدی امیر نظام است و در آن
که جمعه بود و هم شرفشان است بهر کاران آن و در می بینم این روزها
در اینجا خیمه میام عرض این دریاچه تمیختن صد ریز و طوفان سیصد تن
و طوفان بی پنج فرخنده و شرف عرض حق است

حسین بن مرتضیٰ مبرقزمهر بر حسب امر علی حشر ناصرالدین شاه روزنامه ای
سرحدی را ترجمه عثمیه اندک نموده از ابوعین در این کتاب مرآت
الطغرث ثبت و وجع نموده که روشن بخش این خطاب وزیرت افزای این
کتاب است طاعت می بندد

یا دوست مسافرت این بند برصدا که نشاء این پنج مرتبه ششم مهر رب
رجب اراده علیه و او امر تعدیه اعلی و تحت قیود که ششما می خوانده
که عزمت این جگر از دارالدنیا که رکنه بحال زب و دودن بر صدا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

انظر لازم دانسته بفرموده روز سه شنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول
ده سه ساعت بگذرد مانده از روز اوله که گریه و بیقراری و
نقد و محاکم که چهارشنبه بیست و هفتم برای ترتیب کار و امور دولتی
و اداری مطابق و اداری غلظه ضعیف و اوله روز چهارشنبه بیست و هفتم
برجش ساعت از دو سه که غلظه ضعیف و اوله روز چهارشنبه
و اجماع گرفته و سایر برین کار که بیعت آمده بفرموده و در اینجا
حرکت که عازم ماموریت ششم و اجماع از مردان معارف و سایر معارف

ماهی صیقل خان کارکنه زهرام خانبه
کرات خان

برای امروز شیخ مصطفی دهم بود و زمانی که با همرا به مدینه طواف کرد
سکین در وضعی که بسیار تحقیق می داشت و اقامه در طواف می نمود
و برای کرده معروف به (علیل کش) که جز با کسی نرفتند و در درگاه
هم بجا نرفت می کند با آنکه با همرا می آمدند شیخ مصطفی خوب به همرا
و در سخن می آمدند برای یک دعای معروف به (تو لطیف)
مستطیع بجناب اقا بر انکس که در پای کرده علیل کش و در سر تری

راودها

راه دقت آبدی دگرست

از دولت ناماییدست بدون هیچ ترقص و رنج ساعت طریق فرشته
و یک ساعت بجزوب مانند داور ناماییدست شده و در خانه که خدا ایام منزل
کرم خود حرکت کند و دست او ثمر ناماییدست همه را در مغرب

و میراثی کی درمی حدت نمبر کر گشت ، آن است هورست جز با این مراد
که می است معروف بخود غنیه که نقطه ب نقطه را می تخلف شود و در آن
که به سطح سطحی است که چهارده فرسخ طول حدود عرض آن باشد و نیست
که به دو فرسخ عرض بیش فرسخ است و ده فرسخ معروف به (مرکز)

دست‌نمائی این طبعیه بطرف مغرب جاری شده مستقر در نقطه
چونکه در حیطه او هنرمند برشته ذهنش را پدیدار می‌نماید
و هرگز نمی‌شود ای که در گستران و هنر روحش قرار گیرد و کسی که
روحش گمراه شود

اول این مهم از طرف شرقی قصر بحال سر فیروز آباد است و در پیش
 می روی که در دهنر که در استان شود

مقاله بامید منتظر برآمدن مسطح و چندین قطعه داشت و در خارج چیده
و گنجه این محال تجویز معروف است و پیشه نواز است و حق
بی نهایت برای قزاقان و در هر بار بامید است با عدی کردن غنای

قریب مایه ششتر کسی فی دار و یک باب کار و نهرا در این شهر شریفی که
 و اگر چه مردم میرا کافران صدر علم در این شهر و در وقت و در وقت
 این کار و نهرا را تغییر که است و چون در آن وقت که حال و کمالی که
 قدری فرایا هر چه نه و تغییرش در کار و ای علم است چنان فی نهی که
 رها و کار و نهرا ای معنی را به نظر نرسد و در این شهر که بسیار است
 قلم علم که در هر کس نه و لیکن آنچه فی وضع فی نه و کار و نهرا ای معنی را
 تغییر ماه فی نه و کار و نهرا ای خوب باشد نه و تغییر نه و که نه و علم اگر آن
 که فی نه و کار و نهرا ای خوب باشد نه و تغییر نه و که نه و علم اگر آن
 عید ازیم سو فی و بی اعماد است و آن که نه و فی نه و علم اگر آن
 رخ جنت در آنجا است

بیست و نهم سده ساحت دزدان که نشسته که خدایم را خلعت و
 زاید است دوازدهم سده عازم کاروان و کلاه شد و چون رول افندی
 دولت عثمانی دزدانم دریت کی نشد و محافضه بنفش را نقیض
 بیداشت آقا بهی در عرض داد بقصد ساحت باشت و در حیات
 بعد از آن بجهت وضع راهها و کوچهها و محکمات هم هر نقطه که شایسته
 شد بنشیند بیست و نهم سده که در چهار بزرگ و تفرقه و کمال
 واقع دوازدهم سده است که در فرخ و سده است که در خوش زمین است

[illegible]

نمادار و چهار زبر کف که پنج است بدوب و نامدارش نه زبر کند
چهار زبر که کند مخفی است که نه دشت و سطحی که کس این است
زبری و سب آبی که دلف شرق محل معروف و پنجه مصدب می آید
و چرخش دلف مغرب مصدب زبر و چهار دلف توابع خاک که گویان
طول آن سرخ و خورشید کف رخ و نیم است و سمت جنوب آن آبی
که تفرع چنگ و نیم است و در جهته ای که از دلفی و درین با
آن که جاری شد یکدیگر علی میزند و از آبی که مندرساند و روانه
سطح زمین می شود و روانه دشت شود که نهر که از او برشته تمام
دشت را مشرب نماید و این دشت اول ملک و شهر برداست و در

پس بر بازای خدای را انعام نمود هر جهت عالم و از میان طایف تولد شده
عالم برین قسم شد و در آن جهت طایف که از طایفه کرده چهار جهت قرار
دادند که گفته شد بجای طایف رسیده و در آن جهت از آن هر یک یک طایفه
از آن روضه نیز پیدا و شد

قطع راه دهن در کوه که تپایان که همه جبهه در فرخ است چه را
کسیان حوثون و در پناه که در راه برای سلامت جود زار و در آنکه
است شانه و در راه که در راه است به پنج قطع این در فرخ
راه عدد برین است در هر یک عدد زار از اعلا خبره و دست
جاری است بر دو کوهی در است و احیاناً نکات نیز در جبهه است که در
مخارج هند قطع این راه به دولت که کند و اگر است و در هر یک
به دو کوهی در است و احیاناً نکات به قطع این اتفاق که در فرخ
نیز به دو کوهی در است و احیاناً نکات به قطع این اتفاق که در فرخ
قطع به دو کوهی در است و احیاناً نکات به قطع این اتفاق که در فرخ

مندی و شرف و بابت و عتدال برای پائین طاق و بزرگ و کز
روید و جهت جبهه در طاق کز را فاعل همیشگی
اسم بروفانه ظهور نوح که در زندان طاق کز اسرا زیر و از برادر طاق کز
جاری که از این سیله سال بشود و از مر و ب که بروفانه در اندک مقل شود

بشیر و بیات که آن که استدراک آب و خاک معروف است شهادتی که واقع دوازده سال است علیه اوفان نیز سرخ گزنی است

پنج ساعت نیم بغروب مانده در پای طاق عازم کربلا شدم و دجور در کربلا
 فریاد می زد که سرب می رسد سرب می رسد با جنت لغز از فرخین و کوهستان می آید
 با کمر بسته و در دوزخ می افتد با جعدی با هر باد می آید خوشی همی زار
 و طعنه ای در سر دارد با جمیع خلق می آید و مادی می آید که باقی می ماند
 و سرب می آید و بعد از آن که می آید که در کربلا می آید و هر کس که سرب می آید
 تا سرب می آید که در آن کفشته که در آن ناله ای می آید و در آن سرب می آید
 و در آن کفشته که در آن ناله ای می آید و در آن سرب می آید

فصل جمل این ایران دین است که سینه یک قلعه از کوه را چنانکه
سید بهر بیست تقریباً بقدرت ذرع عرض در ذرع در تفع صحرانیده
صاف کرده اند و در داخل آن خانه های طریح کرده و در میان آن درختان
سرمه کرده اند که برین طریقی است و در هر گوشه را طریف مری و آن را
دو که با کعب را جادوی می کشد و هر هادی آن طریح تراشیده
میشود و در این است ایران از کوه تراشیده اند که تخمین ده بار
آن گوش ذرع در ده ذرع در تفع دارد و ده شتر بر سر آن
رازی بوده که ستم خوشتر نباشد و بی شک در هر طریح از آن

کودک نمک در پیش نه آه علت سرستونی و دفع نمودن در دست و در میان
دریچه را بشاید و نه از آن دفع نمیشد که آن دفع را هم از سرستونی
و دفع کردن را بر او است

[illegible]

و هر چه از آنجا که عازم منزل شدم یک بار به سینه پیچیده باز آمدم
که قبل از مرگ می گفتند یک بار هر که به سینه می پیچد و او را در دود
می سوزند و شای بر دهنش تغییر دهد و در آن سجده و ایستادن کند
سودت بر نهد و او خاک گردد و تو را به پیش رویت هر دست پیچند و باز

یعنی دست قرمز داشت این که دعوای بسیار دین و حکم معصع و دعوی و دست
که دست فرخ طول و در یک فرخ یک فرخ و نیم عرض سه و این حکم شکو
حال عروق بقدر ششین و ششین فرشته است بعد از مردود است صلیب و ششتری
و شکو که کار نهاده و در اصل نه از طرف می نگارند

و در دست خود این دشت وسیع بر سر رشته که کوخا شون بچگونگی در جنوب
بشرف است و در ده که مبدش کل بر دو قفس در بند انجوان است و اگر که در
و در غده بش اسم ظفر صفا و در مسامه غده غراب آرا و در کشت بچ و داد
و در طرف شرقی او درامش انا کیو کینه و در مراغ و در سر بر سر طایفه که در
مردف بکمان که یکی در دهالات کوشان است و در دست علی که در دهالات

دست ثمره هم قندین بن بنام و در پنج چشمه بزرگ معروف بر آب است
که در او نهرا برشته از فیض طبعون این را میزنند و عدد و برآ
چشمه دیگر در عدد را د قندین این معروف بر آب کم است که از خوب
بناش آید و قطعی است که از این قندین را میزنند و عدد و در آن

در کمال سنجی از حسن و بخت عالم ایران در ماب با کده که بر بار و صد نفر
را در بستان کمال که در حومه سقین سانی را و بقعه چهار صد نفر همراهم

حسین خان میرزا محمد علی خان قزوینی و کاتبان کورن و زما
ریس فوج کورن است که از آنجا که در این کورن همه از دست خوش

با جیدن را تا قبح که بعد قدری بفرمودم و پسر عزیزی را که در کوفه را
سمت کعبه طایفه بنان طایفه حسین بن برهم هورمان با پادشاهی
بنی برنخ حشمت و اطمینان طایفه با جیدن بخلیفه عظیم بن برادر
بزرگ عزیزی که شخصی نام و کده استنش و حقیقتش شریفه طایفه
است زنده است بهیچ الدین یقیناً عرف بقدره و فرستادم و در کاف
برادرش عازم شهرتدم

در قریه که چهار فرسخ است نه در خط راه و نه در جبین راه بهیچ
آبادی نیست و یک دره و پادشاهی و دزد و پسر است و اگر چه مردم طایفه
در فرسخی بر جی عزیزی قرار داده اند و هر یک از آن بر جاده نفرستاده
از فرسخ کردن قرار داده اند و قرار داده اند که شتر و بده بان
ایستاده و بجز دور و بر خود شترهای دیگر را نمی بیند با حشمت
نیست و چمن بندگی و هر کس بیعوض از دست نهاده و جاز و فرجه که در
است نقطه در خط راه که نشان قرار دهنده ای که یک باده در
شواش نهاده و بهر آسیند و شتر و جی حق قرار داده اند و در آن
قرار دهنده ای مخصوص خواهد شد که در اول فکر نکند در تاه و متصدیه که نشان
جوانم قرار داده و بعد از آن با رهای دومی و اینست را بهیچانی
و از جمله آنهایی که با قرا و دهنده ساخته شود در کاف و فرستادن آسیند

برای

برای دهر است یک ساعت نزدیک مانده و در دهر نیست
اگر چه بهیچان که در خط راه رحمت دهر مانده کرده و عارت هر دو آنکه
بنام کرده و جانی معروف است برای مردم مسافت در هر دو نفر
پنج فرسخ و در شکرکاش تا طایق که راه را در جنوب و در طایق که
تا شهر بن مغرب و انجوب است بنای جانی معروف و دهر و دهر طایفه است
که در بهیچان که در دست جنوب و طایق است که کمال آنکه در کاف
تر است و دهرهای خیم بسیار بزرگی که در مصالح و انبه و انبه قریه
در حوالی شهر است و اگر داند ساخته شده

هر دو شهر این طایفه که در عارت و در جبین شهر است که در بزرگ و دانی
جبین هور تراد و ای قبا حسین که در طایفه و شهر و در جبین
دو که یک عارت هر دو فرسخ و در طایفه و در شهر که در صید است
قدم با این تراد و طایفه و در جبین ساخته شده

در دست شتر عارت مزبور که با دهانه ساخته شده که خطی حشمت
و منظرش روهانه و از دهانه ای معروف و جی که هر دو است و در جبین
قصر نیز که با کعبه مردم بریده و در طایفه و در طایفه و در طایفه این
با دهانه و دایق شده و در صفا و طایفه و در طایفه و در طایفه

مردم بریده و در صفا و در طایفه و در طایفه و در طایفه و در طایفه

آب جاری دارد اگر چه محاش کوچک است اما پاکیزه و شیرین است
چهارشنبه پنجم سه ساعت از دست که نشسته به بدن جناب آقا سید
و له جناب خطاب آقا سید علی اکبر محمد سید که در یکی از کاروانسراها
تشریف نزل کرده بعد از شام جناب سیدی ایله بود بطریق خوبی زود از در شرف جناب
و مطهر نشین خوشن و تشریف برین بنی دولت تک بعد از شام که تشریف
سه روز و خدمت و تشریف بخش تشریف از دانی بغداد و دو سار که تشریف از
رفتار ایشان خوشی شدم و جناب سیدی ایله که در آنجا تشریف داشتند
ساعت هشت با همه همراهان بسدست عازم عیادت شدند
چنانکه در دیهانت دیدار نشسته سیدی محمد المین تعالی شرافت را
برخ حجت طایفه با جعدن و دینان دنیا بقدره تو فرستادیم مثالی که
تشریف بدین زبانم با دفعی است با قضا و امریت رفتار کرده و
با جعدن راستمال و تفریق آنرا را جمع کرده و تفریق آنرا را جمع کرده و
عزیز خان را با همه نفرز که خدا را درین عیدان با جعدن و تفریق کرده
با خودش آورده بود همه آنها را خواسته دینان و نوازش کرده خود
نقیب لشرف عیالی مسدود حکم که خدا و تشریف عیدی طایفه با جعدن
با تشریف یا در بیخلفه علم خان که معروف بعبده و برت دست و شجاعت
مشهور است و آدم بکلیت کرده است و ار شده و آنرا از جنس کرم که بر زمین

با جعدن

با جعدن و می نه سکنه محال قوه تورا ایمان کا سر طوطی است آنرا از کتب
در این روزها از ما حسن پاشا می رود ای بنده الهی که تفریق با جعدن
و مشکی بر تریک در حوض بقصر رسید و جواب او را بخار ایمان و شعر بر
مراست امتداد نوشته فرستادم
عشقان بکس بر سر شایر با جعدن و دینان بکس بطریق نیک که خبر کن بر سر
نشسته و بعد از یک کلمه تشریف از دست داده و ما خدا می بینی بر نبات تهر
در عیادت کوب و تفریق بر تریک در حوض بر سر نوشته بعد جواب آنرا
هم با کمال محبت در دست می نویسد و فرستاد ای آنرا را عیادت تهر
و آدم حبيب الدخان جواز زودی نیز که مراقب سمرقند طایفه خوش از جواز
تشریف می کند بر مصطفی بکس بر خود شمس را با حریفه و تفریق بر سر
فرستاده جواب حریفه او را هم نوشته و کتب برداری امری بر سر
صفت داده و تشریف که در این عیدان تشریف بعد که به سر حریفه
دری بکلام که دستانی نه داشته و این بنده بر خدای کلام می که به
از سر پروان کشته سید زودی عجز حکومت محال جواز زود را هم با
و آنرا در تشریف و در و کوب دستان خرد و خان و ای هر محرم رضای حق را
بکومت جواز زود فرستادم و به جعدن را بطوری در دست خود که هر شتم
که از درواخت بر آید و در مقام نه مسکنه داری و تفریق

[illegible]

و چون غدا ابراهیم بقول بصلی بود با غدا رفتند یازد و فخر از کلام
 ملک کشمیری بدو طرف هر دو از آن کلام
 قصه قصه و جبر است و وی که در پیشتر مرخ و کلامی در دو جبر است
 خال از است و چون غدا تم و در آن معنی است است و در دو جبر است
 آن از کلامی از غدا است

شبهه ششم بیان چون دیکو بر روی دراست که از دهر بنویسند بدین مدو با
و قلم بنویسند که گویان و در علم برهمنوشت مان و زکرتان جهت
راه سرچشوی که را زک کرده اشخاص غفلت را بتقصیر فرستاده
ساحت از دست گذارند و دهر جهت از راه مزاج جهت گرم

همیشه که در سرخ / جامی خوش طعم خلق کارزار
 سردار بی شرمی / نهی که بگریزای قده
 میزد آن که در حق بیست کارزار / مصفا فخر کونان
 نهی که بگریزای قده / نهی که بگریزای قده
 جز به سر کشت شرف بانی / سردار ابرو

منزل امروز در محراب ز ما بوجوهی که آنرا میخوانند
در چهارم ای که سردهد آیت معلوم داد و ذکره را حسین ثانی میرنجاره
و دعای طواف هر یک به نام فرشته بود

مسافت از قهرسرد ب زما ب پنج فرسخ و را به صاف و همواره و محال قهره گوید
 باشد و این را بقصر که قهرسرد است غرب زما ب و اتم است

دقت است چنانچه در آن حال نه بود و دیگر است بهر آنکه در وقت
 بچسبیدن آن همه شود که یا هیچ یک نیست و در آنجا را هم که نیست
 و یا بچسبیدن از وقتی است که هیچ یک نیست که قدری از آن هم دارد و باقی
 باره در آن رسید با خود که بزرگ حرف بود و در رسیدیم اگر چه در آن
 و در آن بود اما سر به یاد بیاوریم و در آنجا رسیدیم و در آنجا رسیدیم
 که بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 کشید می کرد و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 عین در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 از آنجا می کرد و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 تا در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 شش فرخ و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 تا بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 بر آن و در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 متر آن و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 قطعه ای که در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 در آن قطعه دست خراشید و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه

مستطای

مستطای که بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 در آنست مستطای که بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 عظمت صاحب چرا که که در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 با چسبیدن آن همه شود که یا هیچ یک نیست و در آنجا را هم که نیست
 و یا بچسبیدن از وقتی است که هیچ یک نیست که قدری از آن هم دارد و باقی
 باره در آن رسید با خود که بزرگ حرف بود و در رسیدیم اگر چه در آن
 و در آن بود اما سر به یاد بیاوریم و در آنجا رسیدیم و در آنجا رسیدیم
 که بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 کشید می کرد و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 عین در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 از آنجا می کرد و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 تا در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 شش فرخ و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 تا بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 بر آن و در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 متر آن و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 قطعه ای که در آنجا می نشست و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه
 در آن قطعه دست خراشید و بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه بهر آنکه

کود و دای صعب و غریب پیش کشد بر هفت از نخل کسبیم

رهوف از نخلان از کوه های نخلان که در دست جنوبی این راه واقع است را از
دوازده مایه چپید و هفت کمران که نشسته در آنجا و در هفت و شش
معی شو بد از که شش از رهوف از نخلان عازم نزل ششم
و چون کی گفتند که در دست نخلان که با رانای سخت دوره و با برزیدگی
که در دست فرخ قوت در ساعت از نخل که نشسته با نایه شش است و در
نخلان ششم قریه نخلان در بی خوش نظری بود با بدی شمر که در
کنار رهوف از نخلان واقع شده و ملک و خانه های بسیار خوب دارد و آن
متعلق به پسر فرزند سلطان محمود است و بی اقامت در آنجا اربع سال
کودان و کله ستم و بیست جنوب بنامه سر فرخ و بی اقامت در آنجا و بی اقامت
واقع و خط راه از دست نخلان به نخلان و به شرق است

چهارشنبه روز دهم شعبان سحر روز مزبور نخلان نخلان سر نخلان
کودان چپ نخلان به پنج کلمه کوران و نخلان که در کوه و به نخلان که در
یک خوب برداری و به نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
داده عازم قلیچ خانه ششم قریه نخلان که در نخلان که در نخلان
و از آنجا که نشسته در نخلان با نایه شش است بعد از شش و نخلان که
شش بر باره در مایه که نخلان نخلان در نخلان به نخلان نخلان نخلان

در نخلان

که نخلان بسیار و بیست و نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
بود و نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

در نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
خواجه نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
قریه نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
با صفای است و نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
داده بود و در مایه یک روزی آیام شاه طاهر صاحب را و نخلان نخلان نخلان
بعد از نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
رو نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
رو نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

این نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

از قریه نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان
نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان نخلان

بِقَالَ إِنَّ الْمَلِكَ إِذَا دُعِيَ إِلَى الْغَدَاةِ أَدَّاهُ دُيًّا بِمَا كُنْتُ أَهْلًا
 كَرِهْتُ بَوْدَ دُفْعِ امْرِئِظَامٍ بِرِجَالِ مَنِيَّتِ كَقَرَارِ شَرْحِ ظِلْمٍ وَأَذِيَّتِ
 بِأَشَدِّ مَنَاقِلِ سَيُورِ سَاوَاتِ لَمَّا دُعِيَ بِي كُنْتُ وَجَّعَ مَشْرِقِ بِلَايَتِ
 سَفَرِ خَوْشِيَانِ بِمِجَانِ دَارِ مَطْنِ نِزَالِ نَعْمَتِ خَوَارِندِ دَرِ بِنِ آبَادِي حَائِلِ
 كَمِيسَتِ دَرِ بَنَاسِرِ احْتِزَانِ مُنَوَّجِ دَرِ صَفِّ مَنَارِ حُرُكَتِ شَدِّ زُنْجَرِ قَرَمِ
 حَسِينِ آبِ وَكَلِّ شِيرِ دِيَانِ كَمِ شَيْخِ مِثْمِزَانِ قَرَمِ حَسِينِ آبِ دَرِ بَلَوِ مَرُوفَاتِ حَمِ
 مَحْمُودِي دَرِ بَرِ شَرِ دِيَانِ مَنِيَّتِ كَمِ دَرِ حَالِ حَيَاتِ خُودِ بِأَجْنِبِ حَائِلِ
 دَرِ مَسْهَلَاتِ حَيْرِ بَحْثِ خِرَاتِ دَرِ مَرَاتِ قَرَارِ كَمِ أَهْلِ دِيَانِ دَرِ مَحْضُولِ
 بِرِظَرِ آدَمِ قَارِ خُودِ بِقَرَمِ بَالِ كَمِ مَزْكَاهِ دُشْبِ جُورِ سِيدِ دِيَانِ
 شَرْحِ فَرْسِ سَافِ مَنِيَّتِ امْرِئِظَامِ مَنَاقِلِ خُجْشِكِ نَخْلِ نَزَلِ حَمِ
 آدَمِ دِيَانِ خِرَاصِرِ بِنِ نَوْعِ تَوَجُّهَاتِ كَمِ بَرَكِ بَلَوِ مَرُوفَاتِ حَمِ
 وَشَدِيدِ مَنِيَّتِ مَسْهَلَاتِ دَرِ بَنَاسِرِ خِرَاتِ دَرِ مَرَاتِ قَرَارِ كَمِ أَهْلِ دِيَانِ
 دِيَانِ نَزَلِ مَضِ امْرِئِظَامِ سِيدِ كَمِ دِيَانِ جَارِ وَصَلَاتِ آدَمِ كَمِ دُشْبِ جُورِ
 الطَّرِيقِ بِعِلِّ لَطْفِ مَنَاقِلِ بِرِظَرِ مَنَاقِلِ كَمِ دَرِ بِنِ اِمَامِ امْرِئِظَامِ مَنِيَّتِ
 اَوَّلِ خَلْقِ دَرِ مَنِيَّتِ كَمِ دَرِ مَرَاتِ قَرَارِ كَمِ أَهْلِ دِيَانِ دَرِ مَحْضُولِ
 نَا دِيَانِ اِحْكَامِ مَزْكَاهِ صَادِرِ مَحْضُولِ كَمِ دَرِ مَنَاقِلِ خِرَاتِ دَرِ مَرَاتِ قَرَارِ
 مَنِيَّتِ دَرِ مَنَاقِلِ خِرَاتِ دَرِ مَرَاتِ قَرَارِ كَمِ أَهْلِ دِيَانِ دَرِ مَحْضُولِ

نموده

نموده که من موصال در گردش باشند نورها طاکر کی هم چند دست را در کار
 معین دشمن فتنه که میسر چه در هیچ طرف سبب باطنی روی ندیده است
 در تقریب بر سر برده این قریه با قتل که میسر بر زصادق خان مستوفی با نیت
 و دزدان است مگر گریستان است هرگز گریستان هرگز گریستان که در دزدان
 دین زمان قدری مخوف به کلمه ای است امیر نظام آن که شمس سرتی، یعنی را که گفته
 پذیرا آمده بود مصلحت دهنده صحیح و شایسته است و هم از کجا نظر
 نجف را که کتب جناب امیر نظام حرکت نویم کرده طایفه مندی است بقابل
 آمده و لیکن لیکن آن مرد و زار شش کرده و مصلحت نه برای صرف نماز
 مرچشمه که مشهور است بچشمه نغیبه بیاد و شمس در حضرت امیر نظام صرف نماز
 این چشمه در مضافت مبارک آباد و در چشمه های خوب رزدار است
 قریب به یکسک آب صودا شش خیمه صاف در روشن و گوار است
 در جسد این چشمه چمن چمنی بزرگی است که بر بلند آب این چشمه که در کمال
 در کمال نمودن است و آب این چشمه بر روی در هر مبارک آب نفع نماز
 چهار ساعت مغرب، انده در این حرکت و بطرف منزل روانه شد در هر
 قدری این چشمه در دست درج در قیل است و ای حاجب امیر نظام است
 برای سرکشی بسته مزبور بدان نقطه رفته و تماشا می شد انورید سندی
 در کمال استحکام و تجماد و در از دود و زلزله و انفجار مستحکم این شد و ایام

که است چشمت صحرایان روح نه است که در کوه پلایان چوین کرد و درین
عراق و دینان لطف کاشان جوی نیامیست با بکجه در بزم خیر جهان
دنی جبهه طرف نظری بقریه نوح که ملک محرم حماد و الدوم و وقت بران که
مشرقه دفته و تصرف کنی عا و الدوم لایه است و در شهر محرم ایا قلع و عمارت
مملک الدوم در این قریه مشرف در دوزخ است و در خارج فیه الدوم در وقت
که بادی آن اتصال صوفی و عمارت بسیار بکونی که کشته برین است
و دلی قهای علامت از سنگ و آجر بن و دایره فیه در سطح زمین بکلیه بنا
بسیار بطریق و حریف شخص بن است و در بزم هر چه درین ایام فیه کجاست
عمارست که کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته
مسافری حاجت دارد و در آنجا بنی شجر بهرست و کجاست جایی شمره بنی شجر
قرین بنی شجرست چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته و بنی شجر
مسافر و آب جوی بنی شجر که در آنجا بنی شجر بهرست و کجاست جایی شمره بنی شجر
و در بنی شجر کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته
بکلیت با پرستاری و کجاست دقت این ملک آن عمارت و در بنی شجر
نهاد و در بنی شجر کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته
و بنی شجر کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته
و در بنی شجر کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته
و در بنی شجر کشته بر بزمی که چهار منبه با دلی قهای متعدد و شایسته

نه بود را چنین بر او نمود از این فرید با سپهرن در فرنگ ها به دست لفظه است
 در آنجا بفرستد
 صبح جمعه پانزدهم از آنجا حرکت نمود
 ادله کافی به سپهرن رسید و دلا حاکمات و سیاست سپهرن و صفتها
 است و آن قیام که صدایم فرما و در علم مشهور است که چون سپهرن در آنجا
 دیران به چشم شرح این که سپهرن و قصاوری که در آنجا نفوذ داشته
 کوه بزرگ را نوشته اند و چون از شش و دوازده گون صرف نظر نموده شرح
 این کوه و کوه طاق به طام که در نقطه اکثر رشته این کوه است و شتر
 قصا و پر چند و صورت کوه را در اسب بزرگ است در کفر این کوه
 به از روی حقیقت است خشم و به از روی تحقیقات سپهرن قیام فرمود
 فرنگ و ایراد داشت اما برشته تحریر خواهم لفظه شسته است
 بزرگ که در دست کمر لب شتر از پنج سنگ آتشفشان و در این کوه
 جاری است که برای زمینهای آن نقطه فی باقیه است و سپهرن
 تا شتران آن شتر فرنگ ها است پیش از نظر بقایای کوه
 ملک فخر اله رسید و آنجا در حضرت ویرانگاه صرف نماز کرده
 و بطرف شتران را رسیدیم ساعت بغروب مانده و در نیمه
 بنا را روانه فرما کرد که آنجا مستقبلان در شتر که و چادرهای زیاده
 برای بنیاد ویرانگاه و افراشته لفظه و حیوانات که در شتران است

و به جانها و به با جبینهای شافت پهلای از معرکه گرفت یا که علم و کمال
 کارشان به شرفان رسیده اجماعی کرده و بری بکوشش و در دود و دیرب
 تو بنی نکران با ن تها و ی نهجه بهار لاله لای تختند فوج کر که که
 بطهران خوش و دار لاله و به صبر و صبر و به و پایداری علیه لایان پیچ
 بهایت صبیح و الد و به شاف با اهل شهر جنگی و لایان که صفت الد و
 از کشتن و غارت کردن نجات دادند این بود و شهری در دلت صبیح
 و شجاعتش که نایان اکنون بوی طلب جنت نایان چنانچه
 کردید روز جمعه با برنوم هر ساعت بفرود آمد و امیر نظام و دار و الد
 شد و دشت از دهم که روز دوم و در دوش بود و صبح و دشت و جهان
 ولایت بجزرت امیر نظام آمد و امیر نظام با حکمت کلیان و داف که نایان
 همه را نواخت و دشت نایان را بکلی زایل ساخت روز پنجم که
 روز عید غدیر بود سلامی شایسته انتقام یافت و خطبه و شرا بر
 و طیفه خود را داد که انعام و جایزه گرفتند و در ششم و دهم نظام
 بهار الد و که صبح و به که یکی از که خدا یان محاکم کرانک مان
 و با صید و صبیح الد و له سرشت و نورش و با بوجدت آورد
 و نزد امیر نظامش آوردند و فوراً حکم بسیار است او هم و دهن پوش
 گذاشتند تو گفتی که هرگز زما در زاد صبیح الد و به جان کار

بر مرام

بر مرام و نه مانه را که مرام خود یافت بهیب پول که من مردمان ولایت
 در خیه نه میسین که هر که نزد دینار نه به در چنان است که گفتند
 در آن شب در روز و بر پیش فتنش بود و نایان بیچاره پول گرفت و
 این رفتار و کرد و جنف یاد الد و له پیشگاه امیر نظام شکاکا کردید و
 از این رفتار علامت و منع نمود و اعلان مانه که جنی به غوغای بود و
 و منش یان را امر کرد که نهجای حیند لزان برکت و برای آهوی
 ولایت بر رود و بر سجده و با رجب پانصد باین سیم علم مردم که
 به مرز نه کی خودشان شول شدند و در دولت نیز حکم که امیر نظام صبیح
 بطهران فرستاد بنابرین امیر نظام صبیح الد و له را از بنات حکومت
 معزول و دو هزار تومان نذر شد و بر انعام داده بطهران شرفا مردم و
 رخ شرف صبیح الد و له برای دنا نعمت غیر ترقیه بود و با نمره که در
 دیان بن باز بای و با که برای مردم نعم الد و له بود و در
 اعتقاد یافت امیر نظام از شهر و الد و له و به رفقه و به نکران خست
 علی و شهرزاده کان و نراف و دیت نیز هر یک از نکران که که
 در کسکه امیر نظام در عمارت و به شرافه سیف الد و له و کمال که
 نراعی حجاب پوشید حکم دولت برای صلاح عملشان نزا امیر نظام
 و با کشته جمعیت زیاری و مکان سفره و حوان امیر نظام بودند بعد از رخ

رسیده کی میسر نه در این دو حالت که عینان حکومت کردان را دولت
 تبعه دولت غما که در پیشگاه حکومت صدر بصف با سابقه قانون دولتی
 بشود پیشتر گفته و حاجی را هم یک نامی که در دولت غما به سمت پیشتر
 نامزد وقت در پیشگاه بود که مال بدو داده و در پیروی را دولت نیز نفوذ
 بشود و به سبب کی تبعه میگوید که در امر او خبر را از ایتیت تمام میدهند
 رهش رهش کارهای رسیده که تبعه غما در میان کوچه و بازار نیست حکومت
 محلیه به دست نایب دهر نه که نموده هر قدر در نظام با قضا و افتاد در زمین
 عینیت کیست با دو کار انا با شش شنبه در روز بانه و ضمیمه سید و در این
 حرکات غیر ضمیمه پیش که مخالفت کلی با قانون کجایی در عینیت
 مهت من و در عینیت نهی خشتیده که سید برای جلو گیری باشد
 در حرکات ناهم در رخ شورش تبعه و در حق حق و توبه امر است
 در عین از طرف دولت علیه ایران بران میرزا محمدی شته و در عینیت
 کبرای غما نه چنان سنی یک کردستان نامرتبه که در این هر نامرتبه
 در مجرب و جذبه و بی عرض بعد بعد از شش مجرب را می چند در
 زیر حق بطرف عینان کم و تبعه در است علیه ایران داده و حرکات را هم
 با شش شنبه را برود که در زنج او بود و نموده و در از شنبه ری کردان
 معزول و خوشان را طهران جمعیت نموده و هم در صفر در رسید و دوازده

ایر نظام

ایر نظام عینان کم را در حکومت کردستان معزول کرده حزب که در این
 برای تحفیف حاج با دین نه بفرش و دست دوم در این آیام بزرگ در این
 حتم است که در دولت حکومت کردستان نامرتبه که در عینیت
 حکومتان که ایر نظام از این حکومت تمام الملک که من فی صلح و در عینیت
 سرمد و اسود کی حجت بود که کلی تجسیده فاخر شده از حکومت کردستان
 نموده و دست دوم هر ربع الدوله بین ملک استغنیای ایشان قول و حکم حضرت
 رسیده که در کوشان حزب در داده و عینیت شنبه در با کمان و در امر در حجت
 و به هم مظهر الدین بران کرده حضرت و به هم نیز حکومت کردستان
 به هم به جمیع کاری براب عبد العین میرزای فرما نفر و تعویض کرده
 نموده فرما نیز بر است در عینیت و کمان را با که کردستان در صغ
 و بدون ایر نظام در کردستان رفتن و حق المردودیتی هر صدی در کردان
 ادب و احترام که دران حضرت نموده ایر نظام با شطامیدان فرما
 و درون و در المهر نه نه سرمدی با شش قریب با نموده در کردستان
 متوقف چون کردان فرما بهر بجهت سرکشی با در صبح کاری است
 یافت ایر نظام در مظهر هر ربع نه بطرف و دست کردان به شنبه
 عموم الملک در کاب ایشان به در شته و با کمال تا نصف دست
 این حضرت را در عینیت در کوشان ایر نظام به کمالان امر است

شرح حکم
 در این
 در این

بودند پس از صرف شربت و چای امان و هدایت را مقرر کرده و نحوین
 بجای طاعت که در جنب حارث اندر دناحت تشریف بردند فردای
 آنروز مقارن طلوع آفتاب برای قرار ملاقات معرفت با حال آمد
 امانی و هدایت از اندرون بردن کلاه و طاق مکتوبی قرار گرفت
 و ادل کسی را که از امان و هدایت احضار نمود این تیر بهمدار که حکم کرده
 حکم هم بود و در شرف اندوزی حضور چشم به دوز مجلسی تمام
 روشن از نور حق نه از تیران میری آنجا مجلس آرا با باده
 میز منبجکان چون آن برگزیده اله این سده درگاه را دیده اند
 الطاف و مردم در اوقات و کلام بر چهره عالم کشیده و خلیل مخصوص
 اذن مجلسی همه چیز یک در آن به و شرفی از دهن و کلاه و بهر
 آنحضرت برین معلوم این بود که در تاریخ از در سینه و یک جری که در
 در سلطنت تیر و رعیت مردم سیف الدین خان پسر عزیز خان در
 کل به دولت سر و حضور آنحضرت یک مجلس شرفیاب شده اند که
 با زده سال تمام از آن تاریخ که نشسته بود محض شرفیابی این سده
 شاختند و بسیار مایه تعجب و حیرت گردید مع العفو و در حرکت
 حضوریم با مریضه پیش از آنکه از آن خیال ابد و طغیان بر چهره عالم
 کشوند پس خوانین و بزرگان و اشراف و هدایت را احضار کردند و

یکان

یکان بر کسب امان و کلام بی پایان و کوشش فرمودند امان پسر
 امان افغان والی و پسر و دیوان پسر را علی سکر نویس باشی اقلید و
 جلوس دادند نشستند و بر چو شد فرمانها جوانی است در کسب سی و
 ساکی پسر حرم فروز میرزا ی نصرة الله در دله فرمانها پسر پسر حرم و یکس
 میرزای و پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم
 این فرمانها در کسب پسر حرم ساکی با دوازده بدر بزرگوار و پسر حرم
 خدمت و پسر حرم دولت نظیر الدین میرزا را چمت یا کرده اند و این
 رفته از جانب حضرت و پسر حرم ریاست و فوج از دواج از کمان بعد
 کفایت و کاروانی ایشان فوج و دلا در کسب و حرم پسر حرم پسر حرم
 خودشان را در مطهرت و در قیام نظم و نظام افواج خدمت چنان بنص
 خود رسانید که محمود ملک و اقران و مورد حرم پسر حرم پسر حرم
 شد حضرت و پسر حرم محض ظهور کرامت یکی کلام درج سلطنت و حضرت
 صبیحه محترم خودشان را با ایشان ترویج نموده در آن مجلس عیاشی
 در مد که فوقی بر آن صبح و بعد از آن صبحی نان میفرستاد که در آن اوقات
 پیشکشی را در باجان بود با قضاای کفایت و این وقت که از عیدین
 فرمانها شد به یک روز بروز بر دایره حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم
 تا آنکه از تیر و سر پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم پسر حرم

صدق و خلد از انرا قات است و آن خلاف این جوان از لوث معای پرا
 و قات با پیش کیوت جوت پروردگار در بسته است از دوزخ و انرا بگوید
 شکر بر قدرت نهایت است و نظام چشم که بر روی دوزخ منور شده
 و از بر قدرت جوت منور شده بر روی دوزخ و منور شده از دوزخ است که
 معزول و از معنی معنی کثر نرس برادر برادر و از معنی معنی کثر نرس
 طعنه و از دست پوشیده ای و دیت منسوب فرموده است شکر را
 با آن که من و کثر نرس کرده و از آن معنی معنی کثر نرس در کتبی
 از صبح چهار ساعت از شب رفته بر من عین سیه کی عینیت بر من
 ای تمام از من سیه است. چنانکه برای اینست شکر از بر زبان فرج نرس
 از لفظ دوزخ شکر به تم و قرار که نه است و مناجاج دوزخ را از دوزخ
 سیه لفظ و چون دین اوقات در کتبی سیه لفظ و چون دین اوقات
 که خدای معنی بود که من و کثر نرس اوقات شکر از بر منور شده
 با کار و کنیر از مردان و با کثر نرس که خدای بر کرد و منور شده از این وضع
 پسندیده و دین اوقات و کثر نرس که من و کثر نرس که شکر از
 اشخاص معنی شکر و برای هر یک سیه لفظ و چنانکه موجب قرار دوزخ
 منسوب نماید که باز پرس بر وقت و از دست برادر دوزخ اوقات
 آتش من و دوزخ و کثر نرس از دوزخ منور شده از دوزخ و دوزخ شکر

در کتبی

در کتبی را شکر منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 بعد از شکر منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 اوقات و از منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 که از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 به از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 است و دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 به جوت که دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 شکر منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 در کتبی و دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ و منور شده از دوزخ
 که خدای معنی بود که من و کثر نرس اوقات شکر از بر منور شده
 با کار و کنیر از مردان و با کثر نرس که خدای بر کرد و منور شده از این وضع
 پسندیده و دین اوقات و کثر نرس که من و کثر نرس که شکر از
 اشخاص معنی شکر و برای هر یک سیه لفظ و چنانکه موجب قرار دوزخ
 منسوب نماید که باز پرس بر وقت و از دست برادر دوزخ اوقات
 آتش من و دوزخ و کثر نرس از دوزخ منور شده از دوزخ و دوزخ شکر

[illegible]

عنوان او هژد کرمان از دیرت میگرد تا بعد از آن قسط معمره فرستاد را
 می پردازد با اجداد و وضع حکومت و امور مساجد و امور دین شنیده و خوانده
 و تخریب و تعمیر با قضا و ریاست که در آن مکتب در دین و دین و دین و دین و دین
 برخاسته که آن این کتاب بسطاب بعد شود مورخ ریاست هم در آن گردانی
 در عالم پیدا شود و در کستان بهر از برای میگرد و اما مسئله برای آن
 مصدر هر که در ثلثت هر که که بخود حکومت محلیه و در تنبیه ریاست
 بنیخ خوش را در مسئله بقعه و است محله و خبر که در دین و دین و دین و دین
 دولت عثمانیه بنقله تذکره تبعیت گفته و اقامت ثلثت را می نایند محلیه و دین
 نامی که در آن است محله و بنیخ شنیده ری کستان که در دین و دین و دین و دین
 که در دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 و این که در دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 سانی و در دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 خود و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 منصفه و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 به باش شنیده گفت که محلیه و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین
 هژد کرمان و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین

[illegible]

دو تن و مفت هزارا سه تن و پهل سفید رواج دشت کینه
شهر از سر کعبه بکین قصه سید لکند که در آخر قیامت کندم یا کینه و دیگر که
کندم نه زنت از در کینه یک تن یا جز از ده هزار از او نه که در قیامت
با و سید لکند یا کینه که جمع می شد بخوار از او کینه پنجاه هزار از
تسیر از خوار کینه گرفته که کینه بکینه در قیامت بیفتد اما احوال سخنان از
و کان بجاری روزی سه هزار یک گرفت که خزان در قیامت و کم و کسر و کان
نان از کوه و طغیان افغان باشند و هر نوع مهر خواشان به مهر فرو شده
شخص با و دش صاحب بصیرت سید لکند که در نوع خلوت کردن دین
نوع از رعیت چهارده نفر نمودن قصص چندی و خواهر بویا که در قیامت
اهل ملک بعد از و چرا و چارگان بسته آورده هر قدر بکوست کفایت کرد
و مطمئن شده شاید دست از دین بداده است اینها کشیده هر صیقل و کس
کرده قراری در راه مردم و امنیت و هدایت به به اثری تربت شد
بخشید که بعد از دین آقا صبر محض رفاه و کوه و اهر و دست
اصف دیوان قدری کندم از خود و در طریح تهیه دیدن آن خوش
مرغوب در قیامت خزانها و غنایم به آن خوب و از قیامت در دست
به دست بر نهشته با سبب معینی همان فرموشی با ناز که کینه
از او های اصف و او شون از خدمت ملت در دوران و چون

آصف دیوان هم از مراقبت خازن نهاد دست کشید دوباره دود صبح
 فراش باشی در کارنان میان که در نزد شرم محرم احرام از دود بیدار بود
 جمعی از فقرا و پیکاران برای کرنش نان پیش روی دلاکین خازن
 جمع شده و گویا نیز از ریاضه داد و بخش و هدیه که بیشتر تبعه فارجه بودند
 از دعام کرده و خیمه آهنا شده و نورش غلیظی و خوشای بزرگ برپا شده
 با این هیئت اجتماع بطرف دار اسکا و مردی نهلفه حرام الکمل از کلف
 برای حفظ جان خود و دفع نورش میان محقق فرستاده جناب مد لطف
 شیخ محمد سید و جمعی در رجال و هدیه و باش شبانه روزه در دست خندان را در
 دار اسکا و مفرود و در کلف نزد نورش میان می فرستاد که جمعی است با
 بجناب مد لطف و شیخ اند سید هم ملکه که هر نوع در افروان خازن آهنا
 به به محاسبه نورش میان و پیکاران و فقرا را با بن حرفه ای لغو فرستاد
 و به هیئت اجتماع بطرف خانه جناب شیخ سید هم رفته و اطراف خانه
 ایشان را گرفته باره در قرار و نهضتین نیز که در میان دین جمع بیدار جوشیده
 طه در دایقه ای آینه کاری و دود و بخره عمارت جناب شیخ سید هم
 سنگ باران که غلبه آهنا را شکسته در واقع این حرکت جوشیده
 جمال و ادبایش نتیجه اظهارات حرام الکمل و یا نه میرت و مجرب را
 و هدیه شمس نورش میان که از این حرکت جوشیده و صفر نه برود

و لطف

لطفت این گفته شده که در این حرکت فریب هم الکمل را فرود اندازد و در
 عمارت جناب شیخ سید هم با شیده و محدود و بطرف دار اسکا و بجهت
 شده با ترین حکومت و قلمه کلیدی را بسته و مانع دخول آنها گردیده اند
 متوجه جناب شیخ شکر الله که مرشد طریقه نقشبندیه و شخص سید الطیم بزرگ
 و هم هم یک اظهار و اظهار کلامی با قوال و افعال ایشان همدیگر میان نورش
 آمده آن جماعت با سر و پا با خوشان بخارج شهر برده و غوغا و شور و
 در میان شهر خارج کردند با یکدیگر در خارج شهر برای اکتاف این نورش میان
 شروطنی و هدیه شمر و دلداد و تیر و میزان سایر طرقات و تملک و تملک و تملک
 لطف الله نام اکتاف آتشی نزد حرام الکمل فرستاد که کلیدی برای این شروطنی
 باشد و نشسته و نه کرده بفرستد که این هم با اطمینان کامرینان نورش میان
 مراجعت نمایند حرام الکمل نیز در آخری نشسته و فرستاده جناب حرام
 سکوت با عمارت مستحسنة و موعظه مستحسنة هم را که موعظه و موعظه
 متفرق بفرستاد حرام الکمل نفس سید و شیخ را با پیرایه ای زیاده بار با مکان
 حضرت و لیسند می عرض که هدیه هیئت این اجتماع و نورش را بر سر و پا
 و جمعی از رجال و هدیه بسته فرمای آرزو پذیرد جناب شیخ شکر الله
 رفته و هدیه مست ایشان اظهار داشته بود که طرف چاکران و هدیه مست
 کلمه بقیه و جیس شروطنی و در فرستاد و در با چنان و بنسبه جمعی از

و بدایت صلوات بر پند جناب حاجی شیخ سکرانده بود و فیض دلی پذیر
 او را پسندیده چاره پذیر شده و بر نیل خود را رخ ترکش در هر جهت
 بدین پرده و پوشیده کی در دهده عام مطالب مزبور را از ظاهر یکسکه چنانکه
 بجناب مد لطف الهی شیخ اهدسم در آن یکدور و کریم گشت که من فریاد و
 و صبی را گرفتار و تنه کاهی از آنجا بجهت خواهم آید و خواهش دارم که جناب
 شاکر رو که گشته شفقت کند آنجا نماید شیخ اهدسم برادر وی مسخر
 با و جواب میدهد که محتاج ای شفقت خواهم که تا شفقت بر قبول
 کند این گفتاری هم امک بجنابان حاجی شیخ سکرانده و شیخ اهدسم
 و از غفارت او در دهده عام بهان کجاست شرفست دشت که گشته بزرگ
 بشود آید که از شیر پرسیده که هر دو وقت دیدن هم نموده می کش
 و هم نم میجست بانه و هم ضربه میزنه بر در جواب گفت که نم نم میختم
 بر سر نم و ضربه میزنم می رسم دوم می جست بانه می جی میطلم حالت
 هم امک در این در سه روزه بهین حالت میماند با همکاران از طرف
 که میروید و این همه بد است هم امک می شنید برای حال و بوی
 خود صبی از آن دستک آن خوش را مسلح شده و برای دفع ضرورت
 هم امک که مدد میگردید و با اهرامه خود هم امک پیغام میده که اگر از
 دولت حکم با حضارم شده صلوات را بدارت نمیداد شفقت تمام و آید برای

اجرای غرض با آنکه که گشتان اگر بخواند صبی را بدنام و تهم کرده بان
 و لطف بر او گرفته و عدا بناید باست با و شایسته پستی که دلیرم هرگز زین
 باری نشسته و تن بچس او ندهد و یکدینار با این اسم درین موقع با و
 بخوانم و او چون هم امک حسین بیغی شنید بر سر صبیخ آید و در میان
 می نماید و بخت ویران و در میان صف دیوان و آن مجید را برای این دیوان
 با خود برده و بعد از آن قسمهای او در مزاج شیر و لطف نویدی نشسته و
 و فاسک است جوت نه در جهت از از دهانی که در دینی بر میزد و دیوان
 بود قدری با و صد مدد داد و بهر نوع بوی را میزد بر سر و پس
 هم امک ملکی بجناب حاجی شیخ سکرانده و لطف بدست نفسی که در دهده
 برای دفع و شیر دیوان را بدست کوه نزد هم امک آید و در دهده
 نمودند و غرضی که از طرف حضرت و لطفی برای شیر دیوان آید و در دهده
 با و پوشانید که گشتانها که در این موقع در میان خوشان اتفاق کلی بود
 و قصد و صفای شیر دیوان و دشت دیوان که با هم اتفاق می شد و بهین
 مصیبت خیر اندیش و دشت جناب مد لطف الهی شیخ اهدسم آید و در دهده
 و اتفاق با اتفاق سبب لطف و در این مرتبه صف دیوان که
 پیشگاه رو بدیت بود و کارش رونق میبشت برای غرض جنابان
 و آبروی شیر دیوان اندامات مجدانه بصل آید و محض اعاده نظم امور است

میشود بدان که یک نغمه از رسم کینه و پیشبیده و بر چشم از اعتبار و اقتدار
خود پوشیده با بکمال پس از این اتفاق چون دانستند که حاکم الملک با
خیال خود باقی است عزم صلح وقت را در این دانستند که شرح مظلومی ایشان
و درایت و مروت اعمال و افعال حاکم الملک و تصدیق حرکات و حیثیات و بخت
ادراکات با و فکران چه با قدر بچنان حضرت و مهدی و چه بظهور
و خدمت ادبی و دولت عرض نمایند از طرفی عریضه مکرانی مینویسند
و شرح می بطلان و یکی با ذکر با بجان عرض کرده و خاص و عام اهل ملک
عریض را هر دو امضا نموده توسط مکرانی از زبان بعضی رسانیدند از
و از آنکه نه جواب را بعد از ده روز از آن حضرت و بعد از رایج کرده
و از آنکه از آنکه آن حضرت و بعد از ده روز از آنکه آن حضرت و بعد از ده روز
نسبت با اهل ملک صادر شد و بجناب و لطف الشیخ الاسلام و حسن نفیر
از معبرین و هدایت و خط مکرانی نیز شرف صدور یافت که اگر ممکن
دو سه ماهی دیگر حاکم الملک را شش نمایند جواب که جناب شیخ
عرض که این بود که در عالم امکان همه چیز ممکن است و اگر دست نیافت
پادشاه برستی که در اندام طاعت محضند هر چه مقدسی رای مبارک است
ای طاعت می شود پس حاکم الملک از افعال و اعمال که داشت نادیده
و تحریر برای ایشان اهل ملک فخره بر فخره متعهد ترک آنجا میفرستاد

بسم

بسم و این مقدمه و بیان را که پیشتر خبر یافتیم این فدا بود که کار تمام کرد
بر آمدند و قریب یک ماهی که از این مقدمه گذشت و نیز دیوانه و نون فرج
حاکم الملک را دریافت و رسید آن بدست آورد و بکار انجام خیال است خود
و از عادی و شکهای ریاضی و بکلی چشم از اوقات و در مقام میرزا علی
آصف دیوان پوشید و بخواهیم حاکم الملک که شکایتی بکار می نمود
بیان آورد و متعهد وصول و بابت و خدمت لازم کردید و چهار روز
بزر برای عطا و این غلغله حاکم الملک و حاکم الملک که بکلیف چهار روز
برای تعویض غلغله بکار می نمود اول سال از آصف دیوان گرفته بود و از آن
هم دید که میرزا دیوان چهار روز از آن با وسیله در فرصت غنیمت دانسته
قبول طلب را نموده غلغله شکایری میفرستاد و میفرستاد و کردی که
این واقعه با میرزا و بطن همه دست و خطی بفرستاد و دیوان به و طبع و صواب
آنها در تمام این حرکت که بکلی از وی بجنبه خاطر و و گیرنده بار می
تفاق بیان کرد و عداوت را از سر گرفتند و صبر نمودند و دیوان در این
اقدام و فخره بود یکی اعا و پیشکاری خود شنید که با اهل ولایت
چنان و نمود نماید که میرزا علی قیام و دیوان بی کتابت است و فخر
از عادی و شکهای ریاضی که در دستان بر آید و بعد از این خیال متضرر
اما پس الملک عظیم این خیالیت محال و عداوت که در این ماده با هم

جیست و در او را که نه گفتید و اگر منظور تخریب بود و نه
 مورد و نه منشا عقیده و ادبی و حرکت این را در آن نخواهند پذیرفت
 رسیدن این مرقوم را نیز نظام جمیع الملک یک خوداری و نه نیست و نه
 خراب و بصره و ملک متوقفه را که این منبده و دانه در خود و یکصد و پنجاه نفر
 نیز نه و در آن حرف از آن که غیر گرفت و در میان ما می شنیدم که باره شایع
 بسته که هر چه از ده امام را میخوردند تا یک چشم ندیده بهم چون این حرکت
 حاکم این را دیدم با دیگرانم با هم و وضع کردستان و عالت کردستان
 از حرکات و با عقده حاکم الملک روز بروز بر پیش میزدند تا یک چشم
 از هر کس می خود و حضرت و دیت عهد است و ای ریش باور با چنان را
 بنزد راجت متروک کرد و در اثر اول شورش با این معظم یعنی به جمعی از آن
 خود و شش طرف آورد با چنان یک پایش میرزا علی قلی و صف دیوان نزد و باز
 همین ماه متعاقباً در آن تیریز کرده اگر چه حقیقت رفتی رو کرد از حاکم که در آن
 معتریز که از آن بکانه نه معلوم نشد اما از فرزند که از آن تو خشن و در بر زاده
 شبانه در روزی خود و حرف قمار بازی و او را میب کرده و قیمت است
 شش را در آن تو پیکران است و دیت عهد بخور رسانیده بهو که در
 کاغذ مضموع را در شهر زده بین الدوله که در آن تو شش که را در با چنان بود
 و شهر زاد چغندر الدوله پیشش نسبت بر وضع در مقام حاکم ملک نه شده بود و

ایمانی فرمود

برای معرفت حال حاکم ملک عبارت این باشد که این است و نه می زار
 این است از که جن حاکم ملک با در با چنان که در شرف اندوز خاک پای می باشد
 شد از وضع در مقام او چه عرض نمایم که حاکم ملک است و نه در میان
 برای که برای او که نه و الله تعالی است و در وی است و حرکت عبد الله
 فرموده ضایع آن که مقصد وادی به نه وادی و آن که مقصد وادی به وادی وادی
 وقت چنان اقصا نموده که او را یکجاست که در کستان اعلایه به بیم و صلی با این
 وضعی که هر چه در نزد و ماه و دایم نخواهد کرد و استقامت آنچه تا مقارن ختم ترا
 پس آن را در آرد با چنان بعد و بعد از راه معرطه رفت کردن به جهت نمود
 و بیشتر علت به جهت او که در کستان عرصه نموده بود که میزد و بان از قول عمو
 ابر و دیت بنی حسن و کلات حاکم ملک به حضرت و دیت عهد و
 کرده با قوه جبر بهمان صورت کداف را با هر دیت هر دیت هر دیت
 حاکم ملک چنان بهر کرد و در دوش میرزا حسن بن مرتب بهر نزد
 و اول طغان سر ملک بهر مرتب ملک و میرزا و صفان با تقبال و
 شش خسته و هر چه به شش و شش نه نه حکومت معرود با نه با میرزا حسن بن
 و طغان کل غنی را با طغان و دیت کردستان را میرزا و صفان و غنی
 نموده و او را عقب این که در عقب ساخت و صف دیوان که این نه
 معتر که در آرد با چنان بهر که مقصد لغز توچی و او را طلب در کستان بر قرار کرد

ایر نظام در حکومت کرمان از اکثرت تصدیقات شایسته صرّافی برکشت
 بهیچان در اکثرت بایکجه قری از نواید امدک خوشان نیز باین مصداق
 کرمان مان بر سر نه قریب پنجاه اردمان هم معروض شو ایر نظام باین کبر
 حسن بشر از صد جوانی بی مروت ملک نظم طرق و تراس و نظام
 رسدات و دفع ثمرات رسیدگی می ندر چنانکه در ابتدا ای ایستالی نامان
 رئیس طایفه خزل که شخص طایفه و شیخ و دودوی بود سری بخودری آورد
 هوشیار بود باین کرمان مان دهم آله و نهان و دیر و نویسران
 احتشادی کرده و بدزدی و قطع اطریق شمول کردید از طرف دیگر
 چناری نیز جمعی از هزار را در طرف خود جمع نموده و بزرگ دادند
 نفوس و ملک دایو روزگار خود را میسکه زانید و خود را عباس
 بینا میسجام الملک استخاک میگوشت کرمان مان را دست دار
 دولت معتمد که قش و کشتن عباسخان کشته بود از کرمان مان
 جمعیت کثیری از بواره کلهر و سرمانه زنگنه و دو توپ طریشی و مواد
 چار و بر که کوه خیر الملک بدفع تر عباسخان فرستاد
 عباسخان با دود و فرار از آن خود بر این جمعیت تاختن آورده و بر
 و اینان نیز طایفه بغدیک با عقب نشسته دایو کسرام
 بر تمامه فرار خست یا کردند و در این جنگ کلم و کلم تصدیر شد نمود

آیا چون

آیا چون ایر نظام حکومت و فرمانروایی و هدایت مرکزیه نامور گردید و در هر
 یکو داشت مان از طرف طایفه اشرف خان میر خیر و دولاب خوشان
 باوینخان رئیس طایفه چار و طایفه غارت و اندام عباسخان
 نامور و از طرف دیگر بنامدار خان رئیس طایفه خزل نوشت که باید
 بدون تاخیر بخوار بخت دست نموده بکرمان مان بیاید که هر شیخ
 سزاوار به از عفو و انتقام در حق تو دجرا نمویا یککه آله هرگز نیست
 و عفو به بشید از طرف نامدار خان چون طرف راست
 دید بدون در ملک بدیده ایر نظام شتافت و ایر نظام بر سر
 ادبای حلیت مجتهد اول به ارانند نه طران فرستاد مالی آن صحران فرستاد
 بر آسودند و محبس طران بجای که سزا بود روانه اش کردند از طرف
 علی شرف خان میر خیر با شجاعی که فوای او هست عباسخان را
 تعاقب نمود و عرصه را در جنگ بر او شکست کو عباسخان چون
 از هر طرف راه بنات را سد می یافت شبانه از میان درخت
 و بطرف دلا انداخته شتافت در درویشان بنامنده لغارت خان
 دولت بیله و تخلص کرد و غیر تخلص در حضور اعیان حضرت نامور
 شفق گردید عفو و اغماض از اهل او را در خواست نمود و شتافت
 بمر قبول بقرون کردید و بر حسب امر ملوکانه عباسخان پرده بصدارت

عظمی گردید و صد ارت عظمی نیز کمال مراقبت و برپستی زرد و بزم آید و کون
که باطل کینه را در وسیع و یزد و بزمی این نظام برای ترکیب و تفت
سال پنجم سلطنت اعلی حضرت شاه الدین شاه شاه ایران طبرک
ایزدبان را پیشکش تقدیمی زیاده بظهوران فرستادند و نیز جیب ابرادین
دولت از هر فرج نواره و بیا و دشمنی صاحب روانه طهران نمود
که در آن جشن بزرگ حاضر شده بیدق جبهه جری با تاخت و تار
رو در جمعه و مقدم شهر دقعه و هزار و سیصد و یزد که اول روز جشن
بود مگر آن قضیه شهادت شاه شاه سعید شیه را با میر نظام و خاوند
این نظام زرنشین در چشمتی بگری دشت کرار پای نشیند بر
بیا و خواهر رفت و جانها و اما تفت خرابی خود آرد و سی تو
کران شاهان و عدل و یکدیگر یکی و که شاهان شهر را احضار و کمال کلاهی
و تافت قضیه و اقامه را بایشان اقامه و دستور ابراهیم و نظم شهر
و طرف شهر با تنها و کلا نواره و صد و نه را نیز بقران را باها و
زوار و قوفی را نمود که و بر سر داران و در سایه و عدت کت و
این دامه عظمی و جلوس اعلی حضرت مظفر الدین شاه را بخت سلطنت
ایران ابدیغ نموده و هر دو شهید که در این موقع هر که خدمت نکرده بود
ادبیای دولت آید و هر که منش و فاد و خیانت نمود ابد الله هر ضرر و

گرد

پس علی ای اعم و اما شهر را در کله و از فواید پستی و پائین حقوق نمک
خواه که برای ایشان بعبارت فصیح و بیانات بیچ بیان نموده و معلوم است
حاضر و بعد از ادای تافت بر شهادت شاه شاه سعید زبانه بزرگ است
ذات آهوس و جلوس است مانوس اعلی حضرت مظفر الدین شاه بخت
یا کان کثوند چشم ننگ و نیست پاک صدا درت شاه جوان است
بر آوردند و این نظام اولد حکم با نفا و مجلس ششم کرده و در روز و شب
مجلس عزای پای دشت بعد از اتمام مجلس ششم تا نایاب پیش و طرب
فرایسم نفع هم عام گرفتند خط و ترا بسم برک اعلی حضرت مظفر
شاه و خطبه و خطبه خواندند و فاس و عام چون ایام عید سعید با هم مصافحه
و تهنیت و تبریک یکدیگر می گفتند و سخن معنی پا و پستی را کمالاً بطور
رسانیدند و در این موقع از عقیدت و تهنید است این نظام جمع
سرحدات و سایر و ملک در نهایت اشتیاق بود و در و آرد و قوفی و کمال
افت و آرایش جوهریکه در سعید بحرینی و شاه مظهر و زاهد و
تبریز و جمعی از رجال دولت مستحکم تشریف این قضیه بگری از اعتبار
عالیات مرجمت که بقصر میرین رسید و در آنجا بطرف دارالد
و کرامت شاهان آمده و بسط دست و آرد و نه در امت و نظم طریق و
فوق آمده تجسید و تحسین می نمود با کجده با طینان یکسیر و زمین ایران

تغییر شدادت شایسته شمسید را در هیئت تواریخ ثبت
می نماید چنانچه یاد و بیان آن خود را صاف می باشد در این تاریخ
یک از شعرا و فضلا ایان در شایسته آن شایسته شمسید شری
تجربه داده در حیرت که ختم را خوش چین بر من خرم است ان سید ام
چند شری و در عزت شایسته و شمسید و هنرست مجلس اعلی حضرت
شایسته بک بیان کشیده و در این صحنه برای اطلاع خوانندگان از ان
ایر نظام همین را بر ارتباط نصرالدخان نقاشی با یونی حضرت اعلی
مجلسه این شایسته تقدیم نموده در سبب انرا رسیده خاطر مبارک
یعنی در نامه در این مورد است که گفته اند هر یک که سلطان بسند
بزرگ است یکو شبیه تر که شری برسم غلغله این خبر از صند
مبارک اعلی در دست فرخنده و معانی بسته های حسنیتان از نظام
لقب صادق الکلی که از انقباض بندگ در است است باین خانه
دولت مرحمت نموده یارب این پلاده بنده نواز از پدر و
با بصورت و شمسید هر یک است در عالم با و دایم بر پنج قدم تهرن
اماری که در هنرست و تمیزیت برضی را نه ام ای است
جهان گریان جان شندان گزین باشد به انباشد کلانان که گفته اند
برابر کلای جمال باشد بهمان در شمسید انراش بر پنج خوش پیدا

سی

نشی شاد و بلایه ز منج تحت غرق آمد
نگذر صحنی بر تخت دارایه کین آمد که در کئی کئی کلان ز خون پاک شده
بقی رفت اگر کا و سس که از تحت سلطه سجده اند که کسر در براری دنیا
صدف از طعمه امواج بکشت از طغیانی زمانه ضرب از پرتوی لای لای
بنال ای تخت دای دولت که فریدون ببال ای کلانان که است ای سراج عالم
جهان که با نیل بی چون بود روا باشد که نیل سده است خشکیده چون ثمرن و
دوای تاج و تخت سلطنت نبود سلطه که اندر سایه ایش ایران زمین صحنه
در نماز را در سلسله ان ناصرالدین زلفون حوادث که ان مانند دریا
غم و شادی بهر آمیخت تقدیر خداوند شایسته در خاک بهمان شایسته بر تخت
مظفر شاه بهر تعزیت هم هنرست کیم که که خود در خاک است شایسته
بصورت ایش امروز با بدست کفن که شایسته باقی با و شایسته شایسته
در این ملک امیر نظام حکومت و هدایت است (علا بر و) و (تویر کلان)
و (نما وند) را بهر کسیر بیان امیر ترمان فرزند خود شایسته که انون از
دولت بر لقب سادد انکه لقب شایسته تفویض دو کله در نعت ایشی عظیم
امیر ترمان بخوبی از عهد و نظم و هدایت مزبوره و دفع دشمنان و وصول
باید است دیوانه که در حکومت بهر کسیر نامی با تمام رسانیده اند
صفر که از در عبیه چهار دهه عید صفر مظفر الدین شایسته حکومت فارس را بر نظام

برنج و زعفران و میر نظام با مدح است چنانچه با قصه ای خرمترای دولت است
 از این ناموریت نهاده و بگوشت و دیات مرکزیه قناعت کرد و در غره شهر
 برنج اهدال همین ملک با بخت حرکت و رخسار عید الله مشهور با خود مهر علی
 افشانی کلی جبر سید و دوا بر آن ملک سر قناعت شد و قناعت آن
 دفا با عصبه اندک قناعت می رود که بیان که در فاعله قناعت
 بهمان بهشت که در دین و در قناعت که بکلیت و جلال بخت نه شاه براده
 عصبه الله که در اینوقت از طرف میر نظام حکمران آنوقت بود از
 اطفال و تسکین این نایر قناعت دفا و بر نایب این کشته از طرف
 میر نظام را مجبور بر قناعت و در قناعت عصبه الله نهاده میر نظام نیز
 قناعت که بر کس که از افواج مطهره تصور دولت ایران است و احضار کرده
 یکم همین ماه بر سر اول با چهار ده ترب ترب را طریقی و قناعت بدو بودی
 در حرکت آمد پنجاه و سه هزار دلی و چهار دلی نیز در عرض راه بار دوق
 در پست و هشت ماه بهمان ورود و نهاده غالب خوانین قرا کوته و تبار و کسبه
 و دیات که فرسخ راه با نهال میر نظام آغا در باغی که مشهور است بقلعه که در
 بنایای مرحوم چهار سیر می نمود الله است و اینجاست جوش و زل
 کردند فرای آرزو همانداست و چرخ و اهراف و دیات بدین
 آمده میر نظام با قصه ای حسن نمی که دارند عموم مردم را جبر اسم خسرو

اسمه و در نهاده بود اعطای و نصیحت حسن خاص و عام برستمال و در غره شهر
 کرده پس از رفتن میر نظام سرور شده اطراف و اکناف این باغ قناعت کرده و از
 و در غره شهر با قناعت و کل توپخانه و دهن زل مسلمان را بر قناعت سینه معین و قناعت
 و بنزل مرجهت نهاده عصبه الله که سرشت و فاعله با عصبه این جبهت و
 بود فاعله را که در غره شهر که بیان عصبه ترک کرده و بگوشت قناعت که کل اجتماع برادر
 و الاطراف و دهن زل مریدان و فاعله این او بود و در غره شهر در روز سحر و در روز و در
 نفر مسیح و بکلیت عصبه الله و در غره شهر او اقدام یکسره میر نظام اولایای نظیر هر
 سرایان قناعت نهاده که مأمور و در غره شهر بهمان عصبه در غره شهر و در غره شهر قناعت
 و پنهان شده در غره شهر و در غره شهر عصبه الله در غره شهر و در غره شهر
 با خود عصبه الله اصدغ عصبه الله که به در غره شهر خارج شده با آن سرور بر عصبه
 کتب و باغ مسکین توپخانه که در غره شهر است اطفال و دهن زل
 اطراف عصبه الله را که شده او از نه قبول این اصدغ منع نهاده و کلیل و کجبه
 برای عصبه با قناعت و در غره شهر نهاده و عصبه الله میر نظام از این حرکت
 بر آشفته در دمای قناعت که در غره شهر را احضار کرده و دستور اصدغ بر
 یورش بردن بخاطر مزبوره و دهن زل نهاده و با آنها به و چون عصبه شهر
 همه که عصبه ای عصبه که کوچه و میری دروازه و عصبه که در غره شهر
 ضرورت دروازه را بسته بهداغه قیام نایب بر فاعله با فاعله عصبه

از خانه بیرون آورده متفقاً بآن جناب شیخ اسلام فرستاد طلب نمود
باین ترتیب جمیع این بزرگان و درباریان آن جناب شیخ اسلام را آورده
مجموعین را با فوکان برخاسته تمام الهی قسم کردند و این امر ازین روش
و از دهام طلب خوف گدازد نفر طلب بدو علم دادند و درین وقت شیخ
بهان میزد و جمیع تو حقه که جناب شیخ اسلام مانع از بیرون رفتن طلب
گذاشته که با دوا حرکت حشویه آن را نماند و دوا برای دفع حشوه الهی قرار
بر این ملائکه که خدا که بر پنج شبه دوا شد هر پنج شبه است و این
کلماتی بر این حالت از قیام احوال هم الهی بخیر و اعلی حضرت نفرستاد
تا عرض نمایند که جناب شیخ اسلام بنیادهای آن و کلمات
بجواز طلب داده که در منزلت و مسکن خود را آرام گرفته اینان
و بر این شبه قناعت و که آن فرایند طلب که بهینت و جمیع از این شیخ
بیرون رفته از نهادن ریخته ضعیفه که دختر او را هم الهی مجبور بود و ضعیفه
ضعیفه زجره و بیل الغریب قناعت درین است تصریح از برای در حضرت
طلب و ادو حاشی می نماید طلب خارج که مستعد ترش و خطر بهان
بودند و نقره را دست آویز گدازد و بسوی هم راست گوی در ملک و کشته
اجزای حکومتی از درو طلب و جمیع از ایشان در دست درواز
مجموعه اتفاقاً خردمند و فاضل و الولده حسین قی خان خانان

۲
با کمال حش

הכרזת

که در روز دوشنبه شیخ الاسلام بغدادی در این موقع بطرف دارالحکومت آمد که مریضی
بمنجیح ام المملک بدین جهت بجزارت طلبد و این از دوحه و دایره دوحه
می پرسند شرح چهره ضعیفه را بنمایند و ایشان نیز متعجب گردیده که این
از حاکم المملک است و حال کعبه ثانی سپارم پس از زجرهای حکومت که تحفظ
در دوازده بعین فتح الباب میخواندند و جریای حکومت نیز در دوازده را رسیده
و فانیان با قریب است نفری با نذر و ناله میروند و دوحه و دایره جریای
قلعه را می بیند نذر و فانیان را در درج ام المملک همراه و بار می بیند که از این
دو چشم پوشیده و او را بطلبد و ما در شرف دایره ام المملک بدین پیشه
طلب که در دوازده است و بعین چون حالت ناشی حاکم المملک را از دوحه کردن
ضمیمه بدین جهت نفری از دایره یا برای نفع است یا بخیال دیگر درج ام المملک
حاکم المملک از رئیس دین بدین نفر طلبد و شمس مشه فرزند استی کرد
طرف جمارت اندرون که سرکار علی قاسم سلطان جیه علی حضرت منظور ایشان
در بنا کونست ماست که اینان مشه این بدین نفر طلبد تا عقب از دوحه بدین
کنین به پشت و پهلوی از میزنند و حاکم المملک هر جان کند نه بخود را
بیمارت اندرون انداخته و طلبد و محض پاسبان حاکم ام المملک قاسم سلطان
دست از او بدین جهت می نمایند در دین جهت آینه دوحه را
و کن میرزا عبد الباقی و چند نفر از ایشان و دوحه می بران چند نفر طلبد

دری نقشش بر سر ناله و چهل مایه است و روانه انجام میدهد
 در آن روز بنابرین میر نظام حکومت جزیره را به یمنان شرف الملک
 تفویض کرده و حکم نمیداد و میر نظام در آن ملک را با و داد
 و یکی مات میده بر سر و داران گزاشته آن نیز صادر کرده که در آن روز
 شرف الملک حاضر باشد شرف الملک بطرف مقصد روان شد و در یکی
 از جمعه قدرت مرجعه برآمد و در حجب الدخان و شرار جوار و در یکی
 بنام حجب الدخان و قح پیک که تا نزد پای طایفه شریف
 بود در آنکه بنا به مجسمه پاشی طایفه حجاب خانه بهمه و در هر طرف
 و بطهای دیگر به رسم بر آنکه تا میر نظام در نصیرات ادره شرف
 نظر نمود آن شرف الملک در این حکومت جواز و بخوبی از جمعه
 قدرت مرجعه بخوبی بر آمده و در نزد میر حجب الدخان
 به نصیر کرد و هم در این ملک که حکومت بهانه و شراب میرزا
 حنیان پسر شیر دیوان بود میرزا حنیان محمد خان پسر پسر خان
 نایب الحکومه بهانه قرار داده و قح خان حاکم بانی بهانه از آن
 نموده قح خان نیز بنام احمد پیک جدهش که در سرحد عثمانی واقع است
 رفته و جدهش را نزد میرزا حسن خان شفاعت بر آنکه بعد از
 سوال و جواب زیاد و کسب اطمینان از میرزا حسن خان بجهت
 قح خان با تفاق احمد پیک جدهش نصیب بهانه نزد میرزا حسن

حجاب

آمده و میرزا حسن خان چون او را سبابت بندش بر نهاد و او را
 حبس نمود سپس با میر نظام نوشت که قح خان تهنیتی کرده
 و بجهت بهانه تا قح آورد و در آن قبل حضرت شهاب ابرار و کانون
 در حبس است میر نظام که عرض میرزا حسن خان را مقرون بصحت پیدا
 مرقوم فرمود که او را تحت الحفظ بسنج بفرستد میرزا حنیان
 قح خان را با یکصد نفر تفکیک و میرزا محمد آدم خوش شانه روانه
 کردستان نحو اتباع و کسان قح خان که اطلاع در آن کیفیت
 میرزا حسن شایسته از آنکه کرده که قح خان را خدمت نایب
 اتفاقا صاحب بسیار زهوی در قریه اردکانه از قریه بلوک خور
 بنسبت حنیان قح خان و چار شته در دود خور دی در میان آنجا بود
 میرزا حنیان قح خان چون دانست قح خان را بجهت روانه
 دست که نایب میگرداند آن چهارده را با دوسه نیز تفکیک مقتضی نماید
 چون بجهت قح خان با تابع و کشتن میرزا بهوم آورده آن چند
 نفر که در کتب قح خان شته با میرزا محمد آدم میرزا حسن
 گرفته با خوشی میرزا و بدو که چندی نفر از برادر و پسر آنها
 و قصبه با به محبوس بود از قح آن اشخاص صرف نظر نموده آنها
 آنها را در حبس خوشی که مسیه دارند تا محبوسین ایشان که شته

[illegible]

و فرمان به این شرف صد دریافت چند ی طول مکش بداد دولت
ایر نظام را بر پیشکشی آرزو بجان و خدمت حضرت و بعد از آن
کردند و ششم نیز شکلی که هفت روز به عید نوروز سلطانانه بودند
گذاشت ؛ ای حرکت که در آن ملایان در بند بطرف کردستی حرکت
نموده در روز یکشنبه میفرمود که یکروز بعد از نوروز به یکروز استی و دار
شدند و در بازه ششم اهر و در سبب به خود ایشان روشن شمس از
دور در توقف در گشتن ترکانی که در ادان صاحب که نامه داد ملک
المنافعه این فرزند بر دست خودشان و در میان اهر و در سبب خود
و تنقیف کرده امان الله خان و کلین را نیز از زیارت دیدان خانه
مسئول و در پیش خان فرماست با شمس و در جنبه و اخراج فرمود
و در آن نه با میرزا عبد العزیز پرده در زیارت شمس با میرزا یوسف داد
و زبان این بنده از حکمت این تغییر و تبدیلی و با آنها تکیه
بدر ملک تا حرکت و چون ایر نظام را از بنده مجربین عالم
و در زیارت تن در زیارت حکمت یان را دان و حکم میداد
حرکات در قمار و گردان ایشان را صبر بر حقانیت بی نیام و دیگر
خوب جان است که ایر نظام حرکت که می کردی که تا امان دادند
اما و در سبب این تغییر و تبدیلی و در شکست روش بازار میسر که
نیز میسر و نمود و در ی طول ملک که در ملک را در دولت

میان ابرو دیت با مرال ضعف و فقر ابو و یک تصویر می نه است و یک
 هر چه در باره این که بخواهیم این نام عوض کند بو ضعف معنی بود
 این نظام و دوباره از س در ملک دل جو به بهر آورد و میرزا یوسف
 میرزا دیوان را به پیشگاه می ایشان بر قرار نموده است و پنجمین
 نوال به حال افزوده که عدالت از این وضعی ضرر و زیان بسیار
 آذر به بیان عازم شد نه این حقیر را نیز از مثرین رگاب خورشید
 معزز فرموده آ برای انجام پاره امور است شخصی خود چوب و دوزی نو
 و در دیت را رخصت کرده و در روز که شد شنبه دیم شهر زیاده
 در این که به خطاب و کاستی برای است اینقرات می نام
 در کارستان توقف دارم و با الله به امید خداوندی باشد و دیگر
 عازم آذر به بیان خود هم شخ و اگر است باقی باشد و اوقات آید
 که در این باره شسته تحریر فرمایم آورده ۲۴ مهر محرم ۱۳۱۵

چون این که به خطاب در تصرف است روز شکر زنده و به خطاب
 فرصت نصیحت را نه داشته و در این ظاهر این جهت نصیحت می نماید
 اگر بهر نسبت اندر نه بقم عفو تصحیح فرماید هر چه به خطاب
 استحقاق محمد حسن برارند باقی است و در شهر
 شعبان به خطاب که در راجعه و بهر وقت خبری
 ۱۳۳۴

۱۲۲



20/1/67

20/1/67



